

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228369**

UNIVERSAL  
LIBRARY









بِسْمِ خَالِقِ وَجَلِّالِ الْأَكْرَامِ



النشأى كماله



مجمع تمام مطبعه كلر ائیند طبع شد اسلام







در کمال با ابراهیم علیه السلام و در حدیثی از ائمه اطهار علیهم السلام آمده که هر که در این کتاب بخواند...

۱۹۱۵۵۴

۱-۲  
۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

برو بپایان دقیقه رس و روشن ضمیران صبح نفس لوح شیده نماز که چون این  
 خیرین ارباب سخن با خیال استدر اک عوامض الفتا و استکمال این گران  
 در ساقا و ادراک صحبت ارباب دانش و بنیش وجه بهمت خود ساخته تا  
 آثار تربیت نموده تا آنکه بقیض منشی منشی و منبرانی شان بر تسطیر عبارات عالیا  
 و قافی اشعار قدرت یافته چهره حال بگلگون کسب و هنر آرایش یافت و  
 و آرا لغیا و تمدانی و جوهریان را سته بازار سعانی را نقدنا شده این سجداد آورده  
 در کسرتنی بیادری طالع شرف ملازمت علامه عصر نواب طلع الله خان ملا  
 مرحوم که چشم زمانه و فضل و کمال عدل آن مطرح تجلیات آمرزش این پیر پیر  
 بشغل خطوط نویسی باور شد پس از آن در سرکار پادشاه زاده حبشید فرجه بهادر  
 بخدمت میفرستی گری غایتیاز اندوخته تا القراض آیام او رنگ آرات نواب  
 گوگلانشان خان بخدمت مذکور قیام داشت مسودات احقر که چندین بشوآور  
 چون خساره هوشان بخط غفرشان بدکش نشهر ریاض رضوان محرم محلات  
 بادشاه گردی با ثبات البیت پیما رفت برخی از آن که در کاغذ برآت برآورد

در کمال با ابراهیم علیه السلام و در حدیثی از ائمه اطهار علیهم السلام آمده که هر که در این کتاب بخواند...

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

فردی که در غایت  
جانی نفعی نمی شود  
در سیر جدایی جیاد  
از شدت در توفیق  
که دنیا صد کند عمارت  
فرمان در عمارت  
الهی خسر ای  
جهان و عالم است  
این مانند وی که  
آسان شد خلوت  
بالصبر و در این  
شکست و معجب  
که در راه و در  
نفس در غایت  
ایست که در میان  
ابواب





با افضای ذات و هشتصد سوار در و در مخالفت فرمود بعد تقدیم مراسم عظیم متقی  
 آن مثال وحی تمثال را افریق سعادت گردانید و خلعت قدحش افتخار از ارباب  
 قامت عبودیت ساخته پیرین پیرین بر خود بالید شکر نوا شهلا زانداره تحریق و تقریر شربت  
 سگ گردید محروم زین بارگاه به چه روی سفید و چه بخت سیاه به انشاء الله تعالی در وقت  
 الضویر حسن معاشرت بانبیای دگاہ والا و البیض قلوب ریاعا و بریا و استیصال  
 متموان و اخراج و از علاج سرکشان و تزلزل حشام و موجود دشمن خزان و ذخایر و غ  
 منہیات و رفع مسکرات و قطع اصل عادی و معاملات و مقدمات بروفق شریعت  
 عرا و عدالت عالم استقام تمام لطن و پیرساند و میامین تربیت پیر و مرشد بر حق و  
 از فعالیت نامعی نسیکدار و تابدر بنیر از رنگ منازک سپهر جامی قرار و خوشید عالم  
 از تخت مرصع و چتر رنگار باشد سریشا هشتا پی چه گیتی نیامی ملک پای خوشید سیاه  
 باد عرض شد شت بجناب باد شاه زاده عالیجاه محمد عظم شاه خیر خواه لطف  
 تارک پیار و بندگی بگلہای کوشش و پستندگی بر آریسته و عرض تشکلفان استان دولت  
 نشان فیض اقرآن میرساند مثال واجب الاعتال وحی تمثال نزول اجلال فرموده  
 که فدوی از بند کویچہ کبیر سرج تر با فواج همراه سعادت تقبیل سباط فیض مینا و میرساند  
 ہمدان روز بہت افزون نشان کرامت عنوان بہمان مضمون نواز سن شہول لہو و دو  
 از امانی فرمود کہ آبروی دیرینہ کامیاب گرد و لذت ابھر و معلی ہر و خیر جان کہ شہید  
 سربلندی و وثیقہ غرت و سربلندی است از مکان اقامت کویچہ یا قلعہ ہما گدہ منزل گزید  
 انشاء الله تعالی دین ہفتہ شرف اندوز ملاومت کسیہ خاصیت میگردد و فرو از خار سہ  
 کل مقصود می حد بہ اکنون کہ محو سل بدر باروان شدم بہ بعد احترام سعادت استان

۱۳م شهریور  
کرون و جمع کرون  
۱۴م شهریور  
کرون و جمع کرون  
۱۵م شهریور  
کرون و جمع کرون  
۱۶م شهریور  
کرون و جمع کرون

[illegible]



اقبال اوج مجا سیکر و سوا خواهان راسمه بصیرت بدیده انتظار می کشد و هر نفسی که  
 به نزل اعدام ظفر اعتصام فروغ سعادت می پذیرد شوق زمین بوسیش مهر رشته  
 اختیار انوس می برد خوشا وقتی که قلم و کس بقدم بهار آگین عشرت بخش صحن  
 رشک افرا می کشن کرد و صیت کام بخش و کامرانی و آواز قدر دانی و فیض سانی از  
 پرده بهفت آسمان در گذر آفتاب عظمت و بهر وزی از نیکمیت و فیه وزی طالع بد  
 حمده الملک غازالدین خان بهادر فیروز جنگ مستعرب مبارکباد  
 و قو حات کوکب نصرت و فیروز و اختر ظفر و بهر وزی آن سر آمد مبارزان خدا و  
 بیان قدوه خدیو کشورستان نوائین و آلا مکیین کن کن سلطنت ابد قرین اوج پذیر  
 برین زبان سعادت اقران که ساحت گیاهان بطلیعه تابش صبح اقبال مہبط انوار  
 سن و امان و سرخ و سران بچکان تیغ شرافشان مجاہدان عسا که ظفر بمعنان گوشت  
 سلطان است ظ قو حات متواتر و دستکاره و افستل حصن حصین قلع مستین که سر  
 ہستی بچرخ برین نیجا ریزند و تسخیر آن ممالک اہل وسعت فلک نصرت و انقیاد و سر  
 بر ابری و راجہ ہای عظیم الشان و مترابان نخوت نشان باخبار فوجان پیرایہ وضوح  
 یافتہ مورث سرور و شادمانی و شمر خور می و کامرانی گردید نظم مزاج فتح میدان  
 سنانست بدو نقش طفرہ بر کمات بد بر آید تیغ از دست بهیجا بد چو خولی کو برون  
 ید زور یا بد مبارکباد و بفضل فتاح حقیقی بعد ازین ہم نوید فیروز می و جز عدد و سوزی علی التو  
 سامعہ افروز شود و این فتح ہزار فتح دیگر از فضل خدا شود عیسر بد بہجی الملک  
 روح اللہ خان مصرعہ ای داسی کہ مکتوب تو مشتاق ترم کرد و صاحب اسبد  
 ہا اگر امی کاتبہ راحت افرا کہ الفاظ و لہریش چون کرشمہ شکر لبان شور انگیز و سجا

اقبال اوج مجا سیکر و سوا خواهان راسمه بصیرت بدیده انتظار می کشد و هر نفسی که  
 به نزل اعدام ظفر اعتصام فروغ سعادت می پذیرد شوق زمین بوسیش مهر رشته  
 اختیار انوس می برد خوشا وقتی که قلم و کس بقدم بهار آگین عشرت بخش صحن  
 رشک افرا می کشن کرد و صیت کام بخش و کامرانی و آواز قدر دانی و فیض سانی از  
 پرده بهفت آسمان در گذر آفتاب عظمت و بهر وزی از نیکمیت و فیه وزی طالع بد  
 حمده الملک غازالدین خان بهادر فیروز جنگ مستعرب مبارکباد  
 و قو حات کوکب نصرت و فیروز و اختر ظفر و بهر وزی آن سر آمد مبارزان خدا و  
 بیان قدوه خدیو کشورستان نوائین و آلا مکیین کن کن سلطنت ابد قرین اوج پذیر  
 برین زبان سعادت اقران که ساحت گیاهان بطلیعه تابش صبح اقبال مہبط انوار  
 سن و امان و سرخ و سران بچکان تیغ شرافشان مجاہدان عسا کہ ظفر بمعنان گوشت  
 سلطان است ظ قو حات متواتر و دستکاره و افستل حصن حصین قلع مستین کہ سر  
 ہستی بچرخ برین نیجا ریزند و تسخیر آن ممالک اہل وسعت فلک نصرت و انقیاد و سر  
 بر ابری و راجہ ہای عظیم الشان و مترابان نخوت نشان باخبار فوجان پیرایہ وضوح  
 یافتہ مورث سرور و شادمانی و شمر خور می و کامرانی گردید نظم مزاج فتح میدان  
 سنانست بدو نقش طفرہ بر کمات بد بر آید تیغ از دست بهیجا بد چو خولی کو برون  
 ید زور یا بد مبارکباد و بفضل فتاح حقیقی بعد ازین ہم نوید فیروز می و جز عدد و سوزی علی التو  
 سامعہ افروز شود و این فتح ہزار فتح دیگر از فضل خدا شود عیسر بد بہجی الملک  
 روح اللہ خان مصرعہ ای داسی کہ مکتوب تو مشتاق ترم کرد و صاحب اسبد  
 ہا اگر امی کاتبہ راحت افرا کہ الفاظ و لہریش چون کرشمہ شکر لبان شور انگیز و سجا

[illegible]

آخر پس برده تقدیر پدید بود از مکان اقامت و عساکر خبری که تبارگی از کافران سرسیده  
 شد بجمعه الملک غازی الدین خان فیروز جنگ سه می ایلم شتیاق  
 پیش اینک است به در سرعت سیرین صبا مل تنگ است به سامی ملاطحه مطلق افزا  
 هر خوش حال نیز از گونه دلستیک با و بفرطش از اشتیقای شوق و مکتوبات محبت معنوی  
 که کشا بود و درود نمود حیات تازه کرامت فرمود بیت این تازه قسم از قلم کیست که باو  
 جان و دل بن هر دو فدای قسم او به امروند که شنبه و نهم این ماه است قریه منور پور منزل فرخ  
 منور گشت و بلا فصل مقام گام فرسای طریق مقصود است خوشا و زیجت افزو کرد  
 بدر رسیده محل الجواهر دیدار مهر انوار نورانی گرد و دسامع آرزو بشرف مکالمه مجاذبه باهر  
 فوق جوید بیت هر چند دورم از تو که دور از تو کس بیاید لیکن امید وصل تو هم عتقیت  
 زیاده عمر باد و رفوان مشتاد بر لب العباد بجمعه خوانین بلند مکان قمار خان  
 بهادرفر و آن یار که گفتا بتوام دل نگران است به گو می رسم انیک سلامت  
 لایان بانس به سامی نسیقه طرب پیر حاوی اشتیاق دیدنها و تانکیز و در سید  
 قوت خوش رسیده قالب افروده ساجان تازه بخشید مفارقتهای برای کار میر  
 بر حق بر خود گوارا باید کرد که در عالم زندگی بی اختیاریت بیت جدائی از تو تصور نمی توان  
 درون به کسی نبعان گرامی چرا جدا باشد به امروزد و هم اینماه از احمد نگر باخرا نه باد شاهی  
 رده بغیرم اشتیلام شده فلک احرام مراجعت نمود امید واثق است که عنقریب بساعت  
 بقانیت انجام و رفع قلق دلها گردن زیاده عمر باد بجمعه الملک خا بنجران خان بهاد  
 فیروز جنگ نواب مستطاب مبادی اداب و الا خطاب خداوند خدا یکان که مخلص  
 بیم الاحسان سلامت بعد از طی مراحل فراغت و انکسار معروضی فیض پیرایم را

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

هیدار و از انبار که عنان غنیمت سعادت منوط بالسنمت منعطف و بسبوط گشت تیرنار  
 ارادت آئین بدو کلمه سرت الگین نشد بلیت مرا زیاد تو برده ترا ز دیده من بستم  
 ازین بیشتر چه خواهد کرد بحق علیم هست که از تجردی صحبت اکثر خاصیت حق در الامم و  
 گمنمی کشد و زبان حال بدین مقال ترنم دارد فوق الطاف تو ای کاش نیست  
 دلم بدیاد بر لطف تو اکنون سبب صدالم هست بد بعد ازین متوقع نیست که مشام آرزو  
 بر وای ترسیل مراسلات معطر و گلزار تنار بخت سحاب یاد تو بهیاستقر باشد فرد  
 دار نظام کاجانی ز لطف تو بد کار تر از لطف الهی نظام باد بد به بحسی الملک بهر  
 سند خان مبارکباد و شفا طبع و باج سلبا بهت حاجت امیر آن بیت بخش صدراقبال  
 بر منج سویت و اعتدال استقیم باد باستماع خبر عارضه بدنی و علل حسنا از دیده خونا  
 فصل بختانی فردی بیا به و آه سرد از دل پر در و سر لعلک میکشید الحمد لله و الله که بفضل  
 و کرم حکیم شانی غبار کسل از جبهه مزاج شریف زایل گردید و شهب عطر لطیف انصاف  
 مرض بقضای صحابی عافیت خراسید بارغم که خاطر باخته کرده بود بد عسی  
 خدا بفرستاد برگرفت بد سلامتی و ندرستی و ایما بادیه برادر خود در جواب خطوط  
 نشان برادر عزیز القدر از جان بهر همواره بر است علیا فایز باشت ند خطوط بدیل برادر  
 شما متواتر میرسد الحمد لله که ان کریم نفسی لکنه تا کید شود در آنچه باید بدخت پرمی  
 و ما را رضامند میدارند امید که آئنده این طریق مرعده داشته بر کرده خود غر نشوند و نظر  
 بر مرید دارند مصرعه همین کت دل بهینخواهد پیوسته ام چنان باشی بد زیاده چه قلم آید بر مایه  
 سعادت مندی و تربیت بدی همواره روزی باد مبارکباد و قولد شانه آه محمد  
 فدوی درگاه لطف الله بعد تقدیم لوازم دولتخواهی و خیر شگالی بخواهش بار یادگان حضور

نه کل زبان  
شبنم  
که کلمه شایان  
بمعنی از نو  
۱۲ اسطر سبوت  
اول و کسب شایان  
تحتانی منفی  
همواری و درستی  
۱۳ اسطر بعضی  
حمله و صا و حمله  
اصل پیدا و صفت  
اینجا لید از سر  
۱۴ اسطر  
بافتن و زدن  
مطابق نقشه و ظاهر  
شدن



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۵  
 و او بجهی هم و تشدید  
 ۱۶ قد سله می بضم  
 و کسر حاء حطی و تشدید  
 ماو عتانی به معنی نژاد  
 کننده ۱۷ به معنی نژاد  
 روضه میوه دستان  
 ۱۸ از ۱۹ انگ سله  
 کل امال الف از  
 وزن ساقه میوه  
 اگر بجای امال علی  
 باشد بود

تتمنیت تولد پرنسپال شاهزاده محمد اعظم شاه خیرخواه بلاء اشتباه طاعت الله  
تقدیم دوازم خیر اندیشی و دولتخواهی را سر بایه سعادت نامتناهی انکاشته بعرض واقفان  
محض فروس منسل میرساند که درین هنگام فرزند معراج که بیانش از حیران سعد آسمانی و قیام  
نجوم شادمانی سعادت بگرامیت مقرون بود طلوع خشنده اختر بی عظمیت و اجلا  
وسطوع گرامی گوهری از درج سعادت و اقبال قلوب هواخواهان را اختر ح موفوره  
و انشاغ نامحصوره کرامت فرمود بیت می بر اوج سپهر حلال تابان شد بدگر سر  
چنین ماه در هزاران سال خیمه طالع و روشن دل و مبارک پی بد فرشته  
طاعت و نیک اختر و همایون فال بد امید که این فرزند نوید بر جمیع خیرخواهان مبارک  
و روزنامه سعادت از احکام طالع این جوان نخب بر وفق جوانی مقرون شود و  
مبارکباد و در تولد پرنسپال مشکوی خلافت خانزاد هواخواه طاعت الله  
شیما بندگی بر زمین پرستندگی سوده بعضی پستاران دولت سرای حرم تعظیم  
و واقفان حریم معصیت می رساند که چون بروز گوهر بدیع از معدن مراد و وسیله  
از دیاد نخبندی و طلوع اختر فریج از کمن مقصود واسطه حصول اسباب سر بلندی  
است ظهور گر آتایه در از درج ولادت و سطوع قروان کوکب از افق سعادت در  
شعبان آمال شاهزاده والا که بلند اقبال مبارک و فرزند باو و آب و گوهر قریب  
در مهر انور شمعین بود آن فروغ گوهر خلافت و فرمان روائی لمعه خورشید سلطنت  
کشور کشائی در ظل ظلیل خاقان جهان خدیو گیتی ستان بمرطبی و نیل مرام فایز  
شود و بیت از نگشت این فرود زبان گشت معطره و ز پر تو این لمعه جهان گشت  
منور مبارکباد و وزن در جناب باد شاهزاده محمد کام بخش خیرخواه بلاء اشتباه

۱۴  
 در دو کرم دوم باشد  
 نشان علامت که  
 ۱۲ اقدس می باشد  
 افی نمودار باشد  
 سوال از چیزی از  
 کد وقت ولادت تا  
 بخان من و در  
 برآید در در اطفال  
 سید بنی نیک  
 سید بنی نیک  
 سید بنی نیک

قلمی  
نور از کتب  
مطالع  
سازگار  
نور از کتب  
مطالع  
سازگار

لطف الهی چهره بنیاد بگلگون عبودیت و انکسار برافروخته بعرض راه یافتگان چنین  
 فریدون احتشام حبشید احترام میرساند که درین زمان فرخنده عنوان نوید وزن  
 بندگان زمین تکمین فلک توان سماع افروز گردید ابواب خرمی برومی دلها کشاد  
 از یقین خیرات شبرات گوشه نشینان و محتاجان اصلای کامرانی درود نظم  
 تر از چشم حیرت داشت یکسال که آید در پیش خورشید اقبال تر از نور  
 غرق جبریت بهر آن بود که در یار الباغ کس نیامود که الهی که از محمودون  
 گرامی میزان سرناز باسمان افراخت و عالی را کامیاب مواند لطف و احسان  
 ساخت حق غرور جل مبارک کند و از نشان مشکوه آن خدا یگان جهان کفین  
 میزان هم پند اسما شود مبارک کبیا و سالک ره بشا هزاره بیدار حجت  
 بعد ادای ابواب بندگی بعرض عالی میسرساند که هزاران شکر بدرگاه ایزدی که  
 این سالی فرخنده فال در ساعت سعید بر سفین عمر اید فرین آن نوباره باع نیل طنت  
 و جهان بینی افروود و دلها می هوا خوانان را لبها برهنه شادمانی زینبونی نمود و بیت  
 این سالگره گره زو دلها و کرد از بهر نشاط و عیش خوشایا کرد و گره کشای  
 بت یاران و حاجت روائی امیدواران بر جمع دولتخواهان فرخنده و جهان یون  
 در شته سالگره الهی بوم التنا و بقود مسعود و منفعت گردان و نظم مدحش تو در سالگره  
 میخواهم و هر سال رسال رفته میخواهم و در کار کسی گره نخواهم بکین و اینکار  
 از پی گره میخواهم و مبارک کبیا و وزن بحیاب شایسته زاده محمد اعظم شاه  
 بعد تبلیغ مراسم تسلیات و تسویم کور نشات بعرض فیض اندوزان بساط امنیت نشاط  
 میرساند که درین اوقات فرخنده نوید وزن عنصر کرامت سمات سماع پیرشته

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

گلهای نشاط بر تارک هوا خوانان فشانند و ریشه شکفتگی در زمین و لها و واهل  
 از جود آن پهلوی عساقارون زودند و ارباب افلاس از اقبال آن سرمایه معاصر  
 ابدی فرا اند و خند افردیدگار جهان مبارک و مسعود کناد و الی بوم القیام نیزان  
 بوزن عالی کامیاب مفاخر و معالی دارد مبارک کبیا و سالگره شاهزاد  
 محمد اعظم شاه بعد ادای اداب تسکیمات معروض خواشی بساط مکرمت میثاق  
 میگردانند که در کین آوان فیض اقتراب <sup>بسیار</sup> نشان خجسته اشارت سالگره ساکنان <sup>جایی</sup> خط  
 خاک را از خشن میشیدی خبر داده و ز سر طرب ساز باد و و چنگ محفل نو آیین و  
 عشرت گداز آسمان سیومی آراشته کوس شادمانی بر بام فلک نهاد و الحمد لله که این سال  
 فرخنده فال بر عمر گرانمایه ابد پایه افرو و دوعالمی را از فیض عام مواهب بقیاس  
 کینه حرم امال برآمود و نیز و چون مبارک میمون کناد و باب حیات لطف <sup>شیر</sup>  
 خضر و ارم جادوان کرامت کناد و نظم من عمر تو جاودانده خواهیم که شود و فرمان بر تو  
 زمانه خواهیم که شود و این رشته که دارد گره سالگره و تسبیح هزار دانه خواهیم که شود  
 به بخشی الملك و الفقار خان بجا و رتبه مستنیر از خورشید منیر تاب پذیر  
 است همواره مستح و ظفر معنان مواکب گیتی کشای آن سرگروه مبارزان عساکر  
 نصرت پیکر و سه آمد مجاهدان جیوش ظفر اثر شمسو المنیرت منفع الشان کریم الخلق بسیا  
 مهربان باد درین خجسته آیام که از افاضت النوار آفتاب بشارتهای فضاسی فرغزار  
 خاطر رشک جنت الما و ابود مژده مراجعت شرف سامعه پیر گشته امیر و گان و بی  
 فراق رازندگان تاز و عطا فرمود و ابواب انواع تفریح و تنشط بر روی و لها کشو  
 به بیا که ملا جو غم بجان آورد و بیا که بتوفیقش نمیتوان آورد و هر چند

[illegible]





بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

مغيب باد شکر آید جهان افزین که عارضه جسمانی تفصیل سحانی سلامت و کمالی  
 انجمنید و ادعیه شبانروزی و حضرت حق تعالی بموقف اجابت رسید مبارکباد و ودیت  
 عمر شریف را امتداد ایام لیل و نهار روزی شاد و بخت و کمال کرده برای حکیم عالمی خوش  
 ازمانی سه تهمان پانچ چینی استیجافان خبرات و و صدر و پیر رسول گشت از رفیع مقام  
 و اخبار هر روزی و مبدع آگهی رود بهیت عمت مبارک گزندت مبارک باد و که حجت  
 دل و آرام جان و دفع غمی و تهنیت که خدائی بجان عمر حفظ الله  
 همواره بهای سعادت و سرمانندی بر تبارک بخت آن شایسته رشد و ارجمندی  
 بالافغان باد چرخ چرخه زمان فرخی نوامان مشرود طوی آن اقبال مند ستوده خو  
 امشگلر و بدست مایه سرور شادمانی پیرایه نشاط کامرانی گشت امید که از تاثیر اقران  
 قرآن السعدین آثار سعادت بر صفحات احوال ظهور نماید و از تهنیت جشن طرب پیر  
 عروسی عالم آرای خوبها از پرده غیب چهره کث بسع شادمانی همه را هست مرا بهیتر  
 بخان عالیشان کامیاب خان آفریدگار جهان نوگل حلقه همیشه بهار را  
 باقطار امطار فضل بیکران سرسبز وریان داراد خبر هوازدگی بمزاج صحت امتزاج  
 حواسط هرباطن را پریشان ساخت و سینه و فغانجیه را در کانون عینم و الم که احت  
 حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع بکنائی و رونق بخش فلم و آشنائی راحت کامل و شفا  
 عاجل کرامت فرماید عیت تنب نیاز طبیبان نیازمند مبارک و وجود ناکت آرزو  
 گزند مبارک و مبارکباد و افرایش منصب بسیف الله خان و ریاضی  
 امی گشته ز لطف بادشاهی خوش بود و شکر که مغیب توبی سعی فرود و قدر تو  
 بلند است که من میدانم و اقبال تو هر زمان فروز خواهد بود و بشارت افروزش

است ۱۲  
 نقابت  
 بعد شایسته  
 بی نماند  
 دفع غمی  
 غم نماند  
 بالهم  
 برادر  
 نوامان  
 دو کور  
 ۴۰  
 ۵۰  
 ۶۰  
 ۷۰  
 ۸۰  
 ۹۰  
 ۱۰۰  
 ۱۱۰  
 ۱۲۰  
 ۱۳۰  
 ۱۴۰  
 ۱۵۰  
 ۱۶۰  
 ۱۷۰  
 ۱۸۰  
 ۱۹۰  
 ۲۰۰  
 ۲۱۰  
 ۲۲۰  
 ۲۳۰  
 ۲۴۰  
 ۲۵۰  
 ۲۶۰  
 ۲۷۰  
 ۲۸۰  
 ۲۹۰  
 ۳۰۰  
 ۳۱۰  
 ۳۲۰  
 ۳۳۰  
 ۳۴۰  
 ۳۵۰  
 ۳۶۰  
 ۳۷۰  
 ۳۸۰  
 ۳۹۰  
 ۴۰۰  
 ۴۱۰  
 ۴۲۰  
 ۴۳۰  
 ۴۴۰  
 ۴۵۰  
 ۴۶۰  
 ۴۷۰  
 ۴۸۰  
 ۴۹۰  
 ۵۰۰  
 ۵۱۰  
 ۵۲۰  
 ۵۳۰  
 ۵۴۰  
 ۵۵۰  
 ۵۶۰  
 ۵۷۰  
 ۵۸۰  
 ۵۹۰  
 ۶۰۰  
 ۶۱۰  
 ۶۲۰  
 ۶۳۰  
 ۶۴۰  
 ۶۵۰  
 ۶۶۰  
 ۶۷۰  
 ۶۸۰  
 ۶۹۰  
 ۷۰۰  
 ۷۱۰  
 ۷۲۰  
 ۷۳۰  
 ۷۴۰  
 ۷۵۰  
 ۷۶۰  
 ۷۷۰  
 ۷۸۰  
 ۷۹۰  
 ۸۰۰  
 ۸۱۰  
 ۸۲۰  
 ۸۳۰  
 ۸۴۰  
 ۸۵۰  
 ۸۶۰  
 ۸۷۰  
 ۸۸۰  
 ۸۹۰  
 ۹۰۰  
 ۹۱۰  
 ۹۲۰  
 ۹۳۰  
 ۹۴۰  
 ۹۵۰  
 ۹۶۰  
 ۹۷۰  
 ۹۸۰  
 ۹۹۰  
 ۱۰۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

مراتب و مناصب آن ناصیب علام شکست و جلالت عروج معارج حشمت و ابانت  
سامع پیر گذشته مورت مواد سرور و میتر انبساط مو نور گردید ایزد بسیار بخش جان افروزین  
فرخنده و همایون کناد و مقدمه ترقیات روز افزون گرداناد جواب حسب الحکم  
مبقر بان حضرت غزیر الله بیگ عوآلی بنیام علی استکمالا کاشته کلک  
معنی پرداز حسب الحکم اعجاز طراز مشرق حصن حصین بر ناله و اماں خواسته بر آمدن  
قلعه نشینان از غلبت تب و تفنگ برق آسنگ و محاصره نیز داز نمایان با نام شنگ  
وارشاد گزارش شکر مواهب ایزد میان و بلند آوازه ساختن شادیانه فتح نمایان  
درود مسعود نمود الحمد لله که غلبه مو اکب ظفر لوا و صدقات تو بهایی زعد آسا اعدارا  
پشت منت شکست و بهای نصرت و فیروزی بر خیم رایات ظفر آیات جهان کشا  
سایه گسترنت نظم گیتی هست تا ستم فتح شکست و چنین فتح کس را نداده است  
نه چشم زره اینچنین فتح دید نه گوشش سپرد مصافی شنید و منافقین قسمی مغلوب  
بیم و هراس و مشکوب خوف و یاس نگشته بودند که اماں نخواهند مخالفین بتزلزل  
در پای ثبات نخوی نیفتاده بود که بر آوردن جان از ان تملک جان سنان غنیمت نبند  
مراتب شکر و سپاس و اسباب اعطایا بقدم رسانیده شادیانه شادی بلند آوازه گردانید  
فتح حقیقی این فتح نمایانرا که طراز فتوحات آسمانی و عنوان ظفر نامه های پاستنا فی هست  
مبارک کند و آثار کفّره و ظلام از لمعات صمصام اسلام زایل شود و کوچه پیماونت  
و کهنی در بار گشتن از قلعه ظهوریه جلادت دستگاه کهیم ساوت مرصع محفوظ باد  
اجبا رهنیان معرض باریابان انجمن فقین اختران گردید که جمعی از اعموان النصاران  
جلادت شعار بغروب ذیل گوئید که پاساخته مور حال قلعه بر ناله اراده نگاه دارند

رات و مناصب آن ناصب علام شکست و جلالت عروج معارج حشمت و ابانت  
 مانع پیرگشته مورت مواد سرور و ستر نصاب موفور گردید ایزد بسیار بخش جهان افروز  
 خنده و بهایون کناد و مقدمه زرقیات روز افزون گرداناد جواب حسب الحکم  
 بقریان حضرت غزیر الله بیگ عوآلی پنا بهای و سکا بانگاشه کلک  
 می پرداز حسب الحکم اعجاز طراز مشرف فتح حصن حصین پرناله و امان خواسته بر آمدن  
 و نشینان از غمت توب و تفنگ برقی آهنگ و محاصره نبرد از مایان بانام و تنگ  
 رشاد گزارشش شکر مواهب ایزد مینان و بلند آوازه ساختن شاد یانه فتح نمایان  
 و د مسعود نمود الحمد لله که غلبه مو اکب ظفر لواء صدیات تو بهای رعد آسا اعدا را  
 شکست منت شکست و بهای نصرت و فیروزی بر خیم رایات ظفر آیات جهان کشا  
 بایه گشتر گشت نظم گیتی است تا رسم فتح و شکست و چنین فتح کس را ندانست  
 شیم زره و همچنین فتح دید نه گوش سپرد مصافی شنید و منافقین قسمی مغلوب  
 میم و هراس و منکوب خوف و یاس نگشته بودند که امان نخواهند مخالفین تنزل  
 ربای ثبات نخوی نیفتاده بودند که بر آوردن جان از آن تملک جان سنان غنیمت نند  
 رات شکو و سپاس و اسباب اعطایا بقدم رسانیده شاد یانه شادی بلند آوازه گردانید  
 حایح حقیقی این فتح نمایان را که طراز فتوحات آسمانی و عنوان ظفر نامهای پاستانی است  
 بارک کناد و آثار کفره و ظلام از لمعات مصمام اسلام زایل شود و کیم پیما و است  
 لهنی در بار گشتر از قلعه تهوریه جلالت دستگاه کهیم ساوت مرسته محفوظ باد  
 بنابر نهیان معروض بار بایان انجمن فقیه اقران گردید که جمعی از اعیان انصاران  
 جلالت شعار بفرمود و ذیل گوید که کاس خفته بهور حال قلعه پرناله اراده شده دارند





استقامت حرفیت از خاطر حسته اگر در فرغ دل استراحت کارم نهال وحشت نشوند  
 بیکر دو کلین از آنجا که مضمونیت از یاد رفته اگر بر صفحه متن صورت وطن نگارم نقش عجب  
 برسی نشید گرم روان طریق یکتائی و موثگان بر موز آشنائی و اند که درین طول  
 بفر اگر ترسیل نامه از نقد آن نامه برود و دیگر و تاخیر است محبت بی تقصیر پیدا است که مراعات  
 میات صوری در حالیکه اتصال روحانی شمع افروز بزم کارمانی است چه ضرور و روشنگار  
 از موشی در محلی که مرات خیال عکس پذیر دولت وصال است منجر بقصودیت در ظاهر  
 و وصال جسمانی نیست غم نیست چو اتصال روحانی نیست امید که فرو گذشت  
 میات صوری محمول با ستغاف نشود و میل خاطر عاقل نیست معنوی بشیر باشد  
 عمده الملک سیه سالار ظفر خنک غازی الدین خان بهار  
 ز رفقت تو چو گویم که فقه طوفان شنیده باشی و من دیده ام بدیده خویش  
 در دور فراق و بیقرار بهای خاطر مشتاق چه بر گزار در قطره از لحنی که از دیده فرو میزد  
 رنگ کپورت بر پر وارد دارد و دیده در چشم زدن لشیر فرکان و بهای دیدنها با  
 مایه تیز بر صبا سر مشیری میخارد و بجا طر میگشت که سامی بنبقه بر آتش شوقم آبی خواهد زد  
 من مسموم لایک دوری را تر یاق صفت بلاغت خواهد آورد و حقا که در گوش چون حد  
 ی ناب نشاء بقراری واضطراب را دو بالاساحت و بی که مطلع نامه شوق افرا بود و نشاء  
 بت ابروی شادان طنا از حکایت اشتیاق موم بود آستان طراز گشته اند و سوشیر  
 طافتی آه بخت بیت نامه سکن بدیده مشتاقانرا گفت محال که بهرب دریا  
 برود و بهر حال چون در شفا خانه حکیم علی الاطلاق هر در ویرا و ائیت منصرف  
 بدل نیم هنوز به بتم چه میشود امیدوارم که رسم نامه نویسی که بر خنجر شوق می شود

۱۰  
 کبری نشید بی درشتی  
 ۱۱  
 در عجب گرم روان  
 ۱۲  
 در عجب گرم روان  
 ۱۳  
 یک بنیان  
 ۱۴  
 سیه سالار  
 ۱۵  
 سیه سالار  
 ۱۶  
 سیه سالار  
 ۱۷  
 سیه سالار  
 ۱۸  
 سیه سالار  
 ۱۹  
 سیه سالار  
 ۲۰  
 سیه سالار  
 ۲۱  
 سیه سالار  
 ۲۲  
 سیه سالار  
 ۲۳  
 سیه سالار  
 ۲۴  
 سیه سالار  
 ۲۵  
 سیه سالار  
 ۲۶  
 سیه سالار  
 ۲۷  
 سیه سالار  
 ۲۸  
 سیه سالار  
 ۲۹  
 سیه سالار  
 ۳۰  
 سیه سالار

لک الحمد ای مانی نیکو  
 دنیا و دین را در او است ایضا  
 اگر بخواهی که در دنیا و دین  
 مصلحت کنی و نجات یابی  
 باید که از این راه بروی  
 که در این کتاب مذکور است  
 و هر که این را بخواند  
 از هر دردی نجات یابد  
 و از هر بلا و آفت  
 محفوظ بماند  
 و از هر دشمنی  
 ایمن بماند  
 و از هر غم و اندوه  
 نجات یابد  
 و از هر فقر و نیاز  
 برآورد  
 و از هر بیماری  
 شفا یابد  
 و از هر کس و کاری  
 ایمن بماند  
 و از هر غم و اندوه  
 نجات یابد  
 و از هر فقر و نیاز  
 برآورد  
 و از هر بیماری  
 شفا یابد  
 و از هر کس و کاری  
 ایمن بماند

و نواز خلق خاطر اشتغال بگیرد اند از زبان برخیزد و مواصلت جهانی زنگنه بخت و شاد  
 ریزد و بیت یکبار اگر دامن وصلت کف آرم + نازنده ام از بگ بخت کس  
 نماند + زیاده شوقست و بس **حسب الحکم و الا الفضائل خان بجا و**  
 خان فضائل نشان سلامت **حسب الحکم گیتی** منقاد متضمن باشد و این معنی که دهنست  
 مه و و بسبب حضور مستطرد دست چینی نمیتواند رفت و بفرض غیر ممکن تا سر حد  
 کرنا نیک به تعاقب پرواز و اگر خوش شو و دریای آن حصن منوقت بوده سر حال که از  
 خزانه اشقیات نشان آبادی و ریاید بخت قزاقان خراب سازد لب و کلم اول  
 ربع غرور و نمود تارک قفا خیزد و شریاسود مقدمه رفتن آن شقی بطرف چینی که بر ما  
 و حی طراز الهام بیان چهره این یافته محسن خارق است چنانکه فوج منصور یکمیزل از چو  
 رسید مقهور تاب اقامت بنا و رده مغلوب خوف هر اسل و سلوب نو مید  
 و یاس گشته جنت آوارگی از سایر اصلاح بگوئید بیرون کشید و دست از باز فتنه  
 سه سیمه و سه گردان گر خنجه در دور انگه محصور گردید خانه زاد و دوت بنلو و فوج  
 ارشاد و احب الانقیاد پای قلعه مذکور اقامت و رزیده هر روز بسیر و شکار گشت  
 و تخریب خزائن ساکن و موطن شقی کوشش دارد ان الله تعالی از ویران  
 خاهای آن خانه بدو شان نشان آبادی نمیکند اردو و بر تقدیر خروج آن شقی  
 از تعاقب بریداشته باقبال عد و مال کبیر کردار سلیم بر خوانین بلند مکان  
 مختار **خان بیت** ای زیاده تو مرا بر نفسی شوق زیاده + نرود هیچ گاه لذت یابد  
 زیاده + باد آن شخه جامعه و داد و چقدر بیدار که بیا دینید بدو جهانامیره فریاد که از کاف  
 سینه ملتفت نمیکند اندر لیکن چه سود که عالم بی اعتبار است حیف مدحیف که انسان

صغیر البیان را در خط منفعت و دفع مضار مختار کردند و اگر نه بیک چشم زدن دیده منما  
 بلقائیه روشنی افزای مطلع انوار ساختی و بار فراق که در کسب پشت طاقم تقصیر  
 ندارد از روشن بر انداختی و گلهای مراد از شاخسار وصال چیدمی و از شدت حسرتی  
 هجران این همه در سر نه کشیدی نگارین نامه تلمط پیرا که بیا نشن نمودج بد مبضاه و  
 سوادش شمرش تقطع شود ابود و رود نمود لیکن چه سود که تسلی مخور بقدره آب نکینت  
 و تلمشی یعقوب بوی پیر این یوسف صورت نه بند و پیش قانع به بختی شود و شایسته بداره  
 پروانه به همتاب تسلی نتوان کرد + حق آگاه است و محبت معنوی بر صدق مقال گواه  
 که اگر خدایه دیگر برین و تیره گذشت و هیچ نگار روزنامه اعمار برات دولت دیدار  
 نه نوشت زندگانی دشوار و شربت خوشگوار حیات ناگوار خواهد بود و آفرید گار لیل و نهار  
 بی سنا و کتب تاریخ فراق بسر آید و روز دل افروز وصال چهره مشتاقان نماید زیاده  
 چه بستم آید بعدة الملک نواب صاحب جهان بکها و نواب کریم الخطاب  
 قدردان فیض رسان سلامت درین اوقات فرخ سمات نوید غمیت و یسویب بشکایت  
 نیازمندی ریا گردید نواسه شادمانی و صدای مبارک باد می بسج آسمانین و رانید  
 فرحت و انبساط از حد گذرانید ربانمی آملان روح روان مروانی اقبال  
 من خوش که بکام دل من میاید + مشوه مقدش اگر گوش زد و کل گردد + شکره اش  
 تاسر و یوارجین میاید + بنایم بفضل کریم کار ساز بر حق و مستطیع که هوا خوا با سزا  
 بخت مددگار گشت و شتافاز نقش مراد بکسی نیست ایشا الله تعالی زود تر از زود  
 گلزمین کن تبرول مقدم بهار آگین عزت بخش ریاض صنوان در شک فرمای صحن حسن  
 زیاده چه نوید کو کتب است و اقبال تابنده باد بعدة الملک نواب سخنان بهاد

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰





[illegible]



نزار و خبر شکر گفتار آیین \* ولی در پوست گوید حرف شیرین \* بی تکلف از شایده  
 این نهنگانه هوشش با دیده محو تا شگشته و مذاق جان آبان شیرین لبان هم زمان گروید  
 لذت قند و نبات برگرفت و دماغ دلهای بوی دلا و نیش معطر شد و شام جابه‌جا از میثم  
 مشک میزش معطر گردید الهی تا در ریاض روزگار اشجار را نبه را برگ بارست شجره مراد  
 آن رونق افزای گلشن معاش و سعادت و ثمره الفت و بارور باو بهمنیت طوی  
 به نصر اللہ خان <sup>۱۳</sup> عیون محو با چاک گریبان پاره کرد \* اگر به بخت سپهر خود  
 نازد صبا می زبیدش \* وصلت سبایون آن مهر سپهر اقبال با کرمیه دودمان غر و طلال  
 ابواب تشیید و تفریح بر روی نوید طلبان کشاد و اتر از نسیم از دواچ گلپای اتمانج در  
 حدائق و لهاد مانده آغاز خور می نهاد و گنگانگ خوشدلی و شادمانی در گنبد و در اچید نو  
 کامرانی بزرگوار رسید بیت سر که رقص کند آسمان بروی سواد که شد مراد و  
 کام آفتاب روا \* برین عطیه که فیضش بخاص عام رسید \* نزار شکر خدا صد نزار شکر خدا  
 آفریننده لیل هزار الفحال این دواخر مبارک و فرخنده کناد و مشکوی امانی و مال به  
 میمنت طوی ارجمند به صباح دولت و اقبال روشن شود بعدة الملک خا خا خا خا  
 بهاد و زلف خنک لزاب و الا خطاب معلی القاب مبادی آداب کریم الخلق عظیم  
 انسان عظیم الشان منیع النکان سلامت شرفنامه هوشش فرا که منی ار رفت و  
 شفقت مریمانه بود مسرت پیرای باطن صداقت موطن گردید و اعظا نو اکید و تقید  
 در بندگی حضرت خدیو کانیات از فحواسی اندرز هایش دریافته تهنه باز و می سعادتندی  
 و بخت بلندی ساخت بیت شکر فیض تو بمن چون کند اسی ابر بهار \* که اگر خلد و گر  
 گل مهر پرور و دست \* امید که همین و تیره در گوشه خاطر دریا تا طر جابافته در حاضر

۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

















شده ظهور و گوهر شاهوار از بطن فاخته بحر شخصیت و سطوح ماه و مهر حادث قرن از  
مطلع محبت قضای و بهار افروغ شادمانی بخشید و عیش و عشرت از حد گذرانید الحمد لله  
ثم الحمد لله قطعه پیرادوست رسید از ایام ۴ زانه یافت بیک روز از و شادمانی  
برای عیش و بالاس روزگار فلک ۴ و صاف عشرت مزوج ساخت در یک جام ۴ و صفا  
بما و شما مبارک و مسعود کند و در نور با صوره بصیرت را در امان خویش نگاهداریست بطبعی سازد  
مبارک با و تقویست خدمت خالسا مانی بجان عالیشان محتاجان  
عیش است این که از بخت جوانت میرسد ادا ما ۴ عمر با خواهد شدن صرف مبارک با و  
درین هنگام فرخنده فرجام که بهار گلشن استیبار باز بار آمد کار و در خوش و شادمانی قبول  
و عا با ثبات حصول به عالمیت بدوش بود نوید تر نین و شادمانی خالسا مانی بگلشن خود آن  
نظم عاطفت و قدر دانی سامع پیر اگر دید دل نیاز آموذ که منتظر شود شادمانی مقصود بود  
ازین محبت نوید بر خود پیرین بالید ایند متعال این بطیفه اقبال مبارک و همایون کند  
و مقدمه ترقیات نامحدود و گردانان و صدده و صدده و سیادت خان و سادده  
سیادت و صدارت بوجود افاصفت آموذ ان مرکز دائره امارت ماضی علام ایالت  
خان سولیمان رفیع الکن باد سامی توجرات بیش از اندازه تحریر که در سعادت مقام  
مخلص صدارت تعمیر بندول میگردد و دل خلاص بخور امنون سرور و موفور و مرمون و موفور  
ناقص و سگزان و زبان باد ای محمد و ثنای آن بیرون از خطبه قدرت و جبراسکان  
یا فی بقوله اشکرک حق شکرک قائل و کویا میشود علی الخصوص جلال شفاق که تقریب  
غزل قاضی بیکم یک مندول گردید شکران فایق از شرح و بیان و فوق طاقت حوارج  
و اسکان است در آن که اعطان ان عطاقت گستر در هر باب بهین ائین مصروف میشده باشد

طبعاً  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

نجاران و الا نشان مع و خان ناطم دار السور و پیر پور در رسید  
 خان پنج مکان بن اعتقاد من ابعث نامه شکیب شامه در وقت خوش سیده خاطر  
 مسرور و داند که دست پسر من بچکهای زر نگار مرسل بود پشت بهمت را تقویت بخشد  
 عجب پیری هر که در گفت حمایتش نشیند از گردش فلکی گرد نه بید و آنکه با صاحبان  
 ستیزه و دراز نهامش بر خیزد و صورت شکست اعدا و این صفا پیش پید او فروغ  
 فروزی اجبار از ناصیه گلهایش بود ابلانش مفتاح فتح الباب طفر گلهایش از کل آفتاب  
 روشن تر میانش با صیانت حق انبار و حفظش با حفظ الهی هم از تیره اربست که باران  
 فتح میرد و رود نیلی است که موج نصرت از دریای شکر نشین است باری که چندان آفتاب  
 از گریانش سر بر آورده و از فریب گاری که از بلال طره بر سر زده چهره هستی چنان  
 بناخن بلانش محو شد و صفحیه بیات مخالفان بسواد و بخششش گلهایش اعوان را  
 گل فیروزی نگشاید بر آن راما سپهر و زنی نقش و نگارش ناسخ کار نامه یانی و نهارد  
 و گلهای خوش کاش بزرگ آمیزی با غلبه استیلا و با بحد آن خر جان را حاصل و از  
 در گردن آویخت و از گردن تیغ و تبر مصون گشت و به پشت کمرش گلهای پردلی بدان  
 بهمت فروخت و از بدخواهی خصم در حفظ الهی شست تا سپهر و عرضه کارزار را به تقویت  
 بهادران تیغ گذارست حمایت حق آن سایه پرور و فیض سلطان را بر تیره حوادث با دو  
 دشمنانش آماج گاه ناوک جانستان شود بعدد الملک بلند مکان  
 مختار خان مبارکباد حمل مهربان صاحب مشفق من در هنگامیکه گلشن سپهر  
 بمقدم بهار استیشار سر سبز جاوید بود نوید پرومندی نخله طویه ریاض عفت در  
 شبتان مرا و خان سعادت نشان افتخار خان مسوم گردیده داد خوشدلی داد

۹  
 اینجاست که در این  
 ۱۰  
 و تخفیف میسر  
 ۱۱  
 است یعنی  
 ۱۲  
 که در این  
 ۱۳  
 است یعنی  
 ۱۴  
 و سایر  
 ۱۵  
 و سایر  
 ۱۶  
 و سایر  
 ۱۷  
 و سایر  
 ۱۸  
 و سایر  
 ۱۹  
 و سایر  
 ۲۰  
 و سایر  
 ۲۱  
 و سایر  
 ۲۲  
 و سایر  
 ۲۳  
 و سایر  
 ۲۴  
 و سایر  
 ۲۵  
 و سایر  
 ۲۶  
 و سایر  
 ۲۷  
 و سایر  
 ۲۸  
 و سایر  
 ۲۹  
 و سایر  
 ۳۰  
 و سایر

و چون از این گویا که عمر ابدی عبارت از است رسم طرب آغاز نهاد و آخرت و قیامت  
 و اجسام شیولای او را در طین اُم سید قدرت کامله ترتیب کند و بوقت معهود بخیر و سعادت  
 از کمین ولادت چون مهر و شتری جلوه ظهور و باد صیت میرسد میوه نورین گلستان را  
 میشود از قدش خانه دولت آباد و در همینیت شفا تسعوت خان حکیم شانی  
 آن نسخه صحیح فرست و فرزندانی را همواره از امراض بدنی که دشمنان خاکی اند برکنار و از  
 خبر عارضه آن خال جبهه آشنائی مکتوبه عارض کینائی یکینان را از بلبل اندوه پشت و قناساخته  
 بود آشنایان را کشتی جمعیت بگرداب تفرقه انداخته بعد الحمد که شفای ارتباح اقراندارک  
 مافات نموده خاطر را که صورت آرام بخواب میندید و از دیده بجای و در خوشاب طوفان  
 محل نداب فرومی بارید تسلی افزود صیت بخت رنیده و رو بسوئی من نهاده باز به برین  
 در سعادت دولت کشاده باز به بخان عالیشان صلابت خان مبارک  
 شفا مزاج محبت اشتهال آن فروغ نیز اقبال الفضل مقفل بهیال کامیاب سلامت و  
 اعتدال بهره مند ثبات و استقلال باد باستماع خبر کسل که نصیب اعدا باد اینمه اضطراب  
 اضطراب خاطر فائز راه یافته بود که از غایت سرسبکی دست از پافرق نمی نمود شکر خدا که عاقبت  
 کار از تشایم لطف نیردنی و امطار فضل سجائی کل عیش و کامرانی در چمن شاه مانی بشکفت  
 و نهال زندگانی در بوستان آمال و آمانی سمت برو مندی پذیرفت صیت شکر خدا  
 که شربت صحت چشیده و بار دیگر به بند راحت رسیده و چشمتی املک ته مندر  
 طعرا از نسخه افروزه کانیات و صیحه نگار روزنامه اعمار موجودات آن خلاصه چاره  
 از عوارض منکر برکنار و از قد الحمد که عارضه جسمانی بمیان فضل نیردانی شفا و تندی  
 انجامید و خاتمت این احوال بر احوال که جان قدسیان از بیم گزندش میلرزید بخیر و

و وجود آن گویا که عمر ابدی عبارت از است رسم طرب آغاز نهاد و آخرت و قیامت  
 و اجسام شیولای او را در طین اُم سید قدرت کامله ترتیب کند و بوقت معهود بخیر و سعادت  
 از کمین ولادت چون مهر و شتری جلوه ظهور و باد صیت میرسد میوه نورین گلستان را  
 میشود از قدش خانه دولت آباد و در همینیت شفا تسعوت خان حکیم شانی  
 آن نسخه صحیح فرست و فرزندانی را همواره از امراض بدنی که دشمنان خاکی اند برکنار و از  
 خبر عارضه آن خال جبهه آشنائی مکتوبه عارض کینائی یکینان را از بلبل اندوه پشت و قناساخته  
 بود آشنایان را کشتی جمعیت بگرداب تفرقه انداخته بعد الحمد که شفای ارتباح اقراندارک  
 مافات نموده خاطر را که صورت آرام بخواب میندید و از دیده بجای و در خوشاب طوفان  
 محل نداب فرومی بارید تسلی افزود صیت بخت رنیده و رو بسوئی من نهاده باز به برین  
 در سعادت دولت کشاده باز به بخان عالیشان صلابت خان مبارک  
 شفا مزاج محبت اشتهال آن فروغ نیز اقبال الفضل مقفل بهیال کامیاب سلامت و  
 اعتدال بهره مند ثبات و استقلال باد باستماع خبر کسل که نصیب اعدا باد اینمه اضطراب  
 اضطراب خاطر فائز راه یافته بود که از غایت سرسبکی دست از پافرق نمی نمود شکر خدا که عاقبت  
 کار از تشایم لطف نیردنی و امطار فضل سجائی کل عیش و کامرانی در چمن شاه مانی بشکفت  
 و نهال زندگانی در بوستان آمال و آمانی سمت برو مندی پذیرفت صیت شکر خدا  
 که شربت صحت چشیده و بار دیگر به بند راحت رسیده و چشمتی املک ته مندر  
 طعرا از نسخه افروزه کانیات و صیحه نگار روزنامه اعمار موجودات آن خلاصه چاره  
 از عوارض منکر برکنار و از قد الحمد که عارضه جسمانی بمیان فضل نیردانی شفا و تندی  
 انجامید و خاتمت این احوال بر احوال که جان قدسیان از بیم گزندش میلرزید بخیر و



است فرین گردید و سلامتی همه آفاق در سلامت است و هیچ عارضه مخفوق  
رومند بباد و مبارکباد و اضافی بامارت مرتبت امیرخان نقرب حق  
آقای که دلیل تفضلات شریک بانی است بهواره نتایج ترقیات آن مؤتمن شعبه سلطانی  
تشخیص حضرت خاقانیه طراکسوت امارت صفای طلعت ابالت باو نوید افزایش مرتبت  
و دیگر مرحوم خاقان قمر خدیم خورشید علم سامع افروز گشته مورث بپشت و بها گردید  
قانون تنبیت را بلیذ آوازه ساخت بپشت کتایش گروه عاببارکباد و ترقیانی  
تحلی عاببارکباد و انشا الله تعالی همین دستور حدیقه مراد آن فرامیدان غلیظه الهی  
بقا طریقی بادشاهیانه منقرو مشام هوا خوانان بردارح توید تفضلات خسروانه معطر  
باشد زیاده عمر باد و مزه آن به معمور خان در تعزیت خوشدامن در هنگام  
توار و مصائب پیش بر باد حقوق حوادث عبرت افرا عروده الوثقی صبر و کسبانی بقضیه  
و اختیار آن یکتائی عالم شنائی مقوض باد باستماع قضیه نامرضیه زبده سنون در خلاصه  
حوران عصر چه نویسد که زبان از تعداد شمه غم الم قاصر بر حال از خدای عزوجل سید تغمیم  
باید داشت بقضایش ارضی باید بود که از صاحب و مالک حقیقی چه چاره بچاره غیر از  
انقیاد و اطاعت و اذعان برای رسمیات تعزیت بعرض قدسی رسانید از راه خانواد  
پروری و نوبه نوازی خلعت فاخره مرحمت شد و حکم محکم نافذ گشت که دیگر مراجع حقا  
نیر بران مزید میگردد و قمر و ظل خورشید جهان تاب مخلص باشد و سایه مریم اگر از سر عیسی  
بر خاست و بجز ابر و سعادت اثر اغراض بر بقدر مضمون خط مرسل  
مشفق اظهارندامت و تشویر و اعتراض بحرم و تقصیر مطایفه در آمد فرو هر که از تقصیر خود  
شده منفعلی و آب رحمت از جبین خویش بپاشد و شد نفاق از نامه سال آن بنظر بطور

عاطفت و اشفاق کاسی معاینه نشده لهذا آنچه اصغرافت بآلتها شایسته نوبت و از کرده  
رفته در گذشته آمده احتیاط شرط است فسر و در طریق یکدیگر ثابت قدم چون کوه پائیز  
چون صبا تا چند کوهی بسجده کوئی دیگر به مبارکباد و تولد خیر زندان تو اما  
بجفت الله خان برادر عزیز از جهان خان سعادت نشان همواره به مراتب افضل  
کامیاب و کامران باشد درین هنگام لبش استقامت ثبات ظهور و هر و مشتری  
مکن سعادت و سروری و طلوع اختر فروزان از اوج عفت او برتری انواع فضل  
و اصناف انبساط ارزانی فرموده آواز شاه عالی و زمره مبارکبادی از مهنه آسود  
در گذر آیند الله الحمد که چستان لعل در البقرینه هر دو سببی که و اقبال دولت دو بال است  
انجامید و مکتب بختمندنی را بدین دو نشان بهینت تو امان بقول خوشی احباب و برادر  
بخت اعدا بهر سید مشنومی لفصل حق که ساحل حال بادش + دو گل لبکفت بشان  
مرادش + یکی چون مهر بادنی و خشان + یکی چون سه بخونی و امن نشان + خدا  
بسیار بخش بطرفین محبت به یار یون کناد و زیاده عمر و بدینوینج الا کلین این اسم  
خلف علی مراد خان ناظم صوبه بنگاله در و ر و و خط و رسیدت  
دست سپر زام ابلق ایام بهر وفق مرام آن مقنن قوانین امارت شهنش برادر  
جلالت در سپهر صلاحیت سپهر مهابت کریم الخلق منبع النشان فیض القدر هو الکمال  
معطوف بادگرافی نامه لطف شما که سواوش را بر بیاض دیده جهانوان داد و بیاض  
بر سواد چشم جهان بین توان نهاد و وصول انگنده دیده شده رسیده را نوری  
خاطر عناک را سروری بخشید فسر و سنده که کاتب یوان سزای خلک شد + سواد  
او بر بیاض دیده جوز + علی الخصوص مهنه دست سپر که با شکل در سل بعد

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰









[illegible]

۱۰۰  
 کلمات بسم نه اول  
 و بسم نه اول  
 کردن تا بیگانه  
 ۱۰۱  
 چو سگ در بیاد او  
 غایت الطاف  
 مایه ای بسیار  
 وصل را با هم  
 ۱۰۲  
 می دانستم که بار  
 اسبیل که در  
 ۱۰۳  
 است که باران  
 ۱۰۴  
 خود نوشتن  
 ۱۰۵  
 بزمی که  
 ۱۰۶  
 بجای که  
 ۱۰۷  
 اوستی که  
 ۱۰۸  
 اسی که  
 ۱۰۹  
 جمع که  
 ۱۱۰  
 سورت که  
 ۱۱۱  
 تندی که  
 ۱۱۲

موسم. سحر و جادو کی کتاب









و در دل شهباز میضامین مضامین انکیش پیدا بود خاطر را بشماره صدق یقین بدایت  
 فرمود و در من شکر چون کنم که همه نعمت تو امده نعمت چگویش شکر کند از زبان خوش  
 امید که همواره توجه باطن بنفیس مواعظ حق کند بی تمیز بدعای خیر معروف باشد و نهدی  
 ببلغ سه صد رویه و نه تهمان یا چه برسم نیاز سال دشته بغیر قبول موصول باد  
 بخالن عزیز القدر سعادت نشان حفظ الله خان بیت برید  
 باد صباد و شکر گلی آورد که در محنت و غم رو بگوشتی آورد و مکتوب مرعفات نیت  
 اسلوب که کیفیت محبت خاص از هر حشش پیدا و جمال شایسته معنی از هر نقطش پیدا بود  
 عشرت خلدن بخیریت از اکتفه محفوف و منصفه باو و در محبت بیکان خدمت و وطن  
 مالوف باو و شادمانی و صنوف کامرانی ارزانی فرمود ریاض آرزو بگلگهای عشرت روی  
 کامیابی بشگفت و سروش غیبی از غایت خرمی چرخ زبان بسیار کیا و گفت بیت  
 و میدهم صبح سعادت که یار با ناله و نر از شکر که ان عکسار باز آید و زیاده عمر باد و  
 ترقیات صوری و معنوی سستار در بخان ستمو المکان تضائیل خنان در عجمه  
 عدالت احکام عدالت عالم آرا در اطراف و اکناف بسیط غرنا فدا باو مضمون  
 مکتوب سل متضمن استقامت زینداران پاسا سحر چکله کلبلک بار و دشتن از دوا و نور  
 خاطر را شاد و دل ویرانه را آباد ساخت جزا کم الله کلیه اینکه مزاج این فریق کفر  
 نعمت موصوف است و است اینها بر واقع طلبی سیاسی مصروف مصرع هر کسی  
 آن درود عاشقی کار که گشت به هر حال لوازم بتوح اخلاص یا که از ان اعتقاد  
 احباب هموار رسیده اطمینان و انخسید بیت می شنیدم که راحت جانی چون  
 بدیدم هزار چذانی بحسن الزمان حکیم محسن جان محاسن بدیدم این عیض

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

هم سرگاه طلبیده میشود که بال شباشت دیده ویدار طلب را روشنی افزایش شود و بخلبند گلشن  
آفرینش هر دو سر و سر بلند حلقه امید را با بسیاری تربیت ایشان و نقصانات حضرت خدو  
کیهان سر سبز و شاداب دارا و زیاده عمر با بحسن از جوانان حکیم محسن خان  
حکیم شانی آن سیح دم عیسی قدم مخزن جواهر حکم محرم اسرار و دست و قدم را حافظ و مهر  
با و حرارت تب لرزه چون شیر شتر زه با طبیعت دو چار میشود و یک شب بار و زرد کانون  
سینه الش اور میاشند نسخه که برقع این تب مهلک لقمه داده بود و زسه نوبت کار برود  
نکرد امروزم قدم بجه باید فرمود که از دوامی تازه از آله توحیداتی اندازد شود زیاده عمر با و  
نحان عالی شان معمر خان خان خلعت نشان من اعتقاد من مکتوب بود  
اسلوت متضمن اجتماع عاصیان شقاوت پیروده بار آوده فارسی متصل قلعه ستارگه و مستعدای  
تقین جمعی بکمان عزیز دها و اردند چون جوانیست معتره مکرر از کثرت کفر و فجور خبر داده  
بمجد رسیدن خط نظر بر اینکه فوج مکی شاید از عهده تنبیه شقیه بر آید یا نه و باز تراک  
مشکل شود خود با فوج ظفر نوح که حج کرده همان روز باز کرده مسافت طی شد باید که  
پای اقامت در زمین کین نشوده با استقلال تمام بداعت او با لغت اعدا یروازند  
فوج فیروز می با افضل مقام بسلم بخا و رسیده دانند فردا گزشتا قدم با گزشتا می کنم  
گوهر جان بچه کار و کرم باز آید بخان و می شان منتهای خوار و بی شری  
مبارک بیا و خدمت خان و می شان اعتقاد و بستان سلامت خبر بقوتان  
دارالانشا ربان ارشد و فطرت شجبان و کار و پیشگاه جناب جهان بجا سامعه افروز  
اجا گردیده بهیچ و سر و گردانید بسیار جا گشت شکو خدا که استعدا و ان بهره مند  
جوهر قابلیت بجایی رسید که لبانت خدا و او مقرب حضرت ظل سبحانی فایز گردید

[illegible]



چون دوستدار متب تاویب کفره نگونار ما مورست و عرض مطالب ایشان بکم  
 شده مقتضای دوستیها است که مقدمات معروضه در پیشگاه اطاعت مقرر و ضمه بلا فیه  
 و ضوح یافته بخواه با هر وقت رسیده باشد زیاده جمعیت با در مجموع فضایل و  
 کمال محمد صالح استاد و ساحت روزگار خسته انا آن سالک مساک  
 دین تویم ناسک ناسک مراد سقیم منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه بخار  
 افادت ابرو گوهر بارافانست مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشانی هر دو ان مرحل  
 تدقیق مطرح بارقه اکامی صراط الوافضین نامتاسی با دار حینکه بنجر و خوبی تشریف بدی  
 برده اینده احوال صحت اشتغال تعلیم نیاد وده آرمی هر که از دیده دور از دل دور امید که در  
 همه حال یار حقدان درین مرکز باطن شوارق آگین باشند و می با مضد رویه برای  
 معوارث اکتبات و مقدسات عفت سمات و هندوی و دود رویه و نه تیان پاره  
 نند آن مخدوم مهربان ارسال بایمه تقسیم زبجه مار به عصمت آیات در خور حقائق و  
 بنیان درجات بران حق شناس است از طرفی الشی لم یلد نشود و حق کسی تلف نگرد  
 زیاده آبرام زلفت بجیشی الملک روح الله خان مهربان صاحب مشفق مخلقه  
 سلامت رعبه راحت صمیمه شورش که عدم رسیدنها ترخیص آن ملاذالاجتماع  
 در و نمود و مضمون بوضوح انجامید موجب استعجاب عظیم گشت بران همه ان توبه  
 محبت و دلاطاهر است که مفاقت اضطراری ناچار است و بی اختیار سی عمد ابر خود  
 کردن یعنی حشمت عیش املکن است خوشن بد ملالت شدن عقل در برین و نه  
 الفان گزین تجویر نکند عبت در و د آتش گزینم احتیاج عذر نیست  
 دست میداند که استقبال بچهران شکل است + لازم که مرآت خاطر ملکوت

ای در کارگاه  
 که اطاعت  
 آن مرفوعه  
 شده است  
 استاد و ساحت  
 بلوغ زاد روز  
 و نه تیان  
 معوارث اکتبات  
 ملاذالاجتماع  
 از دست  
 حشمت  
 عیش  
 عذر نیست  
 احتیاج  
 عذر نیست  
 ملاذالاجتماع  
 از دست  
 حشمت  
 عیش  
 عذر نیست  
 احتیاج  
 عذر نیست



بزار او د کدورت نشود انشا الله تعالی عنقریب شب بخور بهاجرت بر روزیجت نذر  
مواصلت مبدل میگردد و زیاده و عریاض و بحد اوقات نشان حکیم محسن خان مدینه  
شایسته تدبیرات بایسته آن سیح ثانی مستخرج قوانین نبض وانی فراطون زمان  
بقراط عهد وادان وارت منسوب جالینوس مقوی ارواح مربی نفوس ملیت  
حکیم که جان میفراید پیش و روان تازه میگردد و از مقدش به بالقاسی الهام نمایی  
و پیام سرور و الهامی مقرون با دوزان باز که حکم میفرشد کائنات درین ضلع بدوای  
برآفات اقامت دار و انجمنیت که لگوکن قریب بجوار است و برودت در طوالت بسیار  
فراج مخلص از خدا عذال باخجاف و اختلال گر آید و سبب ریشش را و شیخ عروق و  
و ترازمین ساعتی خواب راحت نخفته و دوران سر و ضعف و نقابت علاوه است و  
تسمم جوئی که وقت رحمت مرخص شده بود تا امروز و فاگرد لیکن مفید از آن اراض  
متنی لفظی نقیض چون نشان بزاج و دستار آشنا هستند و اینکه منزل علل حبابی بوده باشد  
رود تر از رود و لغزش و مارا شفاق دانند زیاده جمعیت با حسب الحکم با بلیه نواب  
الهام الله خان اوقات فیض آیات آن زبده مکرمات اسوه مقدسات سرور  
مستورات قدوه مطهرات همواره بر فضیلت خالصی کائنات مصروف با دقت و تبحر  
متفکر برین جوهری و زیاده سری اخلافت و ثبات در مقدمه تقسیم تر که توانست غفران  
پناه رسید و نمیش معروض جناب مقدس گردد و بدین شیخ قضای تبلیغ مآذ گشت که اول  
آن مغفور برای خاطر آن عقیقه معاف شده باید که در مقدمه خود را امتحان داشته موافق  
در اثنای تقسیم تر که نماید که آن نیز شنوی و صوابید و ادعای منی که معروض دارد که تغییر  
منصب عتاب بادشاهی که نموده خط الهی است اگر قمار شود که مطابق حکم قدر توأم می آید





آنچه در این نویسد که احوال بخیر و غلظت است جدائی چو بود و خیر کجاست و شد انداختن  
 از تحریر و تقریر است و مرارت مهاجرت مره زندگانی را جواب فرما لیکن چه توان کرد  
 که عالم ندکی مستلزم فرمان برداریست و مستوجب بی اختیار می بیت رشته و  
 گردنم افکند دوست و میسر و هر جا که خاطر خواهد آوست و درینولا که آن امیدگاه  
 احباب بخیر است و ادیب کفره لازم اعتدیل و ستوری انصوب یافته بود و نه مخلص و  
 وسط راه منتظر و اینها و مترصد رفاقت آن رکن رکن خلافت علما را ازین گنجی زمانه  
 نامتواری توجه فوج ایشان براه دیگر اتفاق افتاد و دوستدار به تنبیه آوارگان <sup>در راه</sup> گشت  
 آمد مگر ما مورد و آرزوی دیرینه بدل ماند و رسید گشتی امید صد رحم مکنار  
 که باز با مخالف وزید و دور انداخت و بهر حال در جمیع امور بتقدیر قادر و غنی  
 مستوثق باید بود آنچه از پرده غیب نبضه ظهور در آید ادا می شکر باید نمود زاده بجز  
 شوق چه بزرگارد و عقا لوق و معارف آگاه شاه عبدالعزیز زاده و فرزند  
 اگر چه دوست بخیر و نیکو دارا و اجالسه نف و شیم مونی از سر دوست و بدو کینه  
 بجای همه بجا و لغت مزاج سراپا استیاج در عالم خلوص خلاصا پسندیده و خوشنما  
 مقتدای را با تقصیر که کرتا محسن و عنایت و بالو اع عقوبت مبتلا اصلاح  
 نمیشود و فرود تو همچو باد سبک میروی نمیدانی و برین خرابی چه از ترکتا میگرد  
 بهر چند تفکر میرو و خود را در حفظ مراتب مهر و محبت شمرنده نمی یابد اگر خدا نخواست  
 امری بیانی مرضی و حرکی خلاف رضا مقتضای التبریت سر زده باشد اطلاع بر آن  
 بهترین اخلاق و خوشترین اشفاق مینماید و رابعی نا کرده گناه در جهان کسیت  
 آنکس گنه نگو چون نیست گوی و من بد کنم و تو بد مکنات و می و فتن میان و تو جوی

که تحایف مرسله قبول شود و دست رد بران نگیرد و زیاده عمر باد و صفای سنه تنه  
 مجتبی الملک هندی خان فرو و ده که رفتی ز شهر نیادی به بر دل من هزار صحر  
 و رود باد صف قریب منزل که بقایای خورشید ضیا گاه گاهی راحت افزای دلمای شد  
 صاف قلع و اضطرار بر بنرین هنگامه صبر و قرار نمود درین چند روز که بعد مسافت بمیان  
 آمد با شائبه تلقی و خوش آمد آمد عساکر اضطراب چه آبپایا که از قلمرو باطن خراب ساخته  
 مصرع سفر کردی و من در وطن غریب شدم و حق عزوجل جلیباب مفارقت از میان  
 بر و ارد و آفتاب جهان آراسی حبال با کمال زود تر از زود و سر از مقطر وصال بر آرد  
 شرو آن قدر منتظم در ره شوق که اگر زود بیایی در دست به زیاده چه نوشته ام  
 بمعارف آگاه شاه سعد الله در ویش قواعد مناصب نجابت و مبانی  
 مناصب نقابت تباید الهی و تا کید فیض نامتناهی نکود و شید باد و عاطفت نامه که  
 مطاوی آن یاد از اشفاق باطن میداد مصرع رسید زانیه دل زود و زنگ لال  
 در ماهه استیضای خاطر خان اناموشان فیض الله خان که از ارادتمندان آنهمه بان  
 است قلمی شده چه به ازین که کاری در خو و خواش چنان زودست معتقدی ریایا لشار  
 الله تعالی حتی الامکان تقصیر نخواهد شد ترصد که در اوقات اجابت سمات به دعای  
 خیر فریاد خاطر خاطر باشد تعیده خوانین بلند مکان مختار خان مشهور  
 و لبرم غم سفر که خدا را یاران چه کنم بادل مجروح که مرهم با پوست و وقت حضرت  
 از هجوم غم دالم قهیه راز نهانی و حکایت سوزنپانی همچنان بخاطر ماند و گزارش آن  
 که التماس فرو ز خرم طقت و بر بنرین خاندان افاق بود میسر شد و نامی بنان و  
 آشکار آگاه است که در دل بر غبار از ترک تار تا سف چاک نمی گذرد و هر یک حرف





خدمت حضور و اگر چه مفارقتها جانناست لیکن موصلت روحانی نهمراه باشد و الله  
 که تنجیل دل صفای منزل از ممد الی سرگزینار الوونا خوشیها نبوده و اسلا قدم بر مشاعر  
 شکایت نفرسوده حق تعالی آن بهار گلشن اقبال را در عهد عافیت داشته کامیاب  
 صحبت و سلامت دارد و دیدننا و از شامنا موصلت گل چیدننا بوقت خویش میر  
 می آید فرو و گرنودی محنت هجران و دور اشتیاق و کس نیدالنت قدر دوست  
 و دیار راه ایما خبر اوده والا قدر محمد خلیل فرو و یار اگر سه رسیدن بار غم  
 است و کویا خوش که بنوشش لفته می آید و تب محرق از دو هفته هوش ربا و جانگزا  
 است و معالجه متوجه شدت و استیلا خدا کند که انجاش بخیر باشد لیکن ناخن بمقارینا  
 اینهمه خاطر ارامی خراشد که خواب از دیده رسیده و از غلبه حرارت کانون بدن آزاره  
 گردیده باید که بدیدن این خط زود و ترا زود روانه ایضوب شوند و برسم ایمنار  
 خود را برسانند تا باشد که دیدار آن نور بامره بصیرت تدارک چشم گریان تشفی دل  
 بریان نماید و جراحت بیماری به اندمال گراید فرو و بیم رسیده جانم تو یاک زنده انم  
 پس از آن که من نمانم بچه کار خواهی آمد و بعدة الملک غازی لدین خان  
 فیروز خجک فرو و پس از غمی بگویش میروی بنجوا هم ای قاصد که بر روشن نگاه  
 اولین از چشم من باشد و اسرار شوق موصلت اگر چه مافوق طاقت بشریت لیکن  
 عالم نمدگی مقتضی بیجاری و فرمان برمی لاجرم بالغه و اغراق را بناسبت تقارن  
 معنوی از خامی اخلاصها انکار شده بدعامی گراید که بعد حصول حضرت انسانی  
 خدمت بنا بر تنبیه بخت بلند باغی و از شرع قلعه دیو گذر به حب و کم محکم غارم مقصد  
 گردیده در ظاهر نصیب یونان به وقت گزیده پرنی سنگه راه پاندا و نویداران و حجاب

۲۰  
 اینست که در این  
 محنت و غم  
 است و کویا خوش  
 است و معالجه  
 اینهمه خاطر ارامی  
 گردیده باید که  
 خود را برسانند  
 بریان نماید و  
 پس از آن که من  
 فیروز خجک فرو  
 اولین از چشم  
 عالم نمدگی  
 معنوی از خامی  
 خدمت بنا بر  
 گردیده در ظاهر

بر وفق احکام مطاعه لازم الاطاعت بقوج لمحق گردیدند پس از آنجا که در هم شوال بر خیزم  
استیصال کافر بنگال کوچ کرد و طی بهفت مرحله پامی کوهی بنیج که آن حصن بنین بر قلعه  
اش سر فلک سودا باند های بادشاهی ترمیب فرو آمد چون کافر بدسرا بنجام پیران  
قلعه آلات و ادوات توپخانه چیده کین گاه غار ها و شکاف های کوهسار را به مشام  
بیش از مور و ملج است حکام داده بود و دنجده و مکر خیال محال در سر داشت با طهار  
جواسیس آگهی یافته بر اسم پوشیاری و پاسداری که نشاط احتیاط بگری و سوار  
قیام و رزیده دلیران منصور را از خبرت بی وقت منع نمود بعد از پنج و شش روز که  
عاصیان از قیام عدلان قابو جو ملکن شدند بهادران شور کشین آنها را فرصت و ایست  
و امن بگزیده جان بکف نهاده نقشه بر آن کوه سپهر ارتفاع برآمدند و در حالت توهم و غفلت  
بکر کوه رسیده گروهی ابنوه را به تیغ کشیدند ثقیه السیف سر اسیمه و هراسان بیامی متلعه  
گر خنجه بند های فدوی شامه کرده پاشنه کور به بتعاقب شتافتند از شور و غوغا  
غنودگان پیرامون قلعه نیز خوار شده فی الحمله حرکت کردند بوجی گردید آخر الامر تاب  
مقاومت نیاورده با گرنجیگان طسریق فرار پیودند و مجاهدان منصور شیوه کامشی  
که طریقه عاجز کشی است مناسب نه بسته غنیمت بسیار بدست آوردند و مجموعه توپخانه  
غنیمت ضمیمه توپخانه پادشاهی شد و فتح عظیم نصیب بیای دولت قاهره گردید سر کارها  
خوار و رند که بخت ازلی از قلعه بدر شده و در جنگستان دشوار گذار آواره و شتاده بار  
شد چون قلعه بر قلعه کوه است صلاحیت لقب کوه سلامت ندارد و صورت اینهمه گاه  
والا معروض داشته بوجی که حکم شود بعلل آرد و بعد از آنکه ملکای فرنگ غارتی از لیل  
فرو منم که بی تو لغش نیز منم ز بی خفت + مگر تو عفو کنی و ز نه صیت عذر گناه +

[illegible]

از زوی صحبت سرت پیرا بر تپه السیت که بمقیاس قیاس در تکیه و بکمال خیال  
نرسید ناچار از تسوید تشریح آن در گذشته بد عالمی گردید که حقیقت الزام خارج نیست  
منتهی بعون غنایت قنای حقیقی پیش ازین بر نگاشته چون قلعه دیو گنده بر تنوع کوی  
رفع واقع شده که به لقب و کوچ سلامت راه بدان توان برد و لهذا کیفیت تصور  
بر نمود معروض داشته منتظر جواب است بالفعل از سه طرف تبیین تماخات راه رسیدن  
رسد نیک کرده تا بحث فراقه آبادیهای متصله خراب میسازد میگویند که ذخیره و  
قلعه بسیار است انتزاع آن محاصره قرار واقع میخواهد اگر فوج گران با مصالح تو بخانه  
لیک رسد اقبال عدو مال کار بر تحقیق نان تنگ گرفته تبصره والادری آورد آن  
عمده ارکان با فرنگ نیز تدریجی اندیشیده اگر بقدری جناب معروض دازد و ملا  
دولت است زیاده عمر باد مبارک و سال و زن بخیا شازاده عالی جاه  
محمد <sup>ای بخت بخت</sup> شاه هواخواه بلا اشتباه لطف الله گلهای تسلیات را انفسه فرق مباحثات  
ساخته بعضی خواستی همچون که آمدن موطن میسازد هزاران شکر بد رگه هشتین مثال  
که این سالهای یون فال از سنین همراه القال بدولت و اقبال با ختام رسید و  
تاریخ میلاد و منیت بنیاد و ساعی که بالواری سعادت قرین میزان خلعت چشمین بر زمین  
بوده کف تر از وزوزن عطر لطیف که از کمال عظمت و فخر ثروت نرازوی خشان  
آمالش نتواند بنجید برسم معرود آیین مستحکم را بنابر قدر و شرف گردید محتاجان را از  
وجوه آن لغت مقصود بدامن آرزو افتاد و عالمی کاسیاب موافق فضل و احسان  
گردیده زبان باد و عبیه فرید بقاد و ادای سرهم شکو شاکر شد و قطعه سبک با و سال  
وزن پیراه که رستم در مصاف دوست رو باه با استقبال و فیروزی و فتح



ای سال برون  
کودانده قلی بیانه  
ای عورتی که در آن  
نام نکرده اند  
از معجزه ای که  
معجزه ای که

نصداقبال اکرم چشم فر راه + ضمیرش سخن اسرار عینی + دلش از راه تقدیر است نگاه  
الهی در جهان باقر خدای + نگاهش در چون خوششید در چون ماه + نیز عالم افروز  
بهروزی از مشرق فیروزی تابنده باد بچناب شاهزاده والا گهر محمد بدست  
بهادر خیر خواه بلا اشتباه لطف الله جدا دای او اب بندگی بعضی ملت زمان  
لباط کرمت مناظر میرساند درین زمان مسعودی رتاسگره و وزن بکر کرمت  
آمو سامع افروز خواهران گردیده سرور و شادمانی از حد گنجینه و ازین طرف  
طرب پیران و طلبان بی ریا و مراد است ظاهر و باطن حصول ای سیدان و همچون  
مایون کند و رشته سالگره ماه سرشته عمر بدی شمع گرداند ریاضی این سال  
که برینین عمر تو فروزد + از عقد کارها کشایش فرمود + تا عمر ای فضل آوار صد بهار  
رشته عمر شمع خواهد بود + ریاضی دزدین تو ز گوهر و زو رسیم نفوذ + بر روی  
جهانیاں در فتن کشود + از آینه امیدها چمن دان + با صیقل جوهر رنگ افلاک شود  
ز پایه چرخ نایب کعب دولت و اقبال از اوج حشمت و اجلال تابان و درخشان باد  
بعده الملک فیروز جنگ مشتمل به تنیت فتح و عطاسی گرامی خطاب  
سید سالاری از پیشگاه خلافت و جهاندارانی فروان خوشتر کجاست  
کرین فتح مرده داد + تا جان فشانش چو زو رسیم و ر قدم + خدا محمد و الهی که  
بیتا من نصرت و تائید الهی و نیروی اقبال عدو مال بادشاهی تعاقب تنبیه پراوغ  
سیند نیای شقیه که با جبر انوهر ماحل گرامی یکام حرات پیوده و بر عصای  
مالود عبارتها دایم بود باین نحو به فعل آمد و خیل کفره عدل و شرح بیامی  
تعیب و غارت نیامده از صدمه سطوت افواج فیروزی شوار و تنبیه و تنبیه



ولادوران تیغ گداز گوشمال سخت یافته مانند نبات لغزش متفرق و پریان گردیدند حق  
انگشت که با وصف طول مسافت اسیرت سریع تر رسیدن و کافر خاسر را بی نیل مقصود  
برگردانیدن کار ستم و اسفند یار هم بنود قطعه خیاط زمانه بی تکلف و برقد تو دوست  
جائنه فتح و نام تو دور ابتدا نوشته و مثنی مضامینا فتح و در جلدی این شرح نمایا  
عطای و الاحباب سپاه لاری از پیشگاه سلطنت و شهر یاری که در آرزوی این عجب کافی  
حبس ناموران و سرداران بتلاشهای شان نقد عمر ریخته حیرت بخورده اند بهزاران نسبت  
مبارکباد و همواره سواد شوکت اقبال بغیر و فصل همین متعال روزانه و ن شود  
مبارکباد و سپهران تو امان بخان و الاشان معمو خان نخل پراس  
ریاض روزگار آن سه وجو یار همیشه بهار گلشن از جندی راستوار کنت و سر زبیدی  
داراد و برین هنگام نرسد فرجام گلبنای گل و سبیل در خیابان آمال آن نخل  
برویند حدیقه اقبال شام آرزو را بروایح روح بر و عبود و مانع جان را کینت  
مشک عبور محط گردانند آفریننده روز و شب این نعمت غیر مترقب فرخنده کینا و  
آن هر دو نخل حدیقه زندگانی را با بیاری نقل خویش بالنده و سر سبز و ازاد  
شعوی شکرانیز که بافت سطح زمین و تحلی زمین دو کین دولت و دین و چون  
دو چشم از برای زمینیت و زمین و مایه عمر و نوز دیده عین و ملک صورتی معنوی آما و  
با و پیوسته زمین نقش مراد و اعمده المملک فیروز جنگ بهار و رسیده سالاران  
مشتمل بر قلع و یو گنده تا جلوه ماه و مهر بر اوج سپهر روشنی افزای شمشیر  
سپنجی سراسر بزم دولت و کامرانی آن محمی هر اسم قدر دانی رشید ارکان فیضانی  
جلوه آفرور دیده نظار گیان با و نگارین نامه موافقات شامیه منمن توجه عسا کمر

۴۱  
 الفتن فی الزمان  
 بحر جہش ۱۲۷۵  
 بانصاف و عدل  
 کروں و جو اور اگر حسن  
 کے ساتھ عیان

[illegible]

فیر ذری بهادرت و مظهرت غلام بارگاه عظمت و جاه غرور و دفرمود اطمینانی از فر  
بخشید چون جلالت مرتبت راجع اتم چند کنور که بموجب حکم قضا امضا با فوجی  
از موکب همراه آن عده عمد با عجلاله حضرت بهک یافته بود بوقت رسیده آماوه  
مراقبت و معاضدت گردید چون با عیض ان شعار بغیر و صعوبت طریق وافر و  
گروته و مغاک هوای نخوت نرودی در کاخ و ماع انگنده بود هر روز بتوبت فنگ  
از طرفین سنگانه رزم و پیکار گرمی داشت فدوی درگاه با استحکام تاجات و بند  
مسالک محاصره قرار واقع نمود طریق عبور و مرور قافله و راه رسیدن رسد مسدود  
گردانید چون چندی بدین وتیره گذشت حسن کوشش لاوران صف شکن جبه  
موفوره بهادران حشم افکن دران کلماتی دشوار عبور و سنگ لایح صعب المرور  
سودمند نیتا و نبدای فدوی تاب تحمل نیاورده بصلاح و صوابید بهدگر تقسیم عزم  
یو کش نمودند و دست توکل بحبل المتین تائید الهی و اقبال عد و مال پادشاهی زده غره  
دنی الحجه که ساعت سعید بود از دایره <sup>ای زمین هوای</sup> کاهرا نه و تخریک عرق غیرت و ممت لبان  
جواله بران کوه آسمان شکوه متصاعد گشتند اگر چه در اتنامی تضاعدا از کشتیا شستالما  
گشت اما پیر دلان ربینش بان و بندوق رایتین برداشته بهار و گیر تورانه و بوی  
های مردانه خود را بپای قلعه ساینده و بستم و نرد با نهامی چوین از هر طرف بر بروج ارتقا  
گزیده یضرب تیغ سرافشان بار سراز و دشمن مخدولان برانداختند و رایت غلبه مستیلا  
برافراشتند و حصن متین که سر فلک طلسم میوه مفتوح گشت بفضل این محل نقل <sup>گشت</sup> عمل  
مفهوم میشود امید که کلید فتح با عرض داشت مرسل بواسطت آن نوین والا ملکین اسال  
حضور گردد و مراتب و مناصب بهادران تو کیش در خوشن ترمودات و تفاوت و جات

[illegible][illegible]

افزایش پذیرد و زیاده عمر باد و منزله آن ستراد بچباب حضرت خلد مکان مشتمل  
فتح قلعه دیوگده خانه زاد فدویت نهاد علی مراد لطف الله لعباد اسی آداب تسلیمات  
و کوشش بموقف عرض ناصیه یان سده سماوی برکات و جبهه افروزان عتبه سجود  
کاینات میسازد و رین ایام فرخنده فرجام که اولیای دولت ابد قرن را اسباب استیلا  
میشود و اجبا سلطنت جمشید آئین را سنی بخت بغیروزی متجرب بود قلعه دیوگده که حصنی است  
انجودچی از دسار چرخ برین و ساکنانش از آفات مخفی نیزنگ سپهر فیروز رنگ نیست  
گزین قلعه کشته حصنی از رفعت و وسعت بهره و چون حصار چرخ برین و فوطه  
دلو آسمان بچشمش و ثور چرخ بجای کاو زمین و بعون نصر و تائید فتح مطلق و قلاویری  
اقبال عد و سوزد بتن که از پیر و مرشد بر حق مفتوح گشت و از نیزنگی تقدیر الهی و سحر  
کاویری و قتل نامتاسی لقتل مراد بر کرسی شست تقصیلش آنکه بعد رسیدن راجه اتم چند کنور  
باجست شالیه و سامان توپخانه محاصره قرار واقع نمود بهر مغولهای کسار و شهاب و  
شگاف کتلهای دشوار گذار بلیان جنگجوی پیر دلان شعله خوی را مستعد برق افکنی و  
آتش افشانی نموده تسکین گردانید و قلعه شینان از بالای بروج هر روز به تیر و تفنگ  
از رم افروزد و دوز و بهادران نیز از کین گاه برآمده ممالعت و مدافعت می نمودند چون چند  
برین و تیره بگشت کشایش کار غیر از پوشش جانپازی که فدویان را سر بایه سر خروانی  
دسرفرازی است ندیده و انتظار رسیدن فوج عده الملک فیروز جنگ نمکشیده همند با  
درفقا اول نهاد این صلحت گردیدند و ن تبقیر داده غره ذی الحجه باده اندواید گاه  
برآمده دجان بکف نهاده برق افکنان و جنگ کنان بر دوازده روان گشتند پیش  
قدمان مصاف عد و سوزی نیز از کینگاه برآمده جزایر ضرب زن و زنورک خضم فکن





مثلی آن حصص آسمان پایه و در ثنات فلک نذار و یاد و چون بفرمان شاه عالم گیر  
شد شکر بزرگ در تیغ جهاد و بالقی گفت سال تارخیش و دیو گدازه فتح شرمبار کناد و زیاده  
حداد و بد افتاب غلظت جهان آرائی از مطلع عالم گیری و کشور کشانی طالع باد و  
بجناب حضرت خلدیگان مشعر و رور و فرمان و گزارش شکر موهب  
کوناگون و رطلدوی فتح قلعه دیو گدازه فدوی بلا اشتباه لطف الله ناصیه  
عبودیت تبیین سده سپهر تخیل نوز آما ساخته بعرض مستسکین من بوس جناب گنجی  
و شفیضین آستان آسمان ارتقا میرساند در نگامیکه بالوار اثا رسدات قرن و سپهر  
اختران راجعتم بفضل بر زمین بود و روسعود و توفیق عالم مطاع جهان مطیع که جان قدسی  
سپند هر نفس روح کر و شبان تشار هر نفس شکرش باد چون وحی آسمانی چهره ارادت  
و اعتقاد نورانی نمود و مواسف خلعت خاصه و عطای صافه پالصدی ذات و سه صد  
سوار از شیکا و خانه زاو نوازی در جلده و شیخ قلعه دیو گدازه تارک اعتبار ذره بمقدار  
بزرده فلک دوار سودیت گر بر تن من زبان شود هر گویا یک شکر نواز نواز تو نوم کرد  
خط خاص تقدس اختصاص ارشاد شده که از مکان اقامت او بار باغی خاکسار شکر بوی  
در حالت غفلت با بلخار قرقانه رسیده و مار از روزگارش بر آرد و وعده فدویان  
یک رنگ خان فیروز جنگ راجعتم موافقت مرافقت از خود راضی دار و انشاء الله تعالی  
بر طبق هدایت قدسی سرایت که فهرست پریده سعادت و سر بلندی و کتابیه پیش طاقی  
و هو شمندی است لعل خواهد آورد و تا منظر حیرت افروز لایگاه شمسوار مهر نور است  
سر سلطنت ابد بنیاد جلوس شرف خدیو دین و داد غیرت بخش شرف خورشید باد بامارت  
و ایالت منزلت عتقاد خان و تعزیت امیر الامرا فروغ عالمی شکر باد

[illegible]



ویران تاابد که کاذب و خورشید را خست نیست و ایام و رکسوت که باستماع خبر سپری شد  
ایام حیات مستعار نواب غفران پناه خلد آرامگاه چه فوج گداز خود بندر نموده و چه قدر  
کند و تنها که خاطر عنناک را دباغت نفرموده لیکن چه سود که در عالم حدوث مخلوقی  
حالت دوام حیات بنوشیده و متغنی شربت بقا و ثبات بنوشیده مشرب سرت  
از شوایت مغزت صافی نیست و نوش راحت از پیش جرات خالی نه شمع کردار عمر  
یکشب گذشتنی است و گل سال بقا ریزه فروختنی لازم که نظر بر درجات میر که از  
اجبار و آثار بران معیار همه دانی هویدا است رضا بقضا داده طریق شکیبائی اختیار  
نمایند و آن راه یافته جو ارحمت آفرید کار که مثل ان سر و سر فراز گلشن امارت  
خلف الصدق نامور دانم بر دار دارند فی الحقیقت همیشه می وقائم اند بیت  
گر تحمل رفت میوه او پایدار باد که دریا اگر گذشت و در شاهاوار باد که بجز راه محمد  
در تعریف سیف الدین خان بیت خدا هر چه خواهد کند نبده باش که  
رضا پیش گیر و سراغنده باش که نو اثر قضیه جالسوز و شمام واقعه جلگه روزخان  
معرفت نشان داغ ناگامی بردماناد و ازین حادثه قیامت ز آشنا یان را  
سفینه صبر و قرار بگرداب عقوبت و اضطرار افتاد حیث مدحیف زندگی خوایی است  
تا چشم کشاده رفته است و حیات دی است تالفنس بر آورده گذشته گل اورا خا  
قرین است دل در اخار و رکیبن بیت هزاره دل بر دم حیات منه که کس بیست  
است با در ابگره که لازم که بعروه و لغتی حیات تسلیم مقصود سلامت برخوردار  
از حضرت آفریدگار جهان مسالت نمایند و روح پر فتوح آل امین آرای ریاض رضوان  
را بافتوح فاتحه خوانند بیت کرشمه و رفیت نارون است که در لاله نماید یا ممکن است

[illegible]

بجانب فروزان کوب سپید خلافت شاهزاده والاگر محمد مغرالدین بهادر  
خانه زاد درگاه شریا جاہ لطف اللہ بعد شہید سیالی بندگی دستہ قواعد پرستندگی  
بعض حاشیہ نشینان لباط فیض مناظ میرساند درین امامت خیرام مشورتی قاض  
گنجو را خلعت خاصه بستر بر تقویٰ بن ابراهیم آتایقی که نوبه تقضیات شرک خداوند <sup>حقیقی</sup>  
است و تاکید رسیدن بعجیل تحجیل در رکاب نصرت انتساب تقدیم مسم فدیوت  
با تزع قلعه یرمالا که عساکر فیروزی لواءه لشکر آن ماموریت نزول ابدال فرمود  
خیرخواه صمیمی از غایت لبثت و خرمی در برین گنجیده بعد الواسی دو گانه شکرانه  
ایزدی گانه بهمان روز از اسد نکر کوچیده در ظاهر قصبه بهاولی انضول نمود بنام بر  
شکرگزاری سبب برحق و نیز نگ سازی مقدر مطلق که آرزوی دیرینه بحصول انجام  
رہبارستان آمال را موصوم نشو و نما در رسید الشاہ اللہ تعالیٰ عنقریب شرف  
استلام آستان فیض مقام دریافته فیصل مرام فی نزیگردد کو اک ثروت و دولت  
از کمن سروری و صولت تابنده و درخشنده باد بحقائق و معارف آگاه شاه  
عبدالمقدس پیرزاده در مبارکیاد تولد لیسریت امر و زنجت نیک بشارت  
ربان ماست + اقبال راز پرده امید صد تو است + این و مفصل متعال و اور  
قیوم پیمال که نقش طراز کارگاه امکان و صورت پر در کارنامه کون و مکان است  
آن صد نشین سجاده صفوت و صفای جگرین کرسی مجید و عتلا را بطلب افتد  
فائز و اراد دین نگام فرخنده فرجام نوید تولد گوهری بیبا و ظهور شری سعادتی  
از صدق آرزو و سپهر تناسل معہ پرگشتہ عسای سرور جاوداتی در داد و جمیع  
ہواخواہان را ازین مژده فرحت آما تقدیر و کف افتاد و فریادہ میل و ناز آن

[illegible]

بهین نتیجه حیات ابدی و گرنین ذریعۀ بقای سرمدی را علم طبیعی رساند و سایه بهمان  
الیشان را بر تارک مبارکش پانیده دارد جواب حسب الحکم بحجاب حلد و محال  
مشعر بر و رود فرمان و در مقدمه تقویض خدمت آتالیقی شانزده جهان  
و جهانیان خانه زاد عقیدت نهاد بعد ادای آداب تسلیات و کورشات به وقت  
عرض بار یابان سده عرش شهباه و ناصیه سایان عتبه خواقین سجده گاه میرساند  
که فرمان قضا جریان مقرر من الاطاعت و احب الاذعان شمل بر تقویض شغل نظر  
آتالیقی شانزده ظفر آماده که با تراع قلعه پر ناله رایت عتف و استیلا بر افراخته دارند  
و رود گرامت فرمود سر عزت و افتخار ذره بمقدار باون کیوان و قبه فردان سود  
شکر و سپاس این موهبت بمقیاس انسان ضعیف البیان هست اساس چه یارا  
که برگزار و بیت از دست و زبان که بر آید + کز عهده شکرش بدر آید + مجروح  
و رود آن تئیمه بازوی سعادت و سر فرازی از مقامات اسعد نگر بازو ز کوجیده  
ره نور و جاده مقصد گردید نظر بر تاکید رشادت تمهید بصحرا نور دنیا بر با جهان سیم  
سبقت گزید انشاء الله تعالی عنقریب ادراک استفاضه خدمت عالی مینماید و التبریک  
مهام واجب التقدیم مطابق مضمون منشور بدایت نشویر و اخته مصدر نیکو بندگی  
میگرد و نیز خلافت و جهان انی از مشرق فرمان روالی و کشور شانی طالع باد +  
نبصر الله خان خلف لشکر خان فرزند و صالیم جهان خون جگر میوشیم +  
لمخی از دل نبرد قرب حرم ز مژم را + با اتفاقات حسه و این مقامات که مقتضی دوام  
دیدن و نتیج حصول دولت ملاقات است گام توجه بمنزل شتاقان نفر سودن و  
عهد انبار نالین تجا بل و استغنا غنودن از چه راه همان مهاجرت جا نگاه بر مقارنت

[illegible]

خاطر خواه ترجیح داشت که در همه حال مشاهدۀ جمال با کمال در عالم خیال میسر بود و تصور  
ویدار فانی فیض الانوار از رنگ کلفت از مرآت خاطر میزد و بهر حال قبول بزرگی که هر پنج کل  
آن نتوان رسید یکی از آن دست بناید کشید گاهی بیدار فرحت آثار حسند داشته باشد  
فرو ترا صد بار گزینم همان شتاق دیدارم و هتی چینی بگو سر کرم شکر دو ترا ز راه بچو  
نخندانی مرزا محمد ناصر ایرانی که تازه از ولایت آمده بود بیت عشقت اند  
پس صد پیرده مرا مفتون کرد و آنکه دیدار ترا دیدم ندانم چون کرد و اوصاف شما کی  
سیده و افکار احلاق گزیده و دیده ظاهر و باطن را آن قدر موع و دیدنا و از چنین زار  
منظار چون سرو همیشه بهار آرزو مند قد کشید بنا ساخته که خاطر امیدوار از غایت  
استیلا می شوق نقد صبر و قرار در باخته بیت نه تنها عشق از ویدار خیزد و بسا کین  
دلت از گفتار خیزد و مقتضای جاذبه باطن کشتن قلبی آنت که امروز دیده و بدار  
بلبلت خورشید صفا مشرق جهان افروز گردد و حسب الحاکم عالی یا مارت تیرت  
بست خان مقنن تو این لبالت مدلل بر این ایالت خان سموالکان من  
طهار جو اسیر معروض عالی گردیده که گروه انبوه از جنت شقاوت پیروزه فرایم آمده  
بر سر چال آن سلاک و دودمان مجید و اعتلا از پشت قلعه یونکده که سر کوب قلعه یزناک است  
اعلیه فاسد دارند لهذا حسب الامر مطاوعت اثر نگارش می یابد که از قلعه و مکر مخدولان  
تجربوده مداعت و ممانعت آن فیه باطل استیزان مطمح نظر دارند و دقیقه از دقایق  
مداری و بهوشیاری نامرعی نکذارند در معدنه اضافه بهاریب لائقه مکر و مکر ضحیه  
مرشده که ستیزه بیوقت مشت بر دشت است انشاء الله تعالی بعد شج جمال شاه  
نادر مرآت حصول مدعا جلوه گر میگردد لازم که از مراحم خردانه خاطر مستظهر داشته

۶۹  
 دارد و باران در  
 است و جان و  
 اینجاست که از  
 و بافتن که در  
 نام از آنکه در  
 در بندای سنانی گون



در کار بادشاهی که سرمایه سعادت نامتناهی است سرگرم باشند حسب الحکم  
عالی براجیه کشتن سنگ تهور و جلالت پناه شہامت و حرمت و تہنگاہ  
ہوارہ مشمول عطف بادشاهی باشند بانہای منیان بعرض عالی رسید کہ دروان  
کشتنی از نیست چو سوچال آن قدوہ فدویان انمردہای رسد غلہ لبر بار بی تہنگاہ  
میرساند آمدن و قیغ صادر شد کہ اینغنی از آیین حفاظت و خبر داری و قوانین تہنگاہ  
ہوشیاری بعید نمود و مجرور و داین وثیقہ الکی چو کیمیا و تہناہی تحکم سر راہ کمرایان  
مشاعر عدم تعین کنند و بجاسوسی ہر کارہای چندی را بجاک ہلاک انداختہ لاشہا سے  
شان بدرخان شاہراہ بیاد نیر کہ باعث عبرت عاصیان دیگر گردد و در مقدمہ ختال  
انتظام وطن التماس حصت کہ مکر پیام رسیدہ تقریباً معروض عالی کردید ایشا و شود  
کہ در بیوقت سرانجام کار و بار بادشاهی بر جمیع مقدمات مقدم بلکہ اقدام واستحار  
وطن در حق آن جلالت و تہنگاہ بسیار رسم باید کہ از راہ صلاح اندیشی محال طلبی نکنند  
و سرانجام کار خداوند ہر و باطن کہ حفظ آبرو و قیام دطن بدان منوط و ممکن است بزو  
نک پیرستی لازم شمرده یقین کہ بدین موجب بعمل خواہد آورد و طلب میر عبد الرزاق  
شاعر بیت تا گہر و صف تراشد صدق + سامعہ بر ناصرہ دارد شرف + اشکا  
و کرقالبیت داد صاف البیت آن مقبول شغولان و کز خنی و حل و آن سر آمد موقعان  
توفیقات ازلی آنقدر اشتاق دیدہ نا کردہ کہ در ہر انتظار قدم رنجہ چون رخم آب رسیدہ  
بہم نمی آید و دل بر آرزو لحظہ لحظہ بر بیاطقتی می آفراید ترغید کہ کلمہ اخوان بفرغ تصدق  
آن قدوہ اہل سخن چون خلوت فانوس از پر تو شمع شب افروز روشن شود و بشایم  
اخلاق جان پرور شام روح در روان شکر گلشن گرد و رباعی ہای انکڑو گوشہ پرور



توش آنکه ز گوش پایی بر ویله هنی + تو مرد در یک چشم نه آویره گوش + از گوش  
برون آئی که در دیده بهی + در تنیست تولد سپرخان عالی شان طاعت  
فراوان نیایش مرد اورا مطلق راسد که بقدرت کامله و حکمت بالغه اش فرزند و بلند  
ساعت سعید منبته تولد خرامید و قطره آب بر آفتاب جهان تاب تفوق گزید کشور  
بغیض وجودش معهود دار الملک معنی از وجود مسعودش رونق پذیر گردید  
زین بشارت جمله دلهامتا شد + ملک جهانها از طرب آباد شد + ایندو چون  
آن نونهال نورس بوستان کین فلکون را تبارت سعادت مندی بهره مند  
از حمیدی دارا و ظل ظلیل ایشان را بر تارک مبارکش مسبوط داشته بحال عمر طبعی سیاد  
بجناب بادشاهزاده محمد اعظم شاه و تنیست تولد شاهزاده والا که  
ندوی خیر کمال بعد تنید مراتب خضوع و اشتغال بعرض فیض اندوزان انجمن  
دولت و اقبال میرساند و رویتیکه دیده امید بر شاهزاده دارا استوار صاحب  
سعید سبلا و خجسته نیامی بر دو خاطر در ترصد و حصول این بشارت دل افروز روز  
می شمرد لطیفه و لنوار سطوع نیز جهان آرا جهانیا را سامعه پیرا گشته نصحت گدازه متار  
بلو امع حصول مامل نور آما گردانید و فضا شی و لهارا البتوارق شادمانی فروغ جاود  
بخشید قطعه لاله محمد از پی جابه و جلال شهریار + کوهر محمد از محیط عدل آمد بر کنار +  
طائری از ایشان جابه وجود آمد فرود + کوکبی از اوج غرور ناز گردید آشکار + شکر جید  
بحضرت دادا احد و خلاق صد که نتیجه دولت پایدار در زمان مسعود قدم سعادت توام  
یکشور شود و آوازه این جشن طرب پیرا در گنبد سبلا طارم ساجیده بعتیان انجمن  
علوی و رقاصان نرنگاه سامی را با استعمال آلات نغمه پرداز می و در تکمال سباب

[illegible]



نظر اکسیر اثر بگذرد آماجی مذکور باضافه و خطاب مناسب رفیعانش باقرالشیراز  
و مناصب سرافرازی یابند به عنایت خان و تعزیت خان سعادت نشان  
من از سنج ساخته ناگزیر برادر بجان برابرین تمندرا اندوه بی پایان در گرفت و از شدت  
ملال چه تنها که بر دل مخزون نرفت ع رفت ازین گلزار و خارجش در دل ماند  
آخر الامر که تامل گراشد علاج این مرض فرس غیر از شکیبائی ندید آن عزیز القدر نیز به  
دور سازند و آن سالک سالک ملک بقارایفاخته فاخته خوشنود کنند که در عالم پیش  
کل حادث را همین حادثه در پیش است فرود هر آنکه زاد بناچار بایدش نشید و زجام  
و هر می کل من علیها خان و نجو اجه عبدالرحیم پیرزاده معنی شناسا رفته ملکین  
که شرف و نظمش ناسخ شتر شتر و نظم شریاست و در و دود و مضامین شیرینیش که لبر زیر بجوان  
در شک نابغین است خضر وادی و دادر احمیات جاوید کرامت فرمود از بی طاقتی  
شاعر که این غمهای خیر غمیت و دستار زبان خامه محبت نگار گذشته فی الواقع و ع  
استنای ایشان کردن و دانی شکل است و نهایتش باید دید ع نادریان خوشه  
کر و گاه پیت و غلبه و باطن صفوت موطن را اثری پدید آمد بطالب  
محی الدین و غیره پس از آن حفیظ الدخان مرحوم در تعزیت بر خود از آن  
اقبال نمود و بعد از آن صورت و صوره فائز باشند درین ایام ملاست اثر  
ازد قوی و افق برادر و از زبان جان و در قالب نمانده و دل پر در و از هجوم غموم  
استین ازین سبب شریل فواید و فنا افتشاند و چنانکه شتار انصاح و مواعظ بفرمانم با  
ظاهر افکار و در غمبار را برضا و تسلیم تر غیب کنم عیب در دست جانم را  
نیده ام که چون کریم و دلا خون مشو که تا بر حال خود یک محظه خون کریم و دلا

فوزون که کند از فوزون بخت بر خیزد غلبه بشود چون این یاد شود از دور  
آفتاب را نشمارد و این را بداند که ایام خود را بداند

منزلت که خیرش لشکر محلی است و نقشش با ضرر مترج و خیرش با عسرت قرن مرد  
 بشتر و هم نشین جابایت که بنیادش بیک نقش بر باد و سرابست که بنایش بانو میدی  
 هنر لازم که از جرع و فرج بجای صل که غیر از عذاب نیست سودمند تر زنده نخواهش حق  
 مستوفی باید بود و از درجات صبر و شکر تحلف نباید نمود و با عی ای رفته بچوگان غنا همچون  
 چش میخور از و راست برویچ گو. کان کس که ترا فکند اندر تگ پو. او و اند او و اند  
 او و اند او. محمد الملک فیروز جنگ فرو آنچنان غم که داشت خاطر من \*  
 اینچنین غمگساریا است. خط طمانیت منط متضمن پریش واقع جالینور جگر دور برادر  
 مغفور بر و رود و نمود خاطر غمناک که در بحر ناپید کنار اضطراب تلایم اواج بجای سوگوار  
 کار بهلاکت داشت بساطل شکسائی زهنونی فرمود بیت رفت و نقش غم اور در دل  
 غمناک بماند. سینه سوخته از تیغ غمش چاک بماند. حیف صد حیف که این سر منزل نشین  
 و فنا گشتی و گذشتی بهر حال نزول و عظمت نامه تدارک جانگاہی نمود و بطالعه نصایح و  
 صبر و تکلیب و رجول را گوهر تلی برآمود فرو هزار شکر که آخر زلوح خاطر من \* باب  
 لطیف شستی اگر بخاری بود. به نند نامک زمین را بشکر تحریر یافت ربه الاما  
 والاقران عمده العشائر والاعیان همواره بجلال عواطف بادشاهی و وفور مرام حضرت  
 ظل الهی مستطرباد و عریضه مرسل تضمن گزارش مرام فدویت و فرمان برواری و لوازم  
 اطاعت و مالگزاری و التماس نبدل توجه در اجرای رسوم بالنقول اسناد مرسل بود رسید  
 بمطالعه و آمد و سخن نهاد اگر چنانچه نوشته بر منبج تو حیم عبودیت و انقیاد ثابت قدم بود  
 دقیقه از وقایق نیکو بندگی نامرعی نگذاشت و اعادوی خاسر را در ان بوم و بر جان داده  
 دست تطاول آنفرد ضا اذ تعرض حال رعایا کوتاه ساخت بوجهیکه عمده الملک باطل

[illegible]

فیروز بنگ قرار داده بودند همان شتم عمل می آید و بحضور لامع النور نوشته میشود و خاطر مجلید  
 و ما را متوجه حال شناسد بنجان و الا متزلزلت محمد امین خان بهادر و مواهب جلیله  
 الهی و مکارم جزئیله بادشاهی مقارن روزگار فرخنده آثار آن زبیر محفل امارت تخرمین  
 ابالت سوا المتزلزلت منبع الشان جلیل المنقب فسیح المكان با د از روی عرضداشت علیل  
 بول و دکلاهی سرکار عالی متعالی معروض غاکفان شتمان فیض نشان گردید که ابراهیم  
 عظمت نام با جمعی از او باش تیره ایام و رقبه اسلام کرا قاست و شسته طریق سلوک نمی سپارند  
 و از ضلالت فطری در برهنه فی معاملات سرکار دولت مدار میگوشتند امر منبع و قیغ صادر شد  
 که آن امارت مرتب هر دو فساد کیشان را کلمه حرکات و سکات آنان علامات تحالف  
 و عصیان پیدا است از رقبه مذکوره اخراج نماید و نگذار و که رشته دراز یافته بال بر نشین  
 کشانند یقینکه مطابق امر منبع و قیغ بعمل خواهد آمد بمجموعه سخندان میر الهی مهدانی  
 فرو دل من تو ز هم جستان دیرین اند و مرا بطاهر اگر با تو شتانی نیست و ذکر شائل  
 حمیده و خصال گزیده آن مخزن جواهر سعانی معدن آلالی سخندان الی القدر شتاق دیدنا  
 ساخته که دیده انظار در آرزوی آن گوهری بهادر و صارت از نظر انداخته بحق محبت  
 نمایانه که این عقده بدون مکالمه جان پرور سپو که گوهری کشاید لازم که رفود تر از  
 زود و اصلت سرت امود سه و گردانند بیت بخشیر بیا و خرمی گن و در دیده  
 نشین و مردمی کن بجیشی الملک بهره میند خان ع بهر شکر دوست هر مورید  
 دارم زبان و جبهه نور ساعی شکور که در انجاء امو محب بی ریا بطهور میرد محمدت  
 شناسی آن فوق طاقت اسکان یافته بقوله ماشکر ناگ حق شکر قائل و گویا میگردد  
 فرو تو فرض دان که جو سوسن شد مزار زبان و کجای عهده شکر تو میسونم از او و

۵۰  
 این قسمت از یادداشت  
 است که در این کتاب  
 به خط امیر کبیر  
 در روز ۱۲ شهریور  
 ۱۲۰۱ قمری  
 در شهر تبریز  
 در منزلت  
 امیر کبیر  
 نوشته شده است  
 و در این کتاب  
 به خط امیر کبیر  
 در روز ۱۲ شهریور  
 ۱۲۰۱ قمری  
 در شهر تبریز  
 در منزلت  
 امیر کبیر  
 نوشته شده است









بخوبی دیده که آب گوهر از سد آن سنجاک غلطیده هر یکی بمصاحبت و نمیشنی نمراد و کیفیت  
 مشاغل و امی را پیام گزار و راری زرفشان از صفی صفایش چون نجوم رخشان و شتاب  
 نمودار و گلهامی خوش کارش از تراکت و زراعت لبان نافه تا مار شکبار هر نفس بدو  
 دنیا کو فروفت مدهیات گردید و هر وی که بدو و غیر آموختن میل بود اموز فراخ الفتح  
 فراوان بخشید خانه دوستی آباد و رضا جوئی خاطر آجتا تبریل چنین تحالف و لبست همواره  
 وجهت شواد سنان سیادت نشان سید امجد خان محاسب چشم نموده  
 بمیان احتساب آن عقین قوانین انصاف ناحی آئین اعتساف قاصع بنیان بدع  
 و تتم جامع اوصاف شرع محکم سرست خواب عدم باو خط اخلاص منظر مشعر بر معنی کمالی  
 از رنگیان و ستاده سیدی خیریت خان و یاقوت خان در نیگاه عقاب نیمه خیره خواه  
 خلق الله ملکن و شایسته ترکب منیات و تجوز مسکرات اند تا کید و ستدید بان بد کمیشان  
 سو و نزار و ملا خطه ترک و ب سلوک ناطا تم مناسب نید اند چهره افروز و وصول گردید  
 اعتضا و اقیام حیات شان مشروط آب حرام است و حرکات و سکنات ایها بیروی  
 شریع بدام و را و اهل آمدن اکر شریعت عبت عدم تحریک شیشه زندگانی استیک فدا و رتند  
 و متناهی سبک خرام عالم بقا شتند بعد معروض و الاحکم قضا امانا مذ گشت که نبوشند  
 یعنی بحکم ضرورت موافق دین و آئین خود عمل نمایند و از فروختن آن محترز باشند  
 از ان باز چنین سیم مستعمل معمول است آن عزیز دلها بد بموجب بعمل آرند این مردم را  
 که خو کرده عالم آنها و قوت آنان اقسام شریهاست بر اطوار آنها و اگر دارند و  
 پرسی دارد و درین بازار سودائی و گریه هر کسی بند و باین و گریه ستار را به بعد  
 الملک نواب فیروز خبک فرو آن سفر کرده که صد قافله جان بهره است

سر کجی هست خدا یا سلامت رارض + ازان باز که قرین خیر و خوبی غنان بکران غنیت  
 بالقصوب محطوف شده شوق موصلت سرت آئین در غایت استیلاست و از روزی که  
 صحبت نگین در نهایت استعلا<sup>باز</sup> انشا الله تعالی که عمر سفر کوتاه شود و دولت و دیدار که حاصل  
 حیات استقامت روز راز و نصیب مشتاقان گردد و حاصل این نعمت عظیم العبد  
 تبریل بر اسلالت راحت شبات فرسند دارند و محب بی آریا را همه وقت در یاد خویش  
 تصور نمایند جواب و الا خطاب خان جهان بهادر فیروز جنگ  
 کرکشت و او فتالی نواری و الا قدر بلند اقبال تا انقراض زمان و حرکات آسمان  
 بر غار قیام و احوانان منکر و مبطو باد نو از ششامه افتخار افرازا با نقالس امیته و دیگر  
 اشیاء و یک قبضه شمشیر و یک زنجیر فیلی و دو راس پاپ را هواری سجده داد کام بخشی  
 و ادشکر نفقات گوناگون افزون از حیطه عمر و فقر نیست و طعنی نموده که ندارم  
 زبان عرض + این عذر را حواله لطف تو میکنم + از جمله عطا یا شمشیر مردین تن  
 و غیره انگن با سازه نشان عظیم القدر است و فر و تبار جز با عشق خزان عمر و عرش  
 بقبضه اش ز گل نسج نه نشان پیدا است + و چند تان چمیت ملتان نیز در طراح  
 رنگ آمیزی رکوش کارنامه مانی و بزاز است علی الخصوص فیلی کوه پیکر رنگ توان خلی  
 رسید و مناسب الاعمال و خاطر سپید است مقنومی بوسف او نیم اشیاء و الا + معالی  
 بر سر هم میل بالا + عجیب گرون فرار و سر بلند است + که گوش او سپهری کند است +  
 رونه اش بنگام نظاره + و صبح از ملک شب آد اشکارا + نه خط و مش بر اوج  
 سر رسیده + زرد و نیل موجی سر کشیده + اسپان هم بسیار خوش جنبش خوش رنگ  
 از رخ مد برق آفتاب بیت اباش از صفا چنان نراز نور دم از زمینگی چون گل کلاه



کنت المضمحل  
و تو لکری  
کلیک  
صنعتی  
انفجاری  
و تو لکری  
و تو لکری  
و تو لکری

باجمله آداب عطیات مفاخرت سمات بجا آورده تا خورشید زرین لباس بر او رنگ  
سپهر قوی اساس جلوه جهان افروزی دارد و در ارج کنت و بهر دوزی روزی با و  
بنواب طفر خنگ کوکلتاش خان نواب مستطاب عالیان مآب والا و الا  
در روان فیض سان سلامت شرفنامه قدر افراشته من کدورت خاطر شفقت امانت  
خبر استغفای مخلص را و درود نموده مقدمه تواضع محالات چکله کلبه ملک که از بغیر عاجز  
بجا گیر سامی تعلق گرفته از فحش ایش پیرایه وضوح یافته مواد انبساط برافروخته و  
رهر مو اگر صدر زبان آورم و در از سر زبان صد بیان آورم نیاید بیرون تا دوام  
حیات و دل از عهده شکر این التفات و در نوبت که چشم مروت و ولاری از شنای  
زمانه برخاسته انیمه گر محوشی بقضای بزرگی و علومیت و فطره غمخواری آن برگزیده و  
بانیت لیکن چون مزاج مبارک از طرف اینعاضی ناخوش بر غبار است ازین قسم سلوک  
لطف و کرم در حق نیارمندم است بل باعث نزار گونه تو هم حق تعالی آن مهربان  
دیگر گاه سلامت دارا و زیاده برین توفیق قدر دانی و دلجوئی روزی کناد در ماده ان  
انز و ابد الخلفات مکر التماس نموده جوانی صاور نشد ناچار اثاث البیت و دو اب  
و غیر ذلک به مردم سپاه تقسیم کرده بر چوکی شکر طفر اثر در زیر خیمه محقر سهرمی برد تا از  
برده غیب چه رخ نماید دولت و اقبال دایا باد بنواب عمده الملک سز  
بها و نواب کریم الخطاب مبادی آداب مهربان قدر دان سلامت تو متبع  
گیهان مطاع از پیشگاه فضل و مصلحت متضمن ارشاد تحریج اتهام آبادی استغیا  
خران مآب بند آباء ایا بانواج فیروزی انتساب و جد و جد کشایش حصن نیست گده  
و تنگ ساختن قائمه مافیت بر تحفان در و در مسعود نموده غرق عبودیت به روزه

[illegible]

مکتوبہ سیدنا ابوبکرؓ ۱۱۵ قزوین ۱۷۵۸ دست آورد و تفتیش

کیوان سود مجر و نرول وثیقہ عزت و ارجمندی سہانہ روزگاریہ بر اقبال خدیو دشمن گذار  
عدو سوز سوخته با وجود قلت اعداد و کثرت مناکبت بد نهادار بنگان اقامت کوچ  
کرده بطبیستہ محل کنار آب کشنا محاذی قلعہ مذکور فرو آمد چون در یاد نہایت تنگنا  
کشتیا منفقہ و کفرہ مردود آن روی دریا بالات تو چنانہ و تنگی چنان کز ناکی موجا ہلدا  
استحکام داده راہ تنہو رجو و لغت آمو دمسد و ساخته بودند و روز توقف کردہ فیض  
پایاب و تدبیر گذشتن از آب نمود و زمین تو کو او لمبو کما کشادون خبر دادند کہ بموضع  
ہمیر لوصلاحت عبور وار و مجر و اصغار اینجہر کو چیدہ پیش از طلوع آفتاب با فوج مضو  
بمقصد رسیدہ نرل نمود درین اثنای فریقہ از جوق ہر اول تاب بیابکی فرقیہ لازم  
التفرقہ بناورده از غایت شجاعت و کار طلبی فی حفت و رضا السپان بابار و ند چون  
باد از ان بحر بر آشوب گذشتہ لبا حل عامیت پیوستند متعاقب انہا مردم تو چنانہ و  
فوج التمش نیز جمعہ بیاباب و برخی بشنا عبور کردند کفرہ ضلال کہ از نرنگی اقبال  
دشمن مال غافل بودند آگہی یافتہ سر سیمہ ہر اسان گرختہ پامی قلعہ مذکور رسیدند بان  
نصرت لوا و مردان رزم آزماینگامشہ پرداختہ آبا و یہا سہ پیرامون حصار را و  
التش کشیدہ آخر روز بر ساحل دریا رخت اقامت انگذند فروالت اللہ تعالی  
با تمامی فوج از آب میگذرد و تدبیر محاصرہ و تجویز نہانہ بندہ می نمودہ حقیقت معروض  
میدارد امید کہ اینجہر بعرض قدسی برسد زیادہ اطنا ب نرفت کو کمب و دلت اقبال  
تا بندہ باد نبواب عمدۃ الملک مدار المہام اسعد خان لمعات نیر اطنا  
و قدر دانی و اشاعت احتراف و فیضسانی نواب والا خطاب شریا قباب  
مہوارہ ناصبہ فرو زمر او را باب اعتقاد باد بعد ابد امی تخائف سلام و اخلاص لے ریا

[illegible]

و اتحاف شریف تحت و ثنای بنیهای معروض رای فیض پیرای میگردانند و بیغ و قضا  
 تبلیغ حامی ارشاد و کشایش قلعه را بنحور که از معطیات قلعه حصینه و حصون متین است و بذل  
 مساعی مشکور و جهد نامحصور و رین مهم لازم تقدیم بر فاقت بختی الملک که بانتراع  
 آن حصن حصین و ثنیه ملک پیر الیم عاقبت و خیم و ستوری یافته و در و سعادت نمود  
 بمحرو و رود آن و ثقیقه سر بلندی با فواج همراه کوچیده سمت قلعه مذکور که راهش از نو بخا  
 مساکن و موطن بالیکران است تکیه بر فضل الهی و اقبال دشمن مال بادشاهی نموده  
 روان شد چون مرزبانان آن سرزمین و بالیکران بعین بیدین باستظهار حصون  
 استوار و کثرت پیادهای جبار و امنوی جنگلهای دشوار گذار و اقرونی کوه و دریا  
 همسکن گزین بوده خود سر و خلع العذار زست می نمایند چون مور و ملخ از فراز کوهها  
 و تالشک شعبهای جنگلهای نایان گشته و سر راه فوج گرفته آماده برودند از طرفین  
 نازنه حرب ضرب شتعال یافت و بارش گولها و ریش خفها و سنگ و دیگر آلات تشبیه  
 از نقاط اشرار و در گذشت در هر شلک بسیاری از طرفین کشته و زخمی شدند آخر الامر  
 دفع مفسدان بجنبک تیر و تفنگ ممکن ندیده بر قندازان و تفنگچیان با جزایر و بند و  
 و زنبورک و بان بر قلل کوهها ارتقا گزیده نیروی همت و دلیری کار بر تهمردان تنگ  
 ساختند و عقب آنها جانبازان تیغ زن و دلیران صف شکن بی توقف و درنگ از  
 مراکب پیاده شده سپر با بر و گرفته مروانه و رکبه بر نشند و تیغ انتقام از نیام کین  
 کشیده بسیاری از مردودان را بر سر از قلعه تن جدا کرده فرو افکندند و جمعی کثیر را بشیر  
 ابدار تار و پود حیات گسخته گوید هم فرستادند تا دو پیرنگامه ستیخ با کفره باطل تیز گری  
 داشت چینی غفر البخله میبهم سراقشان بپاداران آتش و زخمین زندگانی افتاد و

۹۱  
 اتحاف بزرگ  
 از طرف پادشاهی  
 خیم و ستوری  
 تقدیم بر فاقت  
 بختی الملک  
 بانتراع  
 آن حصن حصین  
 و ثنیه ملک  
 پیر الیم  
 عاقبت و خیم  
 و ستوری  
 یافته و در و  
 سعادت نمود  
 بمحرو و رود  
 آن و ثقیقه  
 سر بلندی  
 با فواج  
 همراه کوچیده  
 سمت قلعه  
 مذکور که  
 راهش از نو  
 بخا  
 مساکن و موطن  
 بالیکران  
 است تکیه بر  
 فضل الهی و  
 اقبال دشمن  
 مال بادشاهی  
 نموده  
 روان شد  
 چون مرزبانان  
 آن سرزمین  
 و بالیکران  
 بعین بیدین  
 باستظهار  
 حصون  
 استوار و کثرت  
 پیادهای جبار  
 و امنوی  
 جنگلهای  
 دشوار گذار  
 و اقرونی  
 کوه و دریا  
 همسکن گزین  
 بوده خود سر  
 و خلع العذار  
 زست می نمایند  
 چون مور و  
 ملخ از فراز  
 کوهها  
 و تالشک  
 شعبهای  
 جنگلهای  
 نایان گشته  
 و سر راه  
 فوج گرفته  
 آماده برودند  
 از طرفین  
 نازنه حرب  
 ضرب شتعال  
 یافت و بارش  
 گولها و ریش  
 خفها و سنگ  
 و دیگر آلات  
 تشبیه  
 از نقاط  
 اشرار و در  
 گذشت در هر  
 شلک بسیاری  
 از طرفین  
 کشته و زخمی  
 شدند آخر  
 الامر  
 دفع مفسدان  
 بجنبک تیر  
 و تفنگ ممکن  
 ندیده بر قندازان  
 و تفنگچیان  
 با جزایر و بند  
 و  
 زنبورک و بان  
 بر قلل کوهها  
 ارتقا گزیده  
 نیروی همت و  
 دلیری کار  
 بر تهمردان  
 تنگ  
 ساختند و عقب  
 آنها جانبازان  
 تیغ زن و دلیران  
 صف شکن بی  
 توقف و درنگ  
 از  
 مراکب پیاده  
 شده سپر با  
 بر و گرفته  
 مروانه و رکبه  
 بر نشند و تیغ  
 انتقام از نیام  
 کین  
 کشیده بسیاری  
 از مردودان  
 را بر سر از  
 قلعه تن جدا  
 کرده فرو  
 افکندند و جمعی  
 کثیر را بشیر  
 ابدار تار و  
 پود حیات  
 گسخته گوید  
 هم فرستادند  
 تا دو پیرنگامه  
 ستیخ با کفره  
 باطل تیز گری  
 داشت چینی  
 غفر البخله  
 میبهم سراقشان  
 بپاداران آتش  
 و زخمین  
 زندگانی  
 افتاد و

پیادهای بشمار از خمر خوشخوار میان لابل هلاک چشیدند چون شام پرده ظلام بر روی  
 آنگروه بدر انجام انداخت از کوشش باطل ستوه آمده بمیناک و هراسان در شحال  
 و تنگاف کوستان خریدند و تبایدند و فیروز بیسان و سپه داری اقبال غامان کشور  
 فتح و نصرت نصیب لبای دولت قاهره گردید و فردای آن سه با مقتولان بدر  
 سب راه اوخته عازم منزل مقصود گشت انشاء الله تعالی بعد رسیدن آنجا در رضا جوئی  
 بخشی الملک و تسخیر حصار و قتل و اسیر مفسدان شقاوت شعار سعادت دارین بجا خواهد آورد  
 بخان و الاشان بخشی الملک مخلص خان اوراق امینی و آمل آن معنی  
 بیت امارت و ایالت و بیت القصیده دیوان مکرمت و جلالت بشیر از الطاف الهی و  
 اعطاف حضرت شاهنشاهی مجتمع بادشال لازم الامثال غرور و فرسوده ذوق ارادت  
 بقبه سماک شود لالی مواعظ هوش فرازی که در سلک الفاظ و عبارات منتظم و رقوم نصائح  
 هدایت پیر که در ط کلمات تأملات مرثیه بود بشاه راه سعادت رهبری فرمود بیت اند  
 دست و زبان که بر آید که زعمده شکرش بر آید + احقر در تلق و تلق مهمات بسیار  
 تربیت خدیو کائنات محتاج بغیر نیست چنانچه کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط و مراعات نکات  
 و استیصال سربانان از گشتنهای اخبار نویان بمرض قدسی رسیده باشد ارشاد شد  
 که چون بحسب دارالظفر بیابور و فوج داری لواحق آن مامور است سر جاباثری از بابلیان  
 حدود مقبوضه ظاهر شود و برکت از قرائنه طعنه بیدریغ سازد و تخل و فساد آن گریان  
 از بیخ و بن براندازد اینمینی را قائم محبت و دولت دانسته در جمیع امور موافق مرضی حضور عمل  
 خواهد آورد و بمحمد و م فیض رسان بحر تواج و فضل و احسان شیخ فیروز عثمانی  
 فرود بجا کپاس شاهچهره سودنم بوس است + خبرین طرودند لام بخاک کپاس شمس +







و محقق عبور نمود و الحال پیر استن این سه زمین از وجود کفره لعین و تخریب خرابه آن بسمع  
 و احب القمع پیش نهاد خاطر است زیاده عمر بادرب العباد حسب الامر بر اجهت رسال  
 شمامت و صرامت پناه تهور و عداوت و تگاه زبده راجهای بلند مکان قدوه بهادر  
 قنیه کیوان نشان همواره مشمول عواطف حضرت خدیو آفاق سستان باشند با نهامی  
 سنیا ان بحر و ص جبهه فرسایان با طمینت اقران گردید که لیس آن وفا کشیش که نبوت  
 خوش از وطن مالوت مازم عساکر فیروزی نشان گردیده توفیق کنان و صید افکنان  
 بد مصوب می آید امر منع و قیغ نافذ گشت که چون کار بادشاهی و پیش وین و قاعد  
 شافی این نمک پرستی فدویان عبودیت اندیش است مکت و وزنک مخالف مرصه  
 بقدر استه بر تباح استحال تعلقه لغینانی اشتبا و الا اعتبار باوشاهی که نمونه عقاب  
 الهی است گرفتار خواهد شد باید که در عده خود شناخته بدین موجب عمل آرند و تهدید و تاکید  
 شدید با ویرنگارند بامارت و ایالت مرتب میرخان و ارونعه خواصان  
 و در مقدمه فتح قلعه و روانگردد ارتفاع مدارج دولت و اقبال اعتلای شعاع مکت  
 و اجلال بوجود و ان شید ارکان امارت ممد قواعدا یالت مقرب حضرت خاقان  
 مطرح تفصیلات خلیفه زمین و زمان منوط و مربوط بادورین بهنگام طراوت فرجام که جو  
 لشکر ابراز ساحت آسمان نورش انگیزست و تقاطع مظار از هر گوشه و کنار با نمون  
 اوند و طوفان خیر موج سیلاب لبان سلاسل پای دیوانگان و شت فرساکر وید جمیه  
 لشکران و صحرا نمودار حباب بروی دریا آمده بشاید صولت برق زمین از آب  
 رخ در نقاب احتجاب کشید و از سهم تیر باران سحاب دریا زره جابنه موج در بر پوشید  
 و نالها چون نمر و پیگان سبیلخیان بر آورند و بر سا فرین و مشرودین راه ترد و مسدود

۴۰  
 واجب القمع و احب القمع  
 شمامت و صرامت پناه تهور و عداوت  
 قنیه کیوان نشان همواره مشمول عواطف  
 سنیا ان بحر و ص جبهه فرسایان با طمینت  
 خوش از وطن مالوت مازم عساکر فیروزی  
 بد مصوب می آید امر منع و قیغ نافذ گشت  
 شافی این نمک پرستی فدویان عبودیت  
 بقدر استه بر تباح استحال تعلقه لغینانی  
 الهی است گرفتار خواهد شد باید که در عده  
 شدید با ویرنگارند بامارت و ایالت مرتب  
 و در مقدمه فتح قلعه و روانگردد ارتفاع  
 و اجلال بوجود و ان شید ارکان امارت  
 مطرح تفصیلات خلیفه زمین و زمان  
 لشکر ابراز ساحت آسمان نورش انگیزست  
 اوند و طوفان خیر موج سیلاب لبان  
 لشکران و صحرا نمودار حباب بروی دریا  
 رخ در نقاب احتجاب کشید و از سهم تیر  
 و نالها چون نمر و پیگان سبیلخیان  
 بر آورند و بر سا فرین و مشرودین راه  
 ترد و مسدود

شد عارسان قلعه و در اندکده و فسادانی که بطلان جبال و پایی قلعه و دنگنای جنگلها خریده بود  
از رگد را نند و طریق و مسالک و و فور کل و لای رسیدن رسد بالکل متغیر و استه پام  
عفو و جرایم و جان بخشی فرستادند و از مصلحت و سلطت زرم او را ن خالف و هر اسان گشته  
در پرده شب تار بدر رفتند و حصین حصین که از مصلحت و نشان آسمانیت بر سطح زمین  
جدال و قتال به نیزنگ سازی اقبال عدو مال با تو پخانه عظیم تصرف او لیای دوست ابد  
مقیم در آن کلید فتح ارسال گشته و بالفعل غلام زاده محمد خلیل داخل قلعه شده قبضه کرده از  
حضور پر نور قلعه ارفیقین شود که قابض گرد و ابواب فیروزی بر روی روزگار عازبان  
تیغ گذار مہار کشاده باد حسب الحکم عہدہ راجہای عظیم الشان رام نامہ  
الطاف بجلانی و اعطاف حضرت خاقانی آفرین روزگار حجتہ آثار آن مقدسای مبارزان  
خدا گو گمان میجوای پیش قدمان خاقان جهان عہدہ راجہای بلند مکان زبده نوینیان  
والاشان باد خبر روانه شدن آن عہدہ راجہا بطریق حکم قضا انصاف بر کاب خشنده کوکب  
سیہ سلطنت علیا معروض واقفان انجمن فیض ما و اگر دید موجب الشراح خاطر عاطر و مقرر  
فرادین محبتین آفرین گشت و بر زمان عالی گذشت که آن نوین و الانکین به فرا جدانی  
حضرت قدرت ممتاز اند و نبوت که در لیاق قلعه بر نالا کار بادشاهی در پیش است  
بر چند که خود را به قلعہ تعیناتی رز و و شتاب رسانند مگر اتی عظیم خواهد شد و براس  
پیش آمد و افزایش مراتب مناصب و احکام مہام وطن بسیار مفید است باید که الاشاد  
بعل آرنده عہدہ راجہای و الانکین گشت کشن سنگہ قدر و منزلت آن عہدہ راجہا  
و فاکیش زبده مدویان خیر اندیش شہامت و مرامت مرمت منور و جلالت مرمت  
بیا من تفضلات الہی و الطاف بی اکثاف بادشاهی روز افزون باد چون حصول  
بمقام و اگر عہدہ کنایت از قبول **لا اله الا انت** بالفتح جمع کف یعنی گوشه و طرف بی اکثاف ای مہریت

[illegible]

حضرت انقدره راجهای بلند و مکان استعجاب و محاجبت قدوه نو نیاان والا شان  
 بنا بر انتظام محال وطن از شکیگاه فضل احسان میر آمده بود و میعاد تقضی شد و معاودت  
 بدر کشید امر منع القدر صادر شد که چون در لسیان با خیل کفره شفاق همه وقت محاربت  
 و مقاتلات اتفاق می افتد مرضی حضرت خدیو آفاق مطلع نظر داشته و سیرعت غرمت بدین  
 لغینانی بر جمیع امور مقدم انکاشته میخورد و در حسب الامر خود را با جمعبت سالتیه زد و در دست  
 میرساند و الا لعقاب باد شاهی که نهوای غضب الهی است گرفتار خواهد شد باید که بروی امر عالم  
 بعمل آرند بخان منیع الشان عنایت خان صوبه دار برهان پور برادر  
 غریب از حیدر بجان مانند همواره برات بایند و مناصب حاطر پسندنا تر باشند درین هنگام  
 غلام و الا بارگاه عظمت جابه برای آوردن سند نشین حیرت و احترام پرده گزین نقاب  
 عظمت و انتظام ملکه ملکی حضالی بلکه فدی شائل که بالکثره منجیات سرودق سلطنت  
 و محدرات تنی کرکات از دار الخلافه ردایه حضور لایع السور گردیده عازم منزل مقصود  
 است چون در راه رسید بر ما پیروز در خط راه واقع شده بود من این غرمت و دولت  
 دیدار آن مستوره شش خجسته اطوار از غایت لباشست در پیرهن نیکنجده بیت  
 چنین پیشانی نباشد میخیزد آخر کار + آنچه میجست دل غمزه دید آخر کار + هر چند موسم  
 بارش در شمس است و نور گل ولای و تو اثر نقاطر حجاب که روز و شب لایق قطع میبارد  
 بر تبه ایست که بقدر شامتی بکمال وقت و سعوت پیوده میشود لیکن بنا بر استیلا  
 شوق دیدننا خارج و غیب که کل راه طلب است زیر پای است چون برگشت که در میان  
 که انیم فروردی یا انداز قدم شکر بهار ساز و تصور نموده بلا فصل مقام ملی مراحل  
 بنماید باید که بنا بر استخیار جو آیس پی در پی در شتاده از هر منزلی و مکان جگر گران

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰





چنین با کتبی عرضی مطالب بعروضه از نظر از هر اظهار گذشت الشارح الله تعالی بدو خط محاسن  
 شرف اختصاص پذیرفته حواله وکیل میشود که استاد روزینه و استیگان و مناصب اضافه  
 بوزیران از وفات مرتبت و کمال ساخته خدمت عالیہ ارسال دارد و ظل امانت بر مفاصل فرزند  
 توانعان مبسوط باد و بحجاب خدام ذوی الاصرام میان محمد صالح استاد  
 همواره طبیعت حق طوئیت آن مخدوم کرم شخص مقدس روح مجسم بر شیخ اعتدال راسخ و  
 با در نیولا استماع خبر عارضه ایشان خاطر را بر ایشان ساخت بی ضرورت بدو ایراد حق  
 و خود اتحمت متفق حکیمان سخن از صلاح اندیشی و دانش پردهای تعبیه بنیاد چنان نمایند که  
 بدو است تعالیٰ غلظت همیشه و جبهت والا منت باشد و از معالجات اطباء مستعد و حاضر  
 فطرت که از نبض دانی و تشخیص مرض بهره دارند و حال ایشان شجر عالم متوحشه سفا و  
 میکرو و احوال عمل آید آنچه معلوم میشود که آب و هوای آنجا بسیار سازگار نیست به حال حکیم  
 علی الاطلاق ذات آن برگزیده الفسوف آفاق را در مباد امن و امان داشته کامیاب  
 صحت و عافیت دارا و یا فسر در پیرامندی با قدری باقمشه فرستاده آمد تفصیل  
 علمیه فرستاده تقسیم نمایند و اشتاق تقویت نمایند زیاده عمر باو بسبب العباد و  
 ایشانست شیر انداز خان جلال الطاف الهی و جزا اعلیٰ سلطان مباد و شاهی ملایم  
 و کافل آمل آن شہامت مرتبت و منزلت خان عالیشان اعتقاد و دستان باد  
 در نیولا از قیام عقبه فلک اعتلا و سده آسمان صاحب التماس عمده عدایات و بدو الملک  
 نیرو جنگ راحت مویب و دار الظفر این شجاعت و نگاه و مویب واری خسته بنیاد و مبد  
 ندومی عقیدت نهاد و سفر گشته این معنی از رنگاشتهای وکیل آن عمده ارکان با و رنگ  
 ظاهر شده باشد لازم که بر حیا استجمال خود را بدار الظفر رسانند زحمت و تیره ضروریات

[illegible]







شریفه شمل بر عدم نراحت محصول انبه و انلاک نیت الایجاد شیخ محمد و او چهره و مولد خود  
 صبح افروز شادمانی گشت چون فیما بین جدائی مقصود نیست و ایداد و اعانت و ارجاع عطا  
 گماشته شیخ مذکور ساعی و موفوره بطور میرسد خاطرین کل انوجه جمع باشد و دیگر خصوصیات  
 از نوشختات گماشته مسطور معلوم خواهد شد جمیعیت و ایاباد عراض و احکام  
 او امر که از عقوآن ایام شانراوگی تا انقرض عهد سلطنت فرمانروا  
 جهاندار شاه بجا و در بختاب حضرت خلد مسکان از زبان باوشانرا  
 و نواب کوکلتاش خان بجا و در بختاب باوشاهی و امر او عظام  
 بخیر ارقام و رآنده عرضداشت بختاب حضرت خلد مسکان از  
 زبان باوشانرا و کترین فرزند ان بودیت آیین محمد نرالدین ناصیه بخت بود  
 نیاز نمود و برافروخته بعضی مقرران بارگاه ملک ترین و بار یابان آیین خلد آیین  
 که چون درین ایام از محامره عا که اعتقاد م سبب فقدان ازو که کثرت تحط علیه کار بخت  
 حکم بر نالاکه علام لبه بخت آن ماسرست گماشته کرد پیام عفو زلات و امان خواسته بران  
 عصات از ان زندان پرکافت و الناس عطا مدهی سدرین رسید بی آتراج مدهی  
 روینا فتد درین ضمن رام چند و بیسن ام نامی مخدولان با سار کفره تیره روزگار که تعداد  
 شان بهشتاد هزار سوار و پیاده بیشمار می کشید بداعیه کوک و سایندن رسد بخت  
 فرامهم آمده با توپ و زخمه و خراب و زرنو یک و دیگر آلات و ادوات تو حانه قدم حبارت  
 باین طرفها گذشتند و ز برینا و رکشا برین کبشتی و بسیاری شنا گدشته بخرم خنگ بها  
 قوج کرده روان شدند و مقرر باصفا این خبر بر ترتیب افواج و عا که حضرت انرا نموده است  
 خان و قاضی خان و شیر انداز خان و میر محمد خان و دیگر مخلصه را بقراولی و اتمام شد

۹۵  
 در مقامی نامی به شرف  
 بیرون ۱۳۰۰  
 بخت عین دشت بدو دل دار  
 مود ویم و حفظ انما عاف  
 اول به شالی بختی استوار  
 لیس جان ۱۳۰۰  
 وادوات اول بدو شالی  
 بقصر و بدو بی استوار  
 عا که حضرت انرا نموده است  
 خان و قاضی خان و شیر انداز خان و میر محمد خان و دیگر مخلصه را بقراولی و اتمام شد



و تونک تو بختا بعد ده صف شکن خان وار و غه مقرر ساخته مرحمت خان راسر و ارشمش  
کرده و لطف الله خان را با فوجی گران بر اول کوشن سنگه راجه چاندارا با سپاه او و جوجه  
از بندهای بادشاهی راسر و ارشمینه و راجه چتر سال را با تائینان او و چندی از امراء  
و کن راسر گروه میسره مقرر نموده خود با مرید زاده اغرالدین و بندهای چوکی خاص و  
علو فاص و حبش خان و عبدالقادر خان و غیره در قول قرار گرفت و شکر فیروزی اثر از  
جای خوش بختیش آمده در میدان معرکه محاذی اعادی استاده نخست به تیر و تفنگ جنگ  
سر شده رفته رفته شعله حرب و ضرب افروخته گشت توپهای ارژدها پیکر لعش آمده او او  
اجل با و از بلند گوش مقابله میزد و ادسکه ناسره کین بر افروخت زمین لاله خیر و فلک  
شراره ریز گشت و ملاوران ضرغام صولت در آن موقف پر خطر و عرصه قیامت اثر  
که پر دلان روزگار را قدم بهت از تنیب آن میلر زید و روان شمن و روح رو مین  
تن از خوف آشوبش می پرید با عدا و او را و گیر وادند به نیروی بهت مردانه و جملها  
رسمانه به تیغ انتقام از خون فسقه تیره ایام زمین لعل فام ساخته کارنامه شجاعت  
و دلادری بر طاق بلند نهادند درین اثنا بتقدیر آسمانی گله نبدوق بر کله بر سر مقهور  
که سر خیل شده شقیه و نقطه مقابل رام چند واجب التنبیه بود و رسیده او را بدار البوار و قهر  
و پایی ثبات و استقلال شقیه متزلزل گشت از وقوع اینحال مبادران اسپان را  
سبک بختان ساخته و تیغهای تیز و شمشیرهای خونریز آخته جلوریز باعدای باطل ستیز  
آینت خدس از زود و خور و بسیار و گیر و دار بشماره بران طاقت مصداقت و مفاد  
نیاروده رو بود ای گرنی آوردند چون دریا حائل بود و سر اسیمه خود را به آب زدند  
جمعی کثیر را در آن فلام طوفان خیر آب بلا داد و سر گذشت و پیادهای زیاده از شمار

[illegible]

عصام بالفتح شمس ریان  
برده ۱۲۰۰  
العبت بالفتح و سرور  
خانه ۱۳۰۰ یعنی اسباب  
الذناوی تا روز پنجشنبه  
۱۴۰۰ راسی کردن بکبر  
میرش بختین اول  
۱۵۰۰ ملکه بختین  
۱۶۰۰ علویان  
۱۷۰۰ زاب آملی

۹۷

نبر می سرانجام داده مواد عیش و اسباب عشرت و انیسات مهیا و موجود گردانند چنانچه پیش سوی دولت خانه اسپک زر لغبت که از قایت تلح و ضیاء رکش سپهر برین و غریب بخش سطح سما بود سه با وج فلک الافلاک سود و شمس قالمین کرمانی گران بها که از رنگ انیری و گلکاری دم مساوات بحبت الماوی میزود و رون آن گسترانیده انجن خلد طرا تائین شایسته توزک شاهانه ترتیب دادند منقسم حسب که اهل تخم و دقیقه سنجان حقائق تقویم ساعتی نیست بخش برای این بزم هالیون مقرر نمودند خود بدولت و اقبال بصرع چون مهر که از منطلع انوار بر آید بهر سجد حشمت و نامداری و دساده است و جهان داری نزول اجلال فرمودند غمام انعام شاهی مانند حجاب حجت الهی برکت زار آمال خلایق مابراین گرفت و شکوفه امید جهانیان بار مراد آور و پنجاه راس اسپ و پانصد خلعت و برنجی از جوهر و آلات مرصع در خور مراتب و تبااین درجات به بند های بادشاهی و ملازمان شاهی عطا شد و کاسه امید فضل و غر بار اهل صلاح و شهادت لبریز حصول مدعا و مراد گشت طالیفه محتاجین درویشان انزو اگرین را نقد مراد و مقصود یکبفت افتاد و طرف خواهش سالمان و گوشه نشینان الامال شادمانی و کامیابی شد حق تعالی این ثروا نشاط آگین بجمع خیر سالان عقیدت آمین فرخنده و مبارک کناد بر ب العباد و عذر داشت بجناب باو شاهزاده جهان و جهانیان و شرک رسیدن خلعت فاخره خانه زاو علی مراد و بعد تشدید بیانی عبودیت و حسن عقاد که شیه غلامان فدویت نهادست بعرض میرساند که درین زمان مسرت تو امان خلعت زردین گران بها و تشریف ز رنگار فیاضیا از کار خایه فضل خداوندی در جلد و یه افزایش جمع تیول عالی نزول ارزانی داشته در هم چشمان سر بلندی بخشیده و در



غلام فدویت نهاد علی مراد لوح پیشانی بر قوم تسلیمات و بندگی مرقوم ساخته بموقف  
 عرض سرفرازان انجمن تقاضا این و بهره اندوزان محفل ارم ترین میرساند و این  
 اوقات بهینت شمس قدوم تبرک ماه صیام برکت بخش ایام گشته هنگامه آرای مجسم  
 سعادت و شمع افروز شبستان عبادت گشت برکات عالم علوی جهانیا را برآمده و فو  
 صای عام در داد و وظائف طاعات و شرف عبادات ابواب حسنات و درهای  
 مشومات بر روی زمانیان برکشاد و عشوی دگر تازه شد رسم عیش و سرور و جهان  
 گشت لبریز ذوق و صورت و فلک دهر را داده کام داد و طرب دست بعیت با یام داد  
 الحمد لله والمنة که بارگران حق یستی بفضل ایزد سبحان از زنده او باشد و چنین طاعت  
 گزاری سجدهات بندگی حضرت باری نوزانی گشت از بهت ارباب کرم جمیع تحقیق و چنان  
 دامن دامن گوهر و زبر برداشتند و از بارش روجو هر همه در یوزه گران خراسان و  
 برپا شدند الهی تا آوازه عید سعید در جهان مایه تنعم و غیش جهانیان باشد هر روز آن  
 جناب دل افروز رشک قزای جشن نوروز باد و بجناب باد شانه اوده جهان  
 و جهانیان و تنیت عید سعید خانه زاد با اعتقاد علی مراد بعد او امی آداب  
 تسلیمات بعض جبهه فرسایان انجمن مفین سمات میسراند هر از ان شکر حضرت داور و جید  
 که اختر مراد از ملکین پدید برده و ماه نو چون زهره چینان غره نشین از منظر قصر  
 زراندوز مردین گوشه ابرو به منتظران نمود چسب و نیز از غره شادمانی مانند کوهکان  
 ز منت دوست از گشت انقبیب دست درضا گرفت و کلید طایل درهای خرمی بر روی  
 روزگار باز شد زهره طرب ساز مجلس اترانه طراز گشته عشرت دوام با خاص و عام  
 تیغ و شمشیر نمودنای تنیت و صدای مبارکبادی اند زبان سیر و مسایان تنگ

موقوف با کرم پادشاه  
 ۱۱ شمس سمات با کرم پادشاه  
 ۱۲ خوان با طعام ۱۳  
 ۱۴ شوبات ای و صفا  
 ۱۵ آیه ای قوی و زیاده  
 ۱۶ آیه از وقت ۱۷  
 ۱۸ آیه ای اول شده  
 ۱۰۰  
 کتبخانی  
 شاره ایست که چنان  
 مفضل انبار برین  
 احاطت و حاشیه  
 نفی آن است برین  
 معنی که  
 خرد و زلفت ۱۹





[illegible][illegible]

لقد مضى ما دام العلم في الدنيا وما كان الصالح مع العلم

فون نمودار طوفان همچون گردید در آشنای انجبال هر دو ارکان دولت بسرعت عطف  
 غمان نموده فوج غنیم را هر میت دادند و فیل مرکوب مدعی را که بر جمهای کاری کارش  
 تمام شده بود به نظر انور در آورند پس انجام این مهم چون تمام شد مجاهدان به  
 ملا خطه خدعه و مکر مدعی سلاح از برکشاند ناگاه پاستی از شب گذشته بود که شور و آشوب  
 از سمت لشکر پادشاه زاده رفیع الشان بنخواست خبر رسید که پادشاه نهاده انتهاز صنت  
 نموده با سپاه خویش که همه تن سنجیده و بجهه و جوش را ستم مسلح و مستعد آماده بودند از قلعه  
 کثرت نیندیشیده بشکر پادشاهی که از توأتر حرکات و توالی کفیات و خشم تجارت و  
 بمقاتلات دست خوش خواب غفلت بودند کیارگی یورش کرده مقارن این حال  
 تیر و تفنگ و خیز و روان بان ابر نیسان باریدن گرفت و برق میدوق از دامن  
 هوا بگریبان سعاد رسید توپهای آهنی دل در خروش داده آوازه جان فراسش  
 بگوش پر دلان رسانید ببادان بیخ خبر در آمده همت بدامغت و ممانعت گماشتند و از  
 برات بیوقت غنیم چون کوه صبد نه سیلاب از جانب رفتند لیکن از باد شانه را ده و بیع نشان نه  
 جبارتی که نظیر کار از آسمان افتد یارست بطور رسید یعنی چون قافیه جنگ تنگ شد تقصید  
 نیل سر خروئی و سر فرازی با سپهر و شمشیر از بالای فیل بسته کوششی دلیرانه که منتهای مرتبه  
 شجاعت و مردانگی باشد بطور رسایند که با او دست بشمشیر شد نیز بان تیغ جواب داد  
 با بچه در آن موقف خونخوار که شیران روزگار را زهره آب میشد مردانه و ارنق حیات  
 در باحت و آبرو با خود برد و کمر جاپوس مبارک حضرت ظل سجانی جهاندار  
 شاه بهادر بخت صاحب قرانی فردای روز جهان افروز جنگ سلطان  
 که خطه کشایان رخنه بند و اختر شناسان حرمند برای جشن فرخنده فرمان روانی

۹  
 بیرون رفتن با سپه  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

نهفت اعظیم نمر او را تخت و دهم ساعی سعید اختیار کرده بودند کار پردازان کارگاه  
سلطنت و شیطاں بارگاه خلافت اسبک محل زردوزی باستون نقره که در لغات  
و ندرت از کمیشان نشان میداد باوج کیوان برافراختند و اندرون آن سائبان  
مروارید و وزی مرصع بجواهر نیشه میش بهاد زین بادیه های جلگه شمای کان و  
زاد های ابرنسیان که از غایت تکلف و صنعت کرمی نقش طرازان رشک آفری غانه  
چین تماشاگاه صنعت این د جهان آفرین است باستون طلا نصب نموده سر کوب کرده  
خلک الافلاک ساختند و در آن پنجم ارم امین دولتخانه بهشت زمین زمینی و ملکشا  
و حبشی نشاست پیر اشرف العقاد یافت که چشم نظاره امشاده آن بحیرت و شگفت  
و ماند و فلک جهانگرد از حسن تو زک و آیین سپیدیده ترک خرامش کرده بتفجیح استیاد  
غریب کوس شادی و صغیر و نفیر مبارکبادی آهنگ در و ده افلاک کرد و غفلت طلبانک و نما  
و شور و مزه تحیت و شتاب خروش اژگا کرد و بیان بهم سحبت و شعله آذر خنیاگران قاصدا  
در خرمن طاقت نامید و گرفت مضرب ساز مطربان تار صبر بر حبس سخت و نواد طنبور و قانو  
و نغمه نامی و ارغنون باد از چنگ و در یک پرده کوک شد بعد القضای یک پرده چنگبر  
که ساعت فرخنده اشاعت بود و اورنگ شاهنشاهی جلوس حضرت اشرف خلیفه الله  
مشرق آفتاب درخشان گردید و دهم نیز زنگار همه انوار که عمری در انتظار این لطیفه  
شگرف بیک یا استاده بود به مراد خویش رسید نظم برآمد بر اورنگ شاهنشاهی  
شرف و ادش در فز ظل الکلی ۴ چو از پای شته تخت افسر گرفت ۴ با فلاک خود را برابر  
گرفت ۴ ز شاهنشاهی نوچان تازه شد ۴ تن ملک را با زبان تازه شه ۴ تدسیان  
دفع گزرا کا کاب بخت بدخواه سپید بر بجز گردون سرفروغند و علویان از جوایز غایب

[illegible]







تخت بر زمین و بگذشت زین نوید ستاج ز آسمان و نوای نقاره شادی و صدای  
کوس مبارکبادی و گرسب فلک و وارچید و زفره تنیبت و آهنگ تحت از مقدسان  
مجامع ملکوت بر زمین و از ساکنان عالم ناسوت بپرخ برین رسید امید که همواره  
روزگار سلطنت خدا و ادشک اقرای هیچ عید و قوانین خلافت ابد بنیاد غیر بخش  
آمین جهشید باد بجناب حضرت ظل سبحانی و تنیبت جلوس براونگ  
جهانبانی عرضداشت فدویت نهاد علی مراد لوح جبین را بنقوش بندگی نورانی  
ساخته و فرقی عبودیت بسجدهات غلامی تا و زوۀ فرقدان افراخته بعرض بهره اندوز  
پایه سر عرش نظیر وجهه افروزان بارگاه خلافت مقیم میرساند که درین هنگام فرخنده  
آغار میمنت انجام که سبحان خطه خاک را به حضرت کرم کار ساز دست و عمار از تو قد  
طالع افلاک را زبان باجابت مدعا و مساز بود و نوید جلوس حضرت خلیفه الهی و افتخار  
بخش اکلیل شاهی بر او زنگ صاحبقرانی و سهیر عالمگیری و کشورستانی غلغل  
کند مینا نگ سپهر برین انداخته و بدین بشارت فرخنده ساکنان خطه خاک میمان  
عشر کده افلاک را نواخته جهانیان از سیم و زار ایشان را مقدم و مقصود کف و برآورده  
پهلوی عنایتقارون زدند و گوشه نشینان دامن دامن جواهر و زفر انداخته کیست  
فراخ امل را بر کردند صغیر و فیر کامرانی و گلپاینگ تنیبت و شادمانی از پرده مهفت آسم  
در گذشت ز سر طربسار قانون نور و در انجمن فلک سومی برقص در آمده با وف خیمه  
باین ایات ترسم گشت ایات شهنشاه شذذیت اقرای تخت و وطن کرد  
اقبال بر پایی تخت و چو از پایی او تخت افسر گرفت و با فلاک خود را برابر گرفت  
مراتب شکر و سپاس حضرت و اسباب العظیبات موقوف و مرتب گردانید و بجهان مبارک

[illegible]

بعض میرساند لوای دولت قاهره بطراز نصر من المد مظرو و بارگاه جهان بلجا عالیان را  
 مقرر و معین باد و بخواه بادشاه پیرزاده صحیفه مراد آن مرجع ارباب صدق و داد  
 عنوان جریده لایزال و طغرای نشو و نما و معالی نسخ جانع همه دانی بر قوم الطاف  
 سبحانی مثبت و مرقوم باد الله الحمد که به بیان تائیدات آسمانی بوستان خلافت جهانبا  
 از خار وجود مدعیان و دعوی کار و مغروران نخوت شعار پیرسته گشت و دو تخواهان خیر  
 اندیش نقش مراد بکرشی شست تفصیل تفصیلات ایزدی را طومار باید و اگر موبوز با  
 شود از عهده ادای شکر و سپاس بر نیاید یا در شریف همیشه بر زبان الهام بیان  
 میکند و در مراتب حسن عقادشان روز افزونست انشاء الله تعالی بعد نزول آن  
 و حصول و اصلت که من مدعاست جمیع مطالب و تأرب جرب معمول شش میگرد  
 زیاده بجز شوق که تجر و تفسیر در نمی آید چه بزرگارد توجه رایات طفرایات  
 بصوب دار الخلافت و ذکر سیر و شکار و تفرج بسایین تربت  
 اگین و شکار گاهای ارم ترین چون طبع مقدس حضرت خلیفه الهی سیر  
 شکار بسیار مالون ست غرمت دار الخلافت که بسایین تربت اگین مسکن آرم  
 آن غمت افزای تصور فرو سنین است پیش نهاد خاطر در یا مفاط گشته حکم قضایم  
 جدا و رشد که عنان گیران اقبال بدالضوب معلوف گردد پس از قطع منابر و طے  
 مراحل و تخته اینجا که روشش حبت الهاد است به سرول اشرف بیت اشرف کوا  
 گردید بعد از دور و زویرم شکار سوار شدند و دروغه تو بچانه و بندهای جلو قدیم و جلوه  
 و چوکی خاص و خانه زادان منتخب جنگ آزمایه که تازان معرکه و غایبم مقرر و آمین  
 معهود در رکاب ظفر انتساب غراختصاص یافتند آن روز دولت افرو شکار کنان

۹۰  
 نقد الفتن  
 یعنی فرار و فرود آمدن  
 دارم و نشد و غنچه  
 شد و بختی کجای تار  
 ۹۱  
 سبب الفتن  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۱۰۰  
 در آن و است آن  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

و صید افکنان توجه سیو گشت بوده بسیاری از جانوران را از یاد آور و روند و تماشا میازاک  
 اصلا چنین هنگام صید افکنی بجهت خود ندیده بودند شاید هاشم شیر شیم ساختند و بعد از آن  
 سیر باغ و بسایتن و تفرج بنفشه و ریاحین و اقسام گل های رنگین و درختان مور و  
 سرو قامت طوبی آئین که غیرت بخش بهشت برین است و مشاهد آب های روان و رود  
 خان های عدوت نشان که گردی رونق بر چهره چشمه خفیه و صفائی زلالش آب آینه  
 بنجاک بر آینه مست افزای طبع مقدس گردید روز دیگر دیو بهشت کشور را که دقیقه  
 رموز الفس و افاق است بر ضمیر آفتاب اشراق چنان پرتو افکند که به شکارگاه پالم و کتیف  
 حضرت و نصارت و طراوت و خرمی آن نهال خشک خانه سر سبز بهار جاودان و آب  
 در جوی مسطر روان گردد توجه فرمایند و مثال پاک و سر شمشای فیض ناک آنجا که پنجه  
 آفتاب تاب نیروی آن ندارد مشاهده نمایند و در آن روز شصت و یک بارگاه خلافت  
 به بوحی که حکم شده بود بمیل آوردند و هنگام شب دو لختای شکارگاه که انوشجی است  
 از قطعه روضه رضوان با تشریح خلیفه روی زمین رونق پذیر نگارستان چین شد  
 صبح آن که رایت خورشید از اوج جرج کبود و درخشان و طلایه طبا شیرج از شکاه طاق  
 سپهر تابان گردید باغ حبت نهاد اغراب و بعد و مسمیت لزوم رشک افزای گلزار ارم و  
 کامیاب نصارت و هم گشت دور و در عمارات آنجا محل امامت افکنده بسیر و شکار  
 پرداختند و بجز آن نواحی و پندیر را از یاد آور و روند و بعد از آن عنان نوسن امثال  
 بهار انصافت عز انصاف بافته که منتظران مهام سلطنت و کار پردازان بارگاه خلافت  
 نواز هم شن و دیگر تبارایش نبرم کعبادی و امین جیش جمیدی سرانجام نمایند عرض شد  
 بجناب عالی متعالی بورد و فرمان ندوی عقیده نهاد علی مراد بعد ادا

زیاده آوردند ای بزرگوار  
 افکنند از یاد آور و روند و بعد از آن  
 بنفشه و ریاحین و اقسام گل های رنگین  
 سرو قامت طوبی آئین که غیرت بخش بهشت برین است  
 خان های عدوت نشان که گردی رونق بر چهره چشمه خفیه  
 بنجاک بر آینه مست افزای طبع مقدس گردید  
 رموز الفس و افاق است بر ضمیر آفتاب اشراق  
 حضرت و نصارت و طراوت و خرمی آن نهال خشک  
 در جوی مسطر روان گردد توجه فرمایند  
 آفتاب تاب نیروی آن ندارد مشاهده نمایند  
 به بوحی که حکم شده بود بمیل آوردند  
 از قطعه روضه رضوان با تشریح خلیفه  
 صبح آن که رایت خورشید از اوج جرج کبود  
 سپهر تابان گردید باغ حبت نهاد اغراب  
 کامیاب نصارت و هم گشت دور و در عمارات  
 پرداختند و بجز آن نواحی و پندیر را از یاد آور  
 بهار انصافت عز انصاف بافته که منتظران  
 نواز هم شن و دیگر تبارایش نبرم کعبادی  
 بجناب عالی متعالی بورد و فرمان ندوی

آداب عبودیت و انکسار بعض حاشیه نشینان بساط کرامت نشور و مستفیضان آئین  
 آفتاب ظهور میسراند درین هنگام منیت مناط که عرصه جهان بهارستان عیش و نشاط  
 و نغمه کیمی نگارستان عشرت و انبساط بود نشان خجسته عنوان بشیر مرهم بکیران و ارشاد  
 این سخن که بالستی از هر منزل و مکان نیاز بر رفع حالت منتظره عرضداشتی می فرستاد و درود  
 سحر و مومود و راسخی این همه غلام نوازیها اگر جان و ایمان تار خاکبایم قبله دو جهان  
 سازد از عهده عشرت و شکر و ثواب نیامده باشد فرو بر دوش با من دل سوخته لطف  
 گریست ۴ این کد امین که چه شبایت انعام افتاد ۵ بعد حصول حضرت از جناب جناب  
 در مناسبت طولانی اتفاق افتاد و در ارسال عرایض مقصودشان را الله تعالی پس از  
 و طرح از امور ضروری قبول عالی قیض اند و در قدسی ملازمت جناب که اگر سعادت  
 از برای است یگردد و زیاده بیه عرض نماید تفاح مرهم خسروانه و در واقع مکارم بادشاهانه  
 بپا فراموشی مشام فدویان باز جناب عالی تعالی بپور و دشمنان  
 نه را که سر پا با اعتقاد علی مراد بعد تقدیم لازم دو متواهی و خبر سگالی بعرض بار بایان حضور  
 لی که مبطل الوار فیوضات لایزال و منظر استغاضه مغاخر و معاشرت میسراند که آنچه است  
 ی که سرمایه تفاخر و تماهی اعنی نشان کرامت میان از آغاز تا انجام سحر و محلی خط  
 و ارقام که جان انسان خدای هر نفس روح مدد تبیان سپید بر نشین دور و دور و دور  
 ل باهات از خضیض خاک نه روه ملک الافلاک ساینده و فرایش جنس شمیمه و ممتنه  
 بر شمیر موجود و جانداران از رگد راند و شوارع و در ارسال این عارست همین که  
 مد بروقی ارشاد و سحر می آید که کتب دولت و اقبال تابان و درختان باد و خیمه  
 نخلان در مبارکباد و عید سعید میامن برکات صانمان و مانر دعوت

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



ایشان باوقات نیمت سمات نواب ملک جناب عالمیان مآب خدا یگان قدردان  
 فیاض جهانیان واصل باد و درین زمان عشرت نشان که مفنای گمیان نشاط آگین سپهر  
 و آخران بهزار خجستگی قرین بود ایام بهایون ماه صیام بسر رسیده و عالمیان را از بارگرا  
 طاعت و حق پرستی سبکدوش گردانیده و غره جبین افلاک نو بخش خط خاک معنی بلال  
 مبارک فال خوشتر از ابروی ماهر و یان ظهور نموده عالمی را بعیش و شادمانی اشاره  
 فرما گردید امید که داور بهیال قدم فرخنده عید سعید بهوا خواهان سال بسال مبارک کنند  
 و چون رویت ماه نو پیشانی نورانی بخت بیدار نواب نامدار تبرقیات اشراقات فیروز  
 و اشعات لمعات بهروزی فائز و ارا و امارت و ایالت مترت مهابت  
 خان در ستمد عامی نسبت صاخراده علی مراد خان پیرایه دولت  
 و اقبال زریب قامت آن صدر نشین جبار بالش امارت و اجلال باد و چون قلم قدرت  
 مقدر مطلق برای استبقاء نوع انسان که بدایع و دلایع انیزه برحق اند رقم ترویج ستوده  
 سیرتان باعفت نشان بر صفحات اطوار و اوضاع جهانیان کشیده و واسطه ایجاد کون  
 و مکان در غیب این سنت ستیه بامرتنا کجوا و کثرت و احدیقه جهانیان را رونق محسن گشتان  
 بخشیده بهواخواه و یرین مطیع ملت متین میخواهد که فرزند و لبند را بفرزند می آن عالی حسب  
 گرامی نسب بهره مند سعادت جاوید گردانیده به وسیله نسبت قرابت و وصیت ارجمیده  
 بین الاقران سربلندی شود و محالف اخلاص صوریر آیات لامعات پیوند معونتی  
 نورانی ساخته کامیاب غوث و ناموری گردد از آنجا که ذره را نواختن شعاع آفتابان  
 و بحال نامرادان پر دامن شبنم کرمیه نیر گالست مهر نیر پذیرائی مدعا بر ساحت آمال  
 احباب پر تو افکن گردد زیاده ابرام زلفت مرام خسته خجسته برون و منج منقول باشد

استبقاء بالکرم یعنی نانی  
 بودن ۱۳  
 یعنی حضرت کردن  
 سینه الف و کرم نون و  
 نشانه بهر بخانی یعنی بلند  
 دار و کسین  
 تکرار ۱۱  
 است ای حدیث ثریف  
 ای لایح کنده ای پنهان  
 و بسیار تکرار و کثرت  
 از او لادیت ۱۲  
 ۱۱۰  
 الاقران یعنی جمع  
 ای و مراد از او  
 شمار بسیار  
 که زیاده است  
 مانند و ستایش  
 طبعی است  
 بلکه معنی خلعت  
 حادث ۱۳



نجان عالیشان خواجه حسین خان خان مهربان من مضمون مکتوب مرسل  
مشر بر اجتماع ناکت برستان در اضلاع چکله کلبه ملک التماس تدارک بدفع آن بیدیان  
معروض بنندگان استان فیض اقران گردید و بمقتضای غلام نوازی دو هزار سوار  
و هاتقد ریا ده سه بندی مرمت شد باید که در صیانت صوبه مفوضه و مرست محال  
متعلقه مساعی موفوره بظهور رساند و جمعی شایسته همراه گرفته اطراف و کناف آن  
نواحی را از لوث و جو و معصیت آمو و کفره مردود پاک سازند بیت سحر شیشه شاید  
گرفته بنییل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل و گروئی سیه ر و از آن فرقه ضلالت  
حکمه حسن تردد و جلال خان و سادات بار سیه گوشمال سخت یافته بسیاری را بکشتن  
خشتن داده خشت و از کوهستان هشتی برنی کشیده و رفقای ایشانند نبات انفس  
متفرقه و ایشان گردیده بحال ایشان رسیده باشند ریاده جمیت با دهر صند  
بجانب عالی ستالی در جواب و رود نشان و الا نشان خانه زاد  
فدویت نهاد علی مراد بعد تقدیم مراتب ضراحت و افتقار و تمیم مارج مضبوط و نکسار  
بعرض ملتزمان استان فیض اقران میرساند نشان کرامت عنوان بیشتر نفقات  
باطن اشراق موطن با تحائف امته و ارشاد این معنی که بعد استسعاد ملازمت حیرت  
دیگر انفال و بدایا فرق افتخار بدور و ثریا میاید نزول اجلال فرمود مصرع شکفت  
دلم چون غنچه را با بدینیم و ادای شکر و ثنا و گزارش و طائف دعا و خیطه طاقت حواس است  
اساس و اندازه و هم و قیاس بیرونست مصرع از تو غریب کی بود رسم غریب بیدار  
چون غلام ملک چش تواند فواید حضور است و خور کرده مکالمه و مجار به و بواجه خوار  
ظهور امید و ارست که زود و شتاب طلب حضور شود و بشرف دوام استقامت سده عالی مقام

حاصل زندگانی و سه مایه حیات جاودانی است غایتی را داشته باشد زیاده چه غرض ناپا  
تأمید آن نیز آسمان عرصه جولان سهوا را قباب تابان است غنان ابلق خوشخام ایام  
بقیضه اختیار جبهه افروزان آستان ملک اقرام مفوض باد بنواب الاحباب  
مستغنی الاقباب اسدخان بعد اواسی اواب تسلیات معروض رانی مهر نیک  
مهر بخدای عاظنت اقتضا میدارد و درین هنگام فرخنده فرجام که روزگار در عین  
سعادت و کامرانی و زمانه هم آشوش باشد آمل آملی بود تقویض امر جلیل و کالت مطلق  
از پیشگاه بقضات بیروم شد بر حق بقیضه اقدار نواب نادر بشتر کشایش کا خلقت  
آفریدگار و افتتاح ابواب فیوضات بر روی روزگار گردید بیت من امروزی مرتبه  
شادم چنان که گوی به یکی شدم کامران + تنگ تنی تعالی مبارک کند و الی یوم بقیام  
خیر خواه آن جناب مقبول خاص عام و بد سگال بد انجام محرم و ناکام با ایشان  
سعادت ایشان مرزا اثر راه اعظم خان و مبارک باد و ملوک  
برادران بهمان بهتر خجسته خستوده میر خان اقبال نشان ترقیات صورتی و صوی  
فائز باشند بیت بروزی که دولت بر زمین بود + نظر با منرا و این بود بود +  
شرف و جلالت از چند نیز عالم افروز با ماه جهان آرا و قران جمیع سعادت اندوز نماید  
طرب افروز و ساعت سعید سامعه پیر اگر دیده حقیقه خاطر آیات شادمانی منور و بدقیقه  
باطن را بر تحات کامرانی منظر گردانید بیت این شادمانی جهان تازه شد و دل  
آسوده گشت و روان تازه شد + مبارکباد و برکت قدم این سیف خانه دولت  
آباد و امانات البیت جمعیت روز اقرودن شود بخان والا نشان خواجه  
حسن خان نائب معویه ملتان شمل فتح سرباد شازده کامرانی



و گرنه قاصد جان بیدار گشت + زیاده خوبیا باد لبشامت پناه خدا یا رخا  
حسب الامر و احب الالوهان شهاست پناه جلالت و دستگاه محفوظ باشند  
حققت استخلص تهنه سیولی از نظر فافاعنه ملاعنه تلباشامی شایان و تردوات  
نمایان آن شجاعت نشان با نهانی منیان عروض عالی گردید در پیشگاه فضل و  
احسان شرف سخنان یافت مصرع این کار باز تو آید و مردان چنین کنند و مرام  
عالی متعالی و جلدوی این خدمت آن سزاوار کرم را بطعامی خلعت و شمشیر خاصه  
مورد نوازش فرمود و شکر و سپاس هو اطف گو ناگون بجای آورده و حفاظت حدود و متعلقه پیش  
مراسم موسیقی و بیاداری بیش از پیش بقدم رسانید و نیز بعضی رسید که نامک بر تن  
بیدین باگروسی از کفره نعین سر شورش بر رشته اراده ناصواب بالظرفها دارند امر  
منیع و قمع نافذ گردید که آن شهاست پناه پسر خو را با جمعیت شالیته تردد شان  
عوالی پناه خواجه حسین خان از دستد که تارفع ضا و که بهادر و قهار بدنی با سه  
باید که مطابق اثر او عمل آرند و اگر کسی داند چه ابارت رتب شهاست از  
خان ابن فتحه ارخان خالص صاحب مهران مشفق و طاهر مخلصان سلامت سامی  
صغیفه لطف الغین که خطش چون خط خوبرویان و نشین عبارتش مانند زلال گوشه  
بود بود و راحت نمود رنگ کلفت از جرأت خاطر زدود و فر و زابیه حیات  
کردند و لطف همچو خفسه و عمرم دراز کرد که نمیشد دراز باشد و تفصیل  
جبارتها مترادف از عارج معروض مقربان است که اگر دید چون آنهاض  
مو اکب گیتی کشان از یاد اشغال نکوسیده عاصیان هست پنا مقربست باستقبال  
شما نه ناضیه نیاز با سجده سعادت طراوت نورانی سازند که انشا الله

نگونه فاضلان بیدار  
بست ای جان من اگرچه  
و تو خود را آمد و دورای  
ملک بقا خوا شد  
شهادت باقی  
پیشانی او چنانکه از زیر  
یعنی شهادت بر وزن  
افغانی مع افغان نام  
سهم ۱۱

فوق العاده  
بعون یعنی به واسطه  
نصرت خداوند است  
خواهی بر وزن آن که منبع  
خداوند ۱۲  
منبع و نیز در  
معنی یار و تکیه  
در حال بی معنی  
چیز در اینجا







[illegible]





علم لغت اثران رافع اعلام سیادت و امارت ضاعده صاعدت و جلالت عده نوین  
بلند مکان قدوه نوینان عالیشان مفرن باد گرامی مکاتبه متقن حیات عبد الغفار  
به بنیب و غارت و در کره و مانک پور و گزارش اینکه معاندان بعضی قدس  
رسایند اند که آن سر آمد مجاهدان خلعت و نشان محالف را با استقبال گرفته در جوب  
عرض داشت نمود و درین مقدمات که سماعی و قیاسی نیست لغت و اصول افکنده  
بقیه از نظر از هر اظهر گذشت و رباب اجتناب بجای بی و عدم مدخلت و اقطاع صوبه  
مفوضه ایشان حسب الحکم واجب الاذعان بنام عبد الغفار صادر شد و بر زبان  
بیان گذشت که ظهور مقدمات و وقوعی از آن خیر خواه یک رنگ چه ممکن بود سخن  
لا طائل باد موائی غمازان از بخارزد و تفضلات قدسی بحال خود روز افزون نکشته  
و منتهی تویم خیر خواهی متقیم باشد <sup>۹</sup> نندارد که جمعیت بی حسیت اعدای از دریا مجبور نماید  
چنین <sup>۱۰</sup> از بارز الالعیل خواهد آمد ان شاء الله تعالی عنقریب هستی که  
داده و دل معاندان کاهن مطالب شریف صورت سرانجام نیاید  
حسب الحکم و الا بنام سید عبد الغفار رفعت و معالی پناه شجاعت و  
عزالی و تنگاه عبد الغفار محفوظ باد از زوی و قانع و سواخ معروض بهره اندوزان  
و خن خلد طرار گردید که او با جمعی از او باشد <sup>۱۱</sup> و غارت گران و در کره و مانک پور و در  
خود را به <sup>۱۲</sup> رفاهی به بنیان مجرب و داری اله آباد به نام ساخته جزایات  
بیانست <sup>۱۳</sup> و از حرکات ناطق که بی حکم قدسی از دوسر برزوه  
وست از سورش فضا و بر بنی و از حکم آفتاب ضیاء ممکن عز و علا شرف مقامات  
که صوبه داری اله آباد از پیشگاه سده سپهر سیادت و امارت مرتبت سید عبد الله خان



نامش یعنی زبانه  
 عاقلان بهین و فاضل  
 طایفه حکیمانی  
 حجتی که از ایشان  
 و نشانی که از ایشان  
 باشد و از ایشان  
 لایق و از ایشان  
 اجتناب و از ایشان  
 ۱۲۰

بهادر بستو سابق بحال شده دخل بحایری او حضرت فاضلش دارد اگر چه جان  
 خود و امان خاندان بخوابد بجز دور و داین حکم حکم دست از مداخلت بردارد و سران  
 اضلاع و قطاع متعلقه آن صوبه بگرد و والا بقتب بادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار  
 میشود و گزیر بر داران رفته اورا کشتن کشتن و خفت رسان به حضور پرنور می آرند  
 باید که بدین موجب عمل آرد و بنه غفلت از گوش بر آورده نرود و شتاب جواب  
 معروض دارد که بعضی اشرف اقدس ارفع و اعلی برسد پنجم اول جادوی شده احد  
 جلوس و الاغلی شد عرض شد است بجناب شاهی خانه زاد درست عقاد  
 علی هر منطقه اطاعت و فرمان برداری بر میان عبودیت و خدمتگاری است  
 چه بایان جناب کیوان قیامت میراند و بر زبان مینیت آثار مظهر مواد است بشا  
 نور دور و دافتی را عینی نشان مهر انوار بر بندد و زده به مقدار پرتو سعادت گسترده  
 سر بایه غرت و اعتبار از دانی نمود و قدر و سز که کاتب جوان را به دست آورد  
 دیده او بر بیاخت دیده حوریه الحمد لله الله که خدای جان من  
 از تشخیص و نشان مالوا حبب محالات قبول سرکار فرار حاصل نموده پیش از روز و شب  
 تفاخر نمود و جلوه نور و منزل مقصود است انشاء الله تعالی در محدوده الایام دولت  
 استکلام سده عالی مقام درمی یابد زیاده چه عرض نماید آیات نامداری و آثار کلام  
 چسباند روزگار و اللاح اعصاب مثبت و هم به جان  
 حکیم رضا خان و سر و جهان در این دنیا  
 و ایما مظهر ناب و حکمت و خدانت و ستگا افسد و حلاط چسب نمونیم آن سر  
 حکیمان اخطا ملون و کامقید افتاد و مزاج مخلص که از شدت منف و ناتوانی



گر انبار نموشه باشد با فاقه آورد حکیم شانی آن مظهر معجزات عیسوی را که وجود او ایشان  
درین خبر و زمان بسیار غنیمت است لیسانت دارد و در مقدمه پرسیده و قد آن چه  
مفضل نگارش بود و چون چندی در انتظار نشیت مطالب ضروری المرض بر چوکی  
مسکرو الا دانه دارد احوال هر روزه اطلاع میدهند من بعد که به مشرک مقصود و آن  
میشود و همه معجونهای شتی و قوی لطیف شود تا در سفر نگار بر روزیاده عمر مبارک  
لوفیق شفا بخشی خان سیح الزمان سر آمد خدایت نشان فرو آن کردم مبارک و  
بن قدم اوست به سزنا توان صحبت کلی امیدوار به همواره روز افزون باد و فراوان  
تدبیر و نیایش به حضرت مسیح حق که به معجزات کشتش بو اطن شفا فان امریکه  
فرمن آن دوام دیدنها و از فیض ببا بگل جدید آنها متصور است از کمن غیب جلوه ظهور  
نور اعنی برین قضایک مبرک لعمان احقر از مکان اقامت و رسیدن لبرعت سراج  
در باب سینه و الا اگر خبر در دیامه لند انتظار آن امارت مرتب موقت بکنان  
به بزرگی پذیرش به این قلعه پرنال و دیگر نیای به اتباع این اضلاع از غار وجود کفر  
و دو سجای فکری و نگاه ما مور شده می بروی خود آمدن بغرم اوراک شریف تقبل  
بن فیض کمن گام و ساری طریق مقصود میگردد و به خراج استعجال خود را بجنود و ولایت  
نمیرساند عرضداشتی محتوی بر این معنی ارسال داشته از نظر فیض اثر خواهد گذشت  
خود را به داشته این راست افزای که ختم مطالب آریست به تعلیم اینچنان حد است  
است ن خیم و ما نشان محاسن تدابیر آن رافع امراض بدینه وافع عوارض  
مانیه محسن الدوران اسطاطالین من همواره شفا بخش بیاران و مصلح فراج  
ایمان باد و درست که نالوق طماننت پیرای آن سه اما طلبای آفاق شمر شفا

[illegible]

صد و اهل وفاق گشته موافقش غیر از عیش و عشرت مباد و قمر و میر و در خاطر است  
 گزنیسی بر زبان نام مرا چون آب و هوای نواحی ولایت کوکن از کثرت برود  
 سودی و مرض خیرست درین روز با صفت النفس طبعیت استیلا یافته شبها خواب  
 و شدت آمد و شد نفس گ جان میسر باید هر چند صوبت پر نیز اگر می نماید  
 مرض ظهور نمی آید امید که دوا می محنت افزا هر چه موجود و همیا باشد زود بفرستند  
 ما را مشتاق و امتد یا نصدر و پیه برای سیوه خوردن به نوحه شبان کیل محب خواهد  
 گذرانید بقصای بی تکلفها دست رد بر آن گردد به پیش رخا نجوی  
 وقت شناس استخراج ساعات مینت سات برای زرین و خرد و صی  
 گزین آن محرم اسرار فلک دقایق سراج ملک برگزیده ارباب تجیم یگانه اصحاب رتج  
 و تقویم شمر هر روزی و منتج فتح و فیروزی باد سحر و سانه موش را و وقوع واقعه هست  
 اقرایفی شتار روح پر فتوح حضرت قدر قدرت اگر ای جهان **بنال**  
 در الملک جاد و الی بسبع شمار شده باشد چوین تینه جنگ حدت آریانی باد شهنشاه  
 و الا تبار با سید یگر و پیش است و درین وقت بنا بر استخراج ساعات آمدن شما و حضور  
 ضرور باید که بجز دور و داین کم برم الیغایر شتافته شرف تلیم عتبه سپهر نکریم دریا بند  
 ز ماده تا کید دانند به میرزا محمد ماه شعرای صبا سوخکان بر سره نظر اند  
 بیج از ان یار سفر کرده پیامی داری از انام بار که از گرشه فلک جدا ز غمان  
 استب غرمت بد ان سمت معطوف شده چشم حیران از حیرت دیدار با بان افرین  
 گریان می باشد و خاطر بر آرزو چه حال را نباشن که ورت و طلال میرا شد فرو  
 به منزل که رو آمد خدا یا نگهدارش لطیف لایزالی و خبر خبر و عافیت و سلامت

برود از غایت که ای اگر  
 نام از زبان آری افکار  
 خاویز بیداری افکار  
 مودی بی بی افکار  
 صفت نفس طبعیت  
 استیلا یافته شبها خواب  
 و شدت آمد و شد نفس گ  
 جان میسر باید هر چند  
 صوبت پر نیز اگر می  
 نماید مرض ظهور نمی  
 آید امید که دوا می  
 محنت افزا هر چه  
 موجود و همیا باشد  
 زود بفرستند ما را  
 مشتاق و امتد یا  
 نصدر و پیه برای  
 سیوه خوردن به  
 نوحه شبان کیل  
 محب خواهد گذرانید  
 بقصای بی تکلفها  
 دست رد بر آن  
 گردد به پیش  
 رخا نجوی وقت  
 شناس استخراج  
 ساعات مینت سات  
 برای زرین و خرد  
 و صی گزین آن  
 محرم اسرار  
 فلک دقایق  
 سراج ملک  
 برگزیده ارباب  
 تجیم یگانه  
 اصحاب رتج و  
 تقویم شمر  
 هر روزی و  
 منتج فتح و  
 فیروزی باد  
 سحر و سانه  
 موش را و  
 وقوع واقعه  
 هست اقرایفی  
 شتار روح  
 پر فتوح  
 حضرت قدر  
 قدرت اگر ای  
 جهان **بنال**  
 در الملک  
 جاد و الی  
 بسبع شمار  
 شده باشد  
 چوین تینه  
 جنگ حدت  
 آریانی  
 باد شهنشاه  
 و الا تبار  
 با سید یگر  
 و پیش است  
 و درین وقت  
 بنا بر  
 استخراج  
 ساعات  
 آمدن  
 شما و  
 حضور  
 ضرور  
 باید  
 که  
 بجز  
 دور و  
 داین  
 کم  
 برم  
 الیغایر  
 شتافته  
 شرف  
 تلیم  
 عتبه  
 سپهر  
 نکریم  
 دریا  
 بند  
 ز ماده  
 تا کید  
 دانند  
 به  
 میرزا  
 محمد  
 ماه  
 شعرای  
 صبا  
 سوخکان  
 بر سره  
 نظر  
 اند  
 بیج  
 از ان  
 یار  
 سفر  
 کرده  
 پیامی  
 داری  
 از انام  
 بار  
 که  
 از  
 گرشه  
 فلک  
 جدا  
 ز غمان  
 استب  
 غرمت  
 بد ان  
 سمت  
 معطوف  
 شده  
 چشم  
 حیران  
 از حیرت  
 دیدار  
 با بان  
 افرین  
 گریان  
 می  
 باشد  
 و خاطر  
 بر آرزو  
 چه حال  
 را نباشن  
 که ورت  
 و طلال  
 میرا  
 شد  
 فرو  
 به منزل  
 که رو  
 آمد  
 خدا یا  
 نگهدارش  
 لطیف  
 لایزالی  
 و خبر  
 خبر و  
 عافیت  
 و سلامت

هر منزل و مکان نگارش رود پیام راحت الیتم زبانی هر قاصد و نامه بر که در  
اصل و در خورد گزارش یابد و وینگی سیوه تر و خشک و قدری لوزیات فرستاده اند  
اینا الله تعالی مذاق اخوت را مخطوطه و متلذذ گرداند زیاده عمر باد الیضا بیت  
ت و طبع خوش ما را خرمین کرد + برادر با برادر کی چنین کرد + رفقه سرت مرع  
من رسیدن به تنوای پور و خوشی مزاج اخوت امتراج در عین انتظار رسیده سرایه  
و روانتهج گروید چون تا وصول بخیر و سعادت به ما تن مقصود خاطر خیر خواهان  
وقت شکر و مترو خواهد بود باید که احوال هر روزه بقلم می آورده باشند از اینجا  
در نامه الی العنت وصال همیشه مسیر و تصور است مرا با خود دانسته دل اخوت منزل  
ثبوت دارند و شتاق را شتاق دانسته بیت فرستادم به همراهی او دل +  
بیت کند منزل به منزل + زیاده ابرام زلفت سعادت دارین حاصل و  
کن با دوستی و هم مشتمل بر عریض و مکاتبات و قعات  
از طرف خود نگاشته بدین باب بختش املک مرزا صدف  
را هم این صحنه عامل جاگیر ایشان بود و ذوی عقیدت عظام  
هو رام ناصیه کرت با استجلاب محبات بندگی برافروخته بعضی ستیفیان  
فحال حضور اطفال نور نواب خلک جناب جهانیان مآب و الاخطاب که  
ت سما با تحت عالم قد و احتشاش تنگ ترا ز دیده نورست و ثروت ثریا با  
ن آستان عالی مقامش بیست باکی مشهور میسراند درین ایام سمیت انجام که  
نیان باشد مقاصد هم اغوش و آسمانیان در انتظار لطیفه شکر بر مشاظر  
بسیار گوش بودند که نسائم تقوی خد مت بخشگر که انموذج ترقی است

در خود او ایضا یافت  
 کردند و سید محمد  
 نوزادان نفع میجو  
 که شش و پنج ماهه بود  
 که یک روز با پدر  
 از موضع خجندیان  
 و او شدند و نفع  
 بیادری و سید محمد  
 نفع میجو  
 ۱۲۳  
 بیادری و سید محمد  
 نفع میجو  
 که یک روز با پدر  
 از موضع خجندیان  
 و او شدند و نفع  
 بیادری و سید محمد  
 نفع میجو





مردم قدیم اخذیت انداز سال داشته امید که بدریغ الطاف سامی از نظر کیمیا اثر بگذرد  
و جواب مرمت شود که خود را چمن و فیض گنجور رسانده سعادت اندوز طاعت گهر  
خاصیت گردد به تسخیر جامع قابلیت شما که لوک مرغ و و خانی بیت  
عجب در ولایت جانم رانی دایم که چون گریم و دلا خون شو که تا بر حال خود یک لحظه  
خون گریم و این عیدیه الم کشیده خانه باب رسیده از در و دل چه گوید و چه نویسد  
که به مرگ راضی است و نمی نماید و حواس غلبه و باطن از ارکان ثبات اختلال پذیرفته  
جراحت خاطر خون زخم آب رسیده باشد مال نیکر اندر فصل غمخواران بدفع توجع و توجع  
باند سیاه نقش بر آلت و اندرز و اعطان به تشغالی این مرض باعث مزید بیج و باب  
فر و زمر دلش چون مردم چه لایحه مهر زخم که خاک بر سرین باد و محبت من و در  
مقدمه مکلاوه نور چشمی که در ترقیم یافته چون خاطر از نسوج ساخته جانگداز گرفتار سوگواری  
و شکایت غراخانه ویران لبان میش کز دم و اثر و با بجز می خلد لاچار به لاله گلایه  
نوشته که ازین امر خلیه نزارع حاصل نماید از آنجا که او خرد سال است و حفظ مرآت و  
رضا جوئی و خدمتکاری بزرگان امر است محال امیدوار است که سهو و خطا با عفو و عطا  
مقرون گردد و فسر و چگونه سر زنجالت بر آرم از بر دوست که خدمتی به سزا بر نیامد  
از دستم و ایضا فسر و این سکایت تا نسیب التفاتی بای است و قصه در و حد  
را جدا خواهم نوشت و صاحب فرغت شعرا مطاعا فراموشکار اعمان عمان کریم  
و نیتان نیتان قلم اگر میسر آید به تسوید حکایت شکایت فراموشی لایمات کفایت  
نمی نماید این همه خود را کشیدن و با وصف نوش احلاق و کاکثر اشتقاق بدوشتان  
حسین منائی آمین انصاف است و یک مرتبه لوائی تغافل بر فراموشی و بیاورد

[illegible]





لطف تو ز گشت خاک من به آری بپسین لطف شما خاک زرشود به غریت خجسته بنیاد  
برای سرانجام شادی مکلاده عاجزه مرکوز خاطر بود بسبب قوع حادثه متوحه طبیعت  
اقبال نه نمود از اخلاق حمیده و سلوک پسندیده توقع است که شادی مرقومه بآیین  
بهین و تدبیر گزین تیشی گردد و در اثر عنای بزرگان فخور لازم نیاید زیاده مهرانی بآید  
به میرزا محمد علی شاه مختلص بجزات سحمان ران و حسان او اوان  
سلامت دیروز بی از تصانیف شریف سامعه افزو گشته بیت آمد آن آینه  
و لها بغارت داده به خود قیامت قامت و کس تر قیامت زلوه به بارگشت اشد  
و با سخن داده اند و کارنامه تازه کاری بطلاق بلند نهاده حق امینست که وصف عکس  
کسی از شعر ابدین ندرت نگفته و بیچ بین گزاری چنین گوهر بی بهانسته امروز قطعه از  
نتایج افکار آن ارسلو و کا شعر بر حسن طلب شما از راه بی تکلیف رسیده تیر بسیار  
جستیده و اکثر مضامین تازه دارد و جوایشن تعلیم آمد و قرآن می همراه است امید که مزاج  
مست امتزاج را سرخوش سازد لطف هم ای محیط کمال را گوهر به وی بجای طوره  
منظر به شان اقبال و کان غزو جلال به جان نظرت جهان فضل و شهرت بی ملک تو  
عذیب نوا به تحمل طبع تو آفتاب نثر به لطف ذکر دی که از رتبه مرا به بهشت گرم شد  
بر میر به بی لطف زلال مضمونش به رشک تنسیم و غیرت کوثر به بر سخن از کلام خوش  
بهیچ آب حیات جان پرور به آنکه کردی ز در حسن طلب به نشانی تکلفی از بر  
محاسن سرخوش این خجسته کلام به دارد و اگر گرم جوشی تو خبر به نیست بی جاب طبع معنی را  
لازم افتاده باده اسحر به آفتابی ز مطلع منیا به طوفانم ترا کند اکثر به تا کند عاقل  
به گفته چو گل به زند اندر لباس غم آورد به سخن شناس رای پتیر و اس

[illegible]

روزگاری شد چشم اعتبار افتاده ام + چون نگاهشنا از چشم یار افتاده ام + من  
عواطف موطن از حرکتی تا ملائمت که در عالم پریشان صغی و صغرس بطور رسیده این همه  
تقدیرت هر چند نامه اعمالم از اشک گسوست و شویافته اما هست شریف برهان  
برجی مقصود قطعه چه بودی اردل آن ماه مریان بودی + که روزانه چنین بودی  
از جهان بودی + برای خوشدلی ما چه کم شدی یارب + اگرش تفقد این زار  
نا توان بودی + از اینجا که خجالت عباد و حضرت ایزد همچون پس از ندامت دستخفا  
بغفورست این عامی نیز از کرده و رفته زمین شرمسار است امید که قلم بخشایش  
بر صفات تقصیرات جاری گردد و قمر و باجرم و گننه کنیم و او لطف و کرم + هر کس  
کاری که لائق اوست کند + به لاله تلوک چند عبت روان منظر چشم  
من آشیانه است + کرم نا و فرو دا که خانه خانه است + تر و غریت از احمد نگر  
نجسته نیاید قانون دلدار به نوا می شادمانی نواخت و فضای خاطر را بشک صحن  
ساخت قد محمد که کشن باطن بجائی رسید و ادعیه سحری و نیم شبی با جابت تجا  
رباعی برتشتن عمر را نمود آدنت + بسیار کلام شوق بود آدنت + از آدنت  
که نو بهار عزت + حفا که به خوشتر است زود آدنت + قدمی که در قطع هر مل  
بر می دارند منت چشم مشتاقان میگذرد و غبار قدم که در طی مسافت بر می خیزد  
در دیر و منظر آن محل بجز آب بصیرت میریزد هر چند که منازل طولانی اتفاق افتد  
بسیار بجاست و هر قدر که در سرعت سیر بر یک صبا سبقت رود پسندیده و خوش  
فرو پیش ازین بتو زندگی قسم است + می شوم گریه مذومی آبی + غنچه و دما  
فضل و کمال خلیفه حسن علی صحائف الهی و امال آن شهید و این نفس

[illegible]





خانه لبس باشد + عرضی بحجاب نواب لطف الله خان بیت  
ای سروی که از تو بود سر فرازم + وقت گزراه کرم بر نوازیم + فدوی غلام که در زار  
پریشانی پشت طاقتش و تاش و قامت استقامت احوالش از لباس جمعیت معراجش  
از دخل گذشته و خلش تحقاق فضل هم رسانیده امیدوار نوازش الطاف است فرو  
در دجهان را علاج و کف تدبیرت + از نفس و جش عیسی دوران تویی + مجموع  
خوبیای راسی پتیر و اس بیت سینه مالال در دست ای در بیامری بول  
زنهانی بجان آمد خدا را مد می + واجب بود خودی که هفت گره سپهر یک ترنج چین زار  
آخر است و تیرت یک نقطه خانه زنگار اید بخش تواند بود آگاه است که محبت از نوازش  
احراز محبت نگین جیب دامن آرزو آن قدر شلو و مسخون دارد که استقصای آن بذریعه  
آلات متانت فهم و فطرت خیال فاسد و توهم کاسد است فرو نه چنان شعله کشیده است  
که خاموش شود + آتش شوق من از دامن صحرای کشتی + کم وقتی خواهد بود که زفره ریز  
تفقدات باطنی نیست اگر چه صد و زحائق نایبه در شفای صد و رید بیضای ناید لیکن  
دید و دید اطلب چون زخم آب رسیده بهم نمی آید فرو شوق لیلی کم ننگر و در چشم  
آهوان + این خماری نیست که هر جام صهباشکند + خدا کند که بعد بقرت انجامد  
عطش همچون بزلال صال اطفای یزد به مجموعه سخندان فی مرز ابر و رشاع  
افضل الشعر اکمل البکف سلامت قدری تنباکوی سورتی که مفید برو دت هو او فز  
رطوبت فاسد بدنیست و ختاوه آمد امید که دو و غیر آموکش شام جاز با معطر و بو  
عطر انگیش هوای بر و باطن را مشک و زعفران و قطعه که درین بوسه مبارح غزل شد  
زبان خامه سگزد و قطعه ها جا مشفق سخن فضا + بانی نظم و ترحان پرور

[illegible]



ابر با من ستیزه دار و سخت + برق ساز و کباب سخت جگر + چون تغافل کنی مگر سخت  
نیست از موسوم مبارخبر + و چنین وقت از بدایت حق + جمیع وقتی جو می کنی شاعر +  
بهر دفعه غمار خلص نیز + لطف کن بطف باده احمد + بسیر مایه فضل و کمال  
میان نور الله خلف عصمت الله درین هنگام مسرت آمانو بطلب  
خضو آن شرف دو دمان غزو علاقم خاندان مجدد و عتد را برای تفویض پیشکای  
خالصه و الاسامعه پیر گشته مسرور و ضبط گردانیدید است که چون فضل نیز و کار ساز  
بنده نواز اقتضای آن فرماید که وسعت آباد فیض عاشره تسبیح اسباط کام تجستی رونق  
پذیرد و از مواند خوان التوان حسان بیکر انشائی بهره معاش ابدی و اگر چنین  
لطیفه اقبال برضه ظهور جلوه میدهد الحمد لله محبت دیرین که شرک دولت و حشمت  
ست چشم بر شاره تفقد دارد و با و دهی فضول میداند فرو عرض حاجت و در جم  
حضرت محتاج نیست + راز کس مخفی نماند بر دل و انامی تو + آفتاب فیض سانی بر ش  
مال اغالی و اولی نور نشان بادیه لاله نول را می عاقد معاقد سعادت صاعد  
مهما عد شاد است غیر از الوجودی بعافیت باشد کیفیت بدل توجهات لا تخطی کمال  
گماشته خیر خواه عزوجل یافته سوراخ فرامی خاطر گردید خبر اکرم الله طیب است هر که بود معنی و  
ظاهر و رو + آب لال است و حواهر و رو + مد الحمد که عنقرآن عزیز القدر مسرت اصد  
به بین اوصاف ستوده مجبوعه و موصوف است خیر خواه بعد از انجام ضروریات عاظم  
مقصد میگردد و لازم که در جمیع امور گماشته مذکور پیش از پیش مشغول عطف و موفور  
بوده شکر گزار باشد به سخن شناس شما که نرمل و اس پیش است  
و ادوخته و کن قطعه گردانستی که فرزت تو + این چنین صفت باشد و جانسوز

[illegible]

از تو دوری چستنی هرگز از تو غائب نبودم بکروزه ناوکل دوز فراق به پیلوس  
دل چنان می خلد که زندگانی شاق است و مجاذبه اشتیاق بصحبت بی نفاق نحوی می کشد  
که طاققت تحمل طاق رباعی بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است و ز عمر مرا خبر شب و بگو  
نمانده است به صبر است مرا چاره بجران تو لیکن چون صبر توان کرد که مقدور نمانده است  
کاش دست بخت به مهر و محبت ندادمی تابان لاله داغ حسرت بر دل نه نهادی و از اوج  
فراغت به خفیف جانکاهی بنفاد می پست بدر دول گرفتارم و دوائی دل نمی دانم  
دوائی در دول کاست لبش شکل نمی دانم بهر حال در عالم اسباب بهر ادخولش ترین  
محال است این دو متعال بهی سازد که محال با کمال چون آفتاب تابان از مطلع اقبال طلوع  
فرموده دیده مشتاق را نورانی سازد به زبده ارباب سخن شها کر لو کمن  
و او و خانی ابلق ایام رام را نفس بخت آن اکرم الانام عالی مشرق الا مقام باد و پیر  
که صدور خالق نامیه و در و مخالف سامیه فرحت افزا گشته موشش غیر از گرمی ننگامه  
نشاط و کثرت اشغال عیش و انبساط سبب قطع آن قدر با که یادمان کنی چه آن قدر  
یاد کرده ایم ترا که کوه و صحرا پرست از نامت چه بسکه فریاد کرده ایم ترا چون باده  
در ترصد خبر خیریت همه گوش و خاطر به چمن آرائی اوصاف حمیده لبان بهار و درخت  
پیشا شد امید که با بیاری ترسیل رفقا هم زمین و لهارا بگلکاری طراوت منقوشه باشد  
تا نسیم سحری در کشایش کلبه سحر سامی دارد و خاطر عاطر مانند گل شکفته و سر و نشان چون  
بیخ شجر در زمین نهفته باد به لاله تلوک چند خد متساخر خانی در تلازم صحیح  
زمام انجام مهام ایام بقیضه اقتدار آن مرجع خاص عام مفوض باد و بعد از شوق  
غرام و ادعیه اجابت التیام تو من خوشترام خانه مشکفام بوضعه مدعای از سی بر کلام

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

عنت صد هزار بارش است کسی که با تو بود دوست دشمن خویش است چه گوید از دور  
جدائی و چه نولید از گشت تنهائی که لخم سیاه غم بادل پیرالم می ستیزد و لخم طوفان  
سرتک از دیده خوبار فرو می ریزد و می خشم که نیش افغی فراق اینهمه زیزناک است و ناوک  
انداز بجران در خون زیرها این قدر بیایک فرو فراق و بجر که آورد در جهان یارب که رو  
بجر سیه باد و خانمان فراق بهر حال چون حدیث شوق و بیان فراق وقتی و جیتی و وقتی  
میخواهد لند ازین وادی در گذشته بدعالمی گرازد لگاین نامه روان آساکه بیانش مملو  
عارض ارم و سوادش سرشق لوح و قلم بود خضر وادی و وادرا بر شمشیر حیات ابدی پنهونی  
فرمود و خواص محبت و ولا و مکنونات ضمیمه آفتاب ضیا که چون نجوم رخشان و شبهای یلدا از  
حروف مشکینش هویدا بوده و دیده لیلای دستگیرا بر سر نه و فاق و توتیای الوان اطلالها  
نورانی نمود و ریا علی شمع قلم تو چشمه آب بقا است و انفاس خوش تو نفحه باغ وفا است  
این نفحه و شمع راز من باز گیر زیرا که دلم زنده بدن آب هواست و از دور و حسب الحکم  
والا وادی طلب حضور خالص قبله خدا یگان و تا کید عت رسید نامه کترین اخوان  
نگارش رفته انشاء الله تعالی عنقریب از طیارسی کاغذ مطلوب فراع حاصل نموده بملالت  
میرسد و در رکاب خالص قبله عازم حضور ساطع النور که از منوگاه جوهر قابلیت و محک  
امتحان لیاقت و شعور است میگردد و زیاده مهربانی و قد وانی بادل بقدر و اهل سخن  
حلیفه حسن علی سها طبعان گلشن فزاجا حله عالمگیر نامه حسب الطلب فرستاده اند  
شروع در کتابی باید نمود و بکاتب باید فرمود که زود تر از روز و نقاشش برادر دیر روز که  
طرب اندوز صحبت نگین و ذکر اشعار متقدمین و متأخرین مست پیرای و لهامی خرم بود  
زبان سحر بیان سخن آفرین به فرمایش رباعی یقین این مصرعه با و بحر انبیاء بخار

۱۳۳۲  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۰  
 ۱۲۹۹  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۰  
 ۱۱۹۹  
 ۱۱۹۸  
 ۱۱۹۷  
 ۱۱۹۶  
 ۱۱۹۵  
 ۱۱۹۴  
 ۱۱۹۳  
 ۱۱۹۲  
 ۱۱۹۱  
 ۱۱۹۰  
 ۱۱۸۹  
 ۱۱۸۸  
 ۱۱۸۷  
 ۱۱۸۶  
 ۱۱۸۵  
 ۱۱۸۴  
 ۱۱۸۳  
 ۱۱۸۲  
 ۱۱۸۱  
 ۱۱۸۰  
 ۱۱۷۹  
 ۱۱۷۸  
 ۱۱۷۷  
 ۱۱۷۶  
 ۱۱۷۵  
 ۱۱۷۴  
 ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۲  
 ۱۱۷۱  
 ۱۱۷۰  
 ۱۱۶۹  
 ۱۱۶۸  
 ۱۱۶۷  
 ۱۱۶۶  
 ۱۱۶۵  
 ۱۱۶۴  
 ۱۱۶۳  
 ۱۱۶۲  
 ۱۱۶۱  
 ۱۱۶۰  
 ۱۱۵۹  
 ۱۱۵۸  
 ۱۱۵۷  
 ۱۱۵۶  
 ۱۱۵۵  
 ۱۱۵۴  
 ۱۱۵۳  
 ۱۱۵۲  
 ۱۱۵۱  
 ۱۱۵۰  
 ۱۱۴۹  
 ۱۱۴۸  
 ۱۱۴۷  
 ۱۱۴۶  
 ۱۱۴۵  
 ۱۱۴۴  
 ۱۱۴۳  
 ۱۱۴۲  
 ۱۱۴۱  
 ۱۱۴۰  
 ۱۱۳۹  
 ۱۱۳۸  
 ۱۱۳۷  
 ۱۱۳۶  
 ۱۱۳۵  
 ۱۱۳۴  
 ۱۱۳۳  
 ۱۱۳۲  
 ۱۱۳۱  
 ۱۱۳۰  
 ۱۱۲۹  
 ۱۱۲۸  
 ۱۱۲۷  
 ۱۱۲۶  
 ۱۱۲۵  
 ۱۱۲۴  
 ۱۱۲۳  
 ۱۱۲۲  
 ۱۱۲۱  
 ۱۱۲۰  
 ۱۱۱۹  
 ۱۱۱۸  
 ۱۱۱۷  
 ۱۱۱۶  
 ۱۱۱۵  
 ۱۱۱۴  
 ۱۱۱۳  
 ۱۱۱۲  
 ۱۱۱۱  
 ۱۱۱۰  
 ۱۱۰۹  
 ۱۱۰۸  
 ۱۱۰۷  
 ۱۱۰۶  
 ۱۱۰۵  
 ۱۱۰۴  
 ۱۱۰۳  
 ۱۱۰۲  
 ۱۱۰۱  
 ۱۱۰۰  
 ۱۰۹۹  
 ۱۰۹۸  
 ۱۰۹۷  
 ۱۰۹۶  
 ۱۰۹۵  
 ۱۰۹۴  
 ۱۰۹۳  
 ۱۰۹۲  
 ۱۰۹۱  
 ۱۰۹۰  
 ۱۰۸۹  
 ۱۰۸۸  
 ۱۰۸۷  
 ۱۰۸۶  
 ۱۰۸۵  
 ۱۰۸۴  
 ۱۰۸۳  
 ۱۰۸۲  
 ۱۰۸۱  
 ۱۰۸۰  
 ۱۰۷۹  
 ۱۰۷۸  
 ۱۰۷۷  
 ۱۰۷۶  
 ۱۰۷۵  
 ۱۰۷۴  
 ۱۰۷۳  
 ۱۰۷۲  
 ۱۰۷۱  
 ۱۰۷۰  
 ۱۰۶۹  
 ۱۰۶۸  
 ۱۰۶۷  
 ۱۰۶۶  
 ۱۰۶۵  
 ۱۰۶۴  
 ۱۰۶۳  
 ۱۰۶۲  
 ۱۰۶۱  
 ۱۰۶۰  
 ۱۰۵۹  
 ۱۰۵۸  
 ۱۰۵۷  
 ۱۰۵۶  
 ۱۰۵۵  
 ۱۰۵۴  
 ۱۰۵۳  
 ۱۰۵۲  
 ۱۰۵۱  
 ۱۰۵۰  
 ۱۰۴۹  
 ۱۰۴۸  
 ۱۰۴۷  
 ۱۰۴۶  
 ۱۰۴۵  
 ۱۰۴۴  
 ۱۰۴۳  
 ۱۰۴۲  
 ۱۰۴۱  
 ۱۰۴۰  
 ۱۰۳۹  
 ۱۰۳۸  
 ۱۰۳۷  
 ۱۰۳۶  
 ۱۰۳۵  
 ۱۰۳۴  
 ۱۰۳۳  
 ۱۰۳۲  
 ۱۰۳۱  
 ۱۰۳۰  
 ۱۰۲۹  
 ۱۰۲۸  
 ۱۰۲۷  
 ۱۰۲۶  
 ۱۰۲۵  
 ۱۰۲۴  
 ۱۰۲۳  
 ۱۰۲۲  
 ۱۰۲۱  
 ۱۰۲۰  
 ۱۰۱۹  
 ۱۰۱۸



گو یار دید چنانچه دوسه رباعی که بخاطر ناقص گذشت بقلم می آید جای اصلاح خالصست +  
رباعی زونا نه در و بلبل از کاهش تن + گل داد بوجل خودم اوش بدین + گفتم سق  
دفا که فکیش کرد + باد سحر از میان برخاست که من + رباعی میگرد و فغان و ناله بلبل  
چین گل گوشن با و کرد و شنید سخن + گفتم که میامخت گل بی رحمی + باد سحر از میان  
برخاست که من + رباعی شد خاک چین ز بوی گل شک خفت + بلبل نشد حسیم  
تناروشن + گفت آه بجانان که رساند خبری + باد سحر از میان برخاست که من +  
به لاله گلاب ای فرو روی تو زنده میتوان بود ولی + این زندگی از هزار  
مردن تیرست + جان عمر خدنگ جان شگاف فراق بجگرمی خلد و سیلی گردن شکن  
چین شرابان جان می گسده کاش در عالم تعلق فکر محبت میان نبی بود تا هیچ افزیده  
ز نور دیده خود جدائی تجویز نمی نمود گلها در نظر مغارست و زور روشن در دیده  
بوی خانه خیالم بروج دل سرگرم صورت سالیست و دل در آرزوی دیدار از  
زخمه چشم مشغول نظر بازی از ناتوانی مو بر تنم گرانی نمیکند و آتش شتیاق در کانون  
سینه آغاز سوزنایی دیده دریا بار بار است که از آتش بریده اند و دل بفر  
کان سیاحت فرو شیت که متاع اضطراب در وجهه بیت دل باسید وصل تو  
بدم جان نمی شود + جان بهوای کوی تو یای و چین نمیکند + چین آراسی رباعی در  
نه زیبا نهال خلقت انسان از دستان سرگشایی نشانه و تخم مهر محبت و فرشته دلها  
نشانه نبوها فضل و کرم خود بسی سازد که گلها می مراد و گلشن تننا بشکند و نسیم  
مهری در کشایش کار تنگ دلان اعجاز عجبو عکبار بر در گین نامه که به بخش پند  
تختینج و کشا و سواوش با نند شک تباری عطر سایه حوّل نمود اگر چه خط و





[illegible][illegible]

ولما پر تو افکن باشد مشفق میان نور الله که استکشاف احوال عاجز می نمودند و بقدر  
رفاه بنیم البدل شغل مسعود و موعود میفرمودند فقیر بالفضل بجاری آمده و مامور است و پادشاه  
محببت با و به پیامی عیش و سرور اگر برای مخلص زاده کاری مناسب، تو اندک گرفت  
یاد دهی باید کرد زیاده عمر باد و محسوسه الهیت میان نور الله میام راحت  
الیتام از رقیبه رفرت شاس سخن نثار کردن مومن پیرایه ایضاح یافته شمر سه در  
موفور دالیمینان را محسوس گردید و شما هم مکارم اخلاق مشام از باب وفاق و عطف  
گردانید بیت خدا ز سوز دل آن سینه اندازد و به که حق صحبت و میر نیاید را نگذارد  
آخرت نشان اسرار آسمانی آثار ثروت و اقبال را که از لوح پیشانی شریف بتلال  
مینمودند بحیث ظاهر محایه افتاد و سواد خوانان صحایف پیش بینی اطوار ترقیات که  
از ناصیه احوال ایشان استخراج میفرمودند آغاز بهر ذری نهاد امید که مواره لبابین  
آمال پیشات سماپ بکرمت ایزد متعال سفر باشند چون مخلصین علاقه خدمت یحیی  
فوجیداری پیرله الورا در لقران مغرب است و کسوت حال ابرار بیت مطر رها فخر خاطر  
جمع باشد زیاده عمر باد به لاله تلوک چند خدشگار خالی مشعل بر تلام  
تیر و کمان بیت اسی نور چشم من سخن بیت گوش کن به چون شایعرت پرست  
بنو نشان و نوشت کن به از ان باز که گردش چرخ نفوس من ناتوان را هدف تیر  
سحران ساخته و ناو که انداز فلک ناساز چون تیر ارشست تقارنت و در دست  
اندخته لیست طافتم از غم کمان را زخم گشته خشم ناتوان از تیر باران الم نشانه کرد  
بنام نشسته بیلوی جان به پیکان تعافلهای ان محنت کمان و تیر کار و دل حیران  
چون خانه کمان از دماش البت جمعیت سکندر از آنجا که مزاج ان تیر فتم زو بس

استکشاف المکر  
 علی بن موسیٰ  
 اخوان  
 ایام  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]





بودی کی بود یارب که این ویرانه نادر و گمراهی گرد و حق آگاه است و مالک  
ولها بر صدق گفتار گواه انان باز که از علاقه خدمت خیریه استن افتاده و خجسته و شکن  
است کشش و دانی اختیار با حراز دولت و دیدار مرست اتنا ریکشند تخلص ریاض افریش سببه  
سازد که چمن زار محبت گلین رسید بنا و از نسیه بهار و دیدن ناگل جبهه نایب سعاد  
مندی و سر بلندی روز افزون باو سخن شناسی بگووان اس ثبت سواد وید  
حل کردم نوشتم نامه سویی تو که در هنگام خواندن چشم من افتد بروی تو و داستان  
شوق چون رنک شکن کاکلان و راز است و زبان خامه و دست و پا ان بجز و کوتاهی ساز  
لا بهرم مطلبی پرور از که خدمت کثیر التفت سبب عجلت بد رفته میر نماید  
خنده را بد داشت شکر خدا که قرن خیریت به شکر ظرافت رسید و بدستگیری نواب لاجب  
لوگتاش خان رسر کار بادشا نراده جهان و همانان جهاندار شاه بهادر و عطا خدمت شنب  
یتر شگری مورد نوازش گردید امید و اتق است که غفرش با جمعیت چهره کشاید و کشایشا  
دارک نافات نماید لیکن خار مفارقت به بهلوی دل می خلد و صدقات مهاجرت عروق  
بان بگیلند غبار کرده و متا صفت آن به مقوله کوشش امریت دور از کار بیت بسکه دار  
و کلفت چهره احوال من و روی می ماله خاک آینه از مثال من و صفت پرور حقیقه  
به نقاد و مخلوقات را بصفحه سستی کشیده و زار چهار رنگ دوستیا امراج بخشید نقش  
سال بد لوح متنا گزید و دیده و دیدار طلب چون چشم تقوی بر سر او رجرت نه پسند  
یاد و عمر باد به سر آمد اهل سخن نهاد که لو کمن فرد در چه نظر و رنگد او دیده من  
خیال تو از هر چه هست مسدود است و خبر غایت محبت قرن بین طر فها الواب  
انی بدو سن و لما کشود و خضر مشران و ادوی طلب را بچشمه ساریات ابدی بدین بود

۴۰  
 استنجام  
 ۴۱  
 استنجام  
 ۴۲  
 استنجام  
 ۴۳  
 استنجام  
 ۴۴  
 استنجام  
 ۴۵  
 استنجام  
 ۴۶  
 استنجام  
 ۴۷  
 استنجام  
 ۴۸  
 استنجام  
 ۴۹  
 استنجام  
 ۵۰  
 استنجام  
 ۵۱  
 استنجام  
 ۵۲  
 استنجام  
 ۵۳  
 استنجام  
 ۵۴  
 استنجام  
 ۵۵  
 استنجام  
 ۵۶  
 استنجام  
 ۵۷  
 استنجام  
 ۵۸  
 استنجام  
 ۵۹  
 استنجام  
 ۶۰  
 استنجام  
 ۶۱  
 استنجام  
 ۶۲  
 استنجام  
 ۶۳  
 استنجام  
 ۶۴  
 استنجام  
 ۶۵  
 استنجام  
 ۶۶  
 استنجام  
 ۶۷  
 استنجام  
 ۶۸  
 استنجام  
 ۶۹  
 استنجام  
 ۷۰  
 استنجام  
 ۷۱  
 استنجام  
 ۷۲  
 استنجام  
 ۷۳  
 استنجام  
 ۷۴  
 استنجام  
 ۷۵  
 استنجام  
 ۷۶  
 استنجام  
 ۷۷  
 استنجام  
 ۷۸  
 استنجام  
 ۷۹  
 استنجام  
 ۸۰  
 استنجام  
 ۸۱  
 استنجام  
 ۸۲  
 استنجام  
 ۸۳  
 استنجام  
 ۸۴  
 استنجام  
 ۸۵  
 استنجام  
 ۸۶  
 استنجام  
 ۸۷  
 استنجام  
 ۸۸  
 استنجام  
 ۸۹  
 استنجام  
 ۹۰  
 استنجام  
 ۹۱  
 استنجام  
 ۹۲  
 استنجام  
 ۹۳  
 استنجام  
 ۹۴  
 استنجام  
 ۹۵  
 استنجام  
 ۹۶  
 استنجام  
 ۹۷  
 استنجام  
 ۹۸  
 استنجام  
 ۹۹  
 استنجام  
 ۱۰۰  
 استنجام

خوشا و تمسکه صبح وصال از کمن اقبال و مسدن گیرد و شبتان املال به بلبصاح قد و غم فخر  
از دم روشنی پذیرد و بیت کی بود آیا که شود بهره در دیده زویدار چو گوش از  
و دستدار الی ایوم در قضیه غم بر بیکار نشسته چون در رکاب شریف اند نشسته  
خبر بر آمدن آنها سوخوت امید که بدولت و اقبال بر خجای استیصال شریف از  
بیت بیا که آمدخت از خدا می خواهم بیا که گوش بر آواز چشم در راهم  
بلاله تلوک چند خد قسکار خانی بیتی می زخم هر نفس از دست فراق که  
آه گر ناله زارم نرسد تبو باد اگر از شوق حرفی از بسد آتش قلم در گره و اگر  
از بیداد فراق ورنه کند عرصه آفتاب شود شریک و ناچار بهر عالم بیا که  
سنگ که بیا نشن چون حساده خوابان منور و سوادش مانند مشک خشن منور  
ورود نمود اراده و بیت تا از بسد عیار به لشکر طهر اثر که نشن و طاهر است نهامیست  
منظربا گردانید و در قریب چهار و دولت و بیدار میسر میشود و الله اعلم کی  
انشاء الله تعالی درین مهلت از ترنیه کاغذ قراغ یافته به مقصد می نشاید که  
تا رسیدن مشاق اوقات لازم بیت مردم از غم سخن از رفتن خود بیدگنی و این  
نه حرصیت که گویی و شکرند گیتی و نسیم آمد اهل سخن نه ما که لو کمن ایوه  
و فوجدار بیت بجز است ای خدا از دو دو مسالی بده و شوق بده از  
قد را پر و بالی به و اگر در طریق شوق قلم می تواند در اول قدم در می ماند  
ازین دومی دشوار عبور که در کمال و با یک مسی شده بطلب بیا که یون عمری  
نورده می باشد و از محبت بکین بربان نه ممول بهو نبایت امانت حب  
چرا شکاره شریف اختیار نموده بقصد غم بر رسیده در نیوناه عرصه که از زمانه

[illegible]

و آنچه طلب در محبت بنیاد هنگام آساید و بقیه سخن شنوی نمی سپارند و چون سنگان  
بهان عفت کار دارند از اینجا که پروا کنخشک تالب بامست و شیر باز بگان  
خل خام نداند که آرزوی ناتمام آن فرقی بدسر انجام بجائی نرسد که مراحت شرف  
ترین آرزو و استیلا زودتر مقصود اتفاق افتد بعیت یارب آن آسوی شکنین  
بخشن باز رسان + وان سبی سر و چین رای چین باز رسان + بلالنه ملوک خند  
بعیت صبا عیار بیت را بچشم باز رساند + بیان ما و صبا این عیار خاطر ماند + صبا  
خاطر از حد گذشت و بعیت عدم طیار بی کاغذ دیدنها نیک گشت حیف که با وصف در  
ساخت آرزوی دیرینه بدل ماند و بیک جبران شتاق را نشانه و اینجا نشاند  
به حال اگر چندی در محبت بنیاد توقف است آفتان و خیران میرسد و الا رضای مولا  
اولی زیاده بخرسوق چه نوبد رفقه ملازمت فرو برخ تو در نظر اندمرا و خود  
یافت + چرا که حال مکرور رقابای فال نکوست + استعداد آن دل انصاحت هم  
استطاعت از ان قبیل نیست که دیگر استخوان آن ارسطو فطرت طون زمان کال  
عیار بر آید لیکن اگر بیادوری تحت و ولادت دل منظم نظر اگر اثر گردد بهر انیه حقیقت  
کم فطری و فروماگی برآمده بر اوج ننگ اخری چون مهر و مشتری صعود نماید و قطعه  
از وجودت مسند اقبال ریت یارب باو + ورتبری بودت حاسدان در خواب باو  
بنده می خوابد بر او از تو رفیق شریعت بهای تفیصل حق تر باغ اهل شادان باو  
رفقه ملازمت و اسبابی است و رازقانی خلعت که تفیصل بیکانش لواسی دوست  
خواقین باوج علیش برافروخته و مانده روزی اصناف موجودات بر ساطار من  
همیاداشته چون خوابد که سر ره گردن من پریشانست و خواه نور و طریقی میامانی را باو

۱۰ قافله کابل به تهران  
 ۱۱ بدو بطون تهران  
 ۱۲ عفت عفت الخرج نیمی در  
 ۱۳ کردن ملک فارسی  
 ۱۴ شورش بکون فارس  
 ۱۵ حکم طابریست  
 ۱۶ عبا فافا فافا  
 ۱۷ شورش طابریست  
 ۱۸ ملک بکون فارس  
 ۱۹ شورش بکون فارس  
 ۲۰ ملک بکون فارس  
 ۲۱ ملک بکون فارس  
 ۲۲ ملک بکون فارس  
 ۲۳ ملک بکون فارس  
 ۲۴ ملک بکون فارس  
 ۲۵ ملک بکون فارس  
 ۲۶ ملک بکون فارس  
 ۲۷ ملک بکون فارس  
 ۲۸ ملک بکون فارس  
 ۲۹ ملک بکون فارس  
 ۳۰ ملک بکون فارس

بهبود رساند البتام خباب دولتمندان عالی مقام وجهش سازد و نظر برین مطلب  
 ارجحه صورت حال نیارمندست از آنجا که بر سهری سعادت روی ارادت بقبله  
 حاجات آورده امیدوار است که باستفاضة النوار تربیت زنگ زدای آینه نقصه  
 کرد و مصرعه هر س که کیمیا رسد زر گردد و ایضا بیت الهی تاج جهان را نام  
 باشد در جهان باشی و بدولت کامیاب کام بخش و کامران باشی و مفقود و الا  
 که به سعادت بخت و معاضدت طالع راه بدر دولت سری والا جایی برود و حلقه در  
 گوشش بختش آرد و هر آینه بین قبول و برکت اقبال آن صدرارای انجمن جبه جلال  
 اخضر صبر بهی برآید به یار پایه نام آوری و روشن ختری صمود نماید و عداوت  
 این مقال صورت حال نیارمندست که باستجداب سعادت خباب جهانان ماب تمام  
 کربت برافروخته امیدوار است که به نظر اطفاف ملحوظ گردد و بیت گری نهرم و گز  
 نریند و لطف است اسیدم از خداوند عرضی بجناب لطف الله خان مرحوم  
 فرد و در کتمتی از در شکستن عیش است و به که بر سنگ زرم گوهری قیمت خویش  
 همچنان به رحمت انصاف امتیاز یافته و فدوی در مقام بریز بر ریاست و نایب  
 در کانون سینه سقله خیز پیدا است که نغمازی ناتوان بنیان کاترانی  
 رسید و در گریه پیش نفس خود شرمند و منت و مصدر نقصری که نر و ارا این همه  
 تفرش باشد شده از ننگ گاه انصاف امیدوار است که مورد نوازشها گردد و با خطا زاده  
 بیاید که گنج غلت بدعا گوئی تیسر بر فردا که از خیم تواند راحت مرالی نقیصه چشم  
 دارم همین در در گرفتار شود و بجناب نواب بخشی الملک از صفو خان  
 عرضداشت علام باد و هر ام تارک نیارمندی را بگلهای تسلیمات ملین

نظر از درون کونین  
 مقصود الاستعداد  
 بکلیت از غفله دور  
 بنوعی است  
 با هم و فتنه بی سعاد  
 موافقت  
 جایی با و قبول  
 ان قدر آراست  
 مصداق بالکرم  
 ۱۴۲۲  
 سنه ۱۲۸۲  
 انجمن جبه جلال  
 در مقام ریاست  
 و نایب  
 در کانون سینه  
 سقله خیز پیدا  
 است که نغمازی  
 ناتوان بنیان  
 کاترانی رسید  
 و در گریه پیش  
 نفس خود شرمند  
 و منت و مصدر  
 نقصری که نر و  
 ارا این همه  
 تفرش باشد  
 شده از ننگ  
 گاه انصاف  
 امیدوار است  
 که مورد نوازشها  
 گردد و با خطا  
 زاده بیاید  
 که گنج غلت  
 بدعا گوئی  
 تیسر بر فردا  
 که از خیم  
 تواند راحت  
 مرالی نقیصه  
 چشم دارم  
 همین در در  
 گرفتار شود  
 و بجناب  
 نواب بخشی  
 الملک از صفو  
 خان عرضداشت  
 علام باد و هر  
 ام تارک  
 نیارمندی را  
 بگلهای تسلیمات  
 ملین

برافزوده بوقف عرض تقبسان الوار حضور نواب کریم الخطاب لاجناب عالمان  
 باب که پیمایش ارتفاع سیر شده و دولتش بجنبه شاعری هر منبر مقدسست و عالمی برزیه  
 چینی خوان الوان لغتش منتفع مستبشر میسرانکه فدوی بعد حصول جهت از خدمت  
 کسی خاصیت به تقریب خدمت امانت فوجدار می برگشته را به روز هم ربع الاول سال  
 خدمت رسید و نیزه اران کلام جمیع موافق ضابطه پیش آمده عاجز را دیدند چون تحصیل  
 این محال السبب آمدنی محصول تمام سال و عازده ماه جاریست موافق ضابطه معمول  
 عمل نموده معلمی که موجود بود ابلاغ حضور نموده آینده کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط  
 نظام برگرفته از خارج لسمع عالی خواهم رسید ظل عالی بر مفارق اولانی و اعلای لایزال و  
 انصاف فدوی خفیت عتصام باد هوام ناصیه نیاز بر زمین عبودیت نموده و در  
 خاطر عالی حسن اعتقاد برآمده بفر عرض باریابان حضور نواب مستغنی عن اللعاب  
 خدا یگان قدر دان که دل فیض منرش بکام بخشی ناکامان روزگار چون موج غری  
 اختیاریست و کف گوهر نمود و جودش عطا پرستی لبان ایرنسیان گهریابی بسیارند که غم  
 شهر حال کفره عدالت سگال با جمیع کثیر درین صنف آوازه داشت ادب گشته قصه الوار  
 و اکثریهات جید و سیر حاصل را قتل کرده است جسارت به نیست غارت برکت و در قیام  
 عافیت و تردک تکاری بر ساکنین اطنین تنگ نمودند فدوی با وصف علت به بند  
 و کثرت عینم پای اقامت در زمین کین فسرده به ماعت و داعت پرداخت و در حقا  
 قطعات فروعات و کومک و صیانت دعات قرب جوار ساعی موفوره ظهور ریشا  
 دست تسلط مداخلت ان قریه لازم التفکره کوتاه ساخت درین ضمن امارت و  
 ایالت مرتب مغل خان ناظم صوخته نبیاد با نوج گران به تقریب زیارت روضه



۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰

سنوره روی غرمت با نظرها آورد و از آوارگی غنیمت چشم مقیم خبر یافته فوجی به تنبیه و  
تادیب تعیین نمود عاصیان قرن یاس خدایان خالق و برسان رو بواوی فرماهند  
و به نیزگی اقبال نواب نامدار جمهور سکنه و عموم متوطنه از ادیب کمرایان متفاوت شعار  
ممنون و محروس بوده زبان بدعای دولت برکشاندند و می ده هر ار و پیه ارسال داشته  
قبض خزان محنت شود سائیه های به تبارک بند یاسی جانش را تا گردن شرف و بر بسوط باد  
سجده نواب بخشی الملک مرزا صفوی خان عرض داشت فدوی  
از اوت انجام مایه و رام که معنی دل را بر قوم او غیبه خلود و دولت و اقبال و دوام ایام  
مکنت و اقبال مرقوم دارد بعد تقدیم قواعد تشیع و استبالات بعضی منقض اند و از ان پیشگاه  
فصل اقبال نواب در یاد دل سحر نوال فیه امانی و امان میرساند درین اوقات مهمنت  
آیات خبر ولادت اختر برج سعادت و فیض سانی نواب و به باغ دولت و کامرانی ثمره شجره  
حیات و زندگانی سامع افروز گشته غنچه قلوب نوید طلبان زبان شکوفه نوهار از  
نسیم انبساط گشته گردانید و شمام حصول عمر ابدی که عبارت از فیلا و اولاد و احفاد است  
به شام جان رساند بیت مبارک طلای فرخنده فانی به باغ زندگی زیبا نهانی 4  
مبارک و فرخنده باد و ایجاد این همایون نجات و الاثر و تسبیح ملزمان جناب فیض قرین  
را واسطه حصول تارت و مقاصد شواذ الضیاء مذکور و رام تقدیم آداب  
کورنش تسلیم را در لایحه سعادت و وثیقه عبادت انکاشته بعضی خواستی محفل  
فیض منزل نواب عالی خطاب سپهر قباب مرجع تارت همایان جلیل القدر  
بفتح ایشان فباصل عالم و عالمیان و شمس بر تو ایاب و انوار تو ان می رساند که  
که درین محبت زمان دولت اختران شرده اصفانه منصب و مراتب او از

۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷



اشناست به تقریب دعوت بفریب خانه محفل آرا بود نذر اشعار متقدمین علامت  
شمار سبحان و کا و از تنایج افکار متاخرین سخن گواری افاضت آداب را چه میرفت  
رمز و ان شاعر که کلام دلپذیرش مقبول بقبلان سخن بلندش مرغوب صاحب  
دلاست بتی از اشعار ملک الشعراء فی شیرازی برخواند بیت جام باقوت و محو  
لعل بهم بالاید به اثر نایب چون لاله و درخش به مثل گفت که مثل لاله بجام با  
مسلم و مناسب لیکن تمثیل داغ که سیاه است بامی که لعلهاست متناسبی ندارد و  
موشگافان دقیقه پس درین مقدمه جواب ندادند و مهر سکوت بر لب نهادند از  
کاشف رموز سخنوری و کشف و فائق نکته پردازی در نیاب چه میفرمایند حق  
نیست که ثانیه در وصف لاله بتی جذ گفته الحق که گهرهای مناسب در رشته نظم  
و این ابیات از دست ابیات سواد گلشن نه الی آرد و ازین لاله که برد  
داغ دارد و سیاهی و در روشن ساخته جام و در آغوش شفق شب کرد ما و او چونیکو  
داغ دل وی و سیه شود افتاده در می شده داغ دل دی جلوه آرد و  
آتش کرده زحل جام و درون آن به سن داغ سیه تاب و گزراغی میان چار سوز  
نلک مثال او را چاره سازد و اگر خوشید را صد پاره سار و مجموع و چه  
شیخ نور الله ابیات این بیک نامه بر که رسید از دیار دوست و آورده  
جان ز خط شکبار دوست و خوش مید به نشان جمال و جلال بار و خوش  
حکایت عز و وقار دوست و سامی مکتوب جمعیت اسلوب شعر بر تقریر یکبار  
جزء مالک محرمه از پیشگاه جناب جهانبانی بیده آن بانی بیالی قدر دانی  
وصول انگذده مواد سرور و شادمانی افروشد شکر خدای حق بر که قرار گرفت و

سید  
 بایستد که این کتاب را  
 خود یک کرون کی زبان  
 را و هر یک از این  
 کتب را که در این  
 کتاب مذکور است  
 به این کتاب  
 به این کتاب  
 به این کتاب



آمال آن مجروح دلش پیش را بر شحات سحاب فصل و احسان منفور بیان و اراو مکاتبه  
فرحت دیگر که بیافش چون طلعت تابش صبح صفا خیزد و او شن نند کاکل غبرن مویان  
غالبه بنیز بود غرور و نمود و رنگ کلفت و محبت از مرآت خاطر زد و دهم غنیمت لشکر و پاد  
رفاقت باین برادر ایامی هر چند پروانه طلب حضور به هر عهده الملک نواب نیز و خبگ  
سپهسالار محقر رسیده لیکن مرافقت شریف را برادر ده ان صوب فضل تمیید اند اگر اتفاق  
افتاد زود میرسد والا انتظار نخواهد کشید عبت کرده ام غم سفر حفظه ایام تو باد بهمت  
اهل نظر فافله سالار تو باد مضمون شفق و رایام ترک منصب بجناب نواب  
عففران پناه لطف اللہ خان در دیوان و صفا و قدر یکک قدرت قادر  
مطلق چنین ثبت گردیده که چون خواهند که برگزیده عنایت یزدانی بر تبه و  
عظیم و منزلت رفت فخریم بر بصورت صوری و شد اند ظاهری بیازماید هرگاه  
ایام ظهور مواد اقبال و شیوع ارکان اجلالش تقرن گردد و کرمات سریع الزوال  
و ناخوشیهای قریب الانتقال چشم عبرت بینش جلوه و بهند و چه و کشای مطلب  
تگر حال دولت مال نواب کریم خطاب منبع فضل و جان معدن لطف و  
استانت امید و اتق از حضرت و اسب مطلق که موسبت ملک و دولت سلطانی  
عطیت چار بلس وزارت و کامرانی کست برین مواهب جلیله اوست شجاعت  
که در کست بر تله عالی بستمول برکات دولت و محاسن تدبیر فطنت نواب  
ارسطو فطنت حکام دل فائز گردد ان اللہ قریب محبت بکاشفت رموز  
سخننور سلا مزار محمد رضا علی شاعر فر و از دیده غبار رفت  
و زول کلفت و این جانب به یوسف و یانامه تو به ثبات افزایش مراتب الشان

۱۲. محلی نمی ساختن بیا  
 ۱۳. رفقت با این برادر  
 ۱۴. ای تا یک ماه و ده روز  
 ۱۵. خود حفظ این برادر مطلق  
 ۱۶. بیاستند رفقت  
 ۱۷. بخت با این هم در میان  
 ۱۸. بوی خوشی از دستش  
 ۱۹. بوی خوشی از دستش  
 ۲۰. بوی خوشی از دستش  
 ۲۱. بوی خوشی از دستش  
 ۲۲. بوی خوشی از دستش  
 ۲۳. بوی خوشی از دستش  
 ۲۴. بوی خوشی از دستش  
 ۲۵. بوی خوشی از دستش  
 ۲۶. بوی خوشی از دستش  
 ۲۷. بوی خوشی از دستش  
 ۲۸. بوی خوشی از دستش  
 ۲۹. بوی خوشی از دستش  
 ۳۰. بوی خوشی از دستش  
 ۳۱. بوی خوشی از دستش  
 ۳۲. بوی خوشی از دستش  
 ۳۳. بوی خوشی از دستش  
 ۳۴. بوی خوشی از دستش  
 ۳۵. بوی خوشی از دستش  
 ۳۶. بوی خوشی از دستش  
 ۳۷. بوی خوشی از دستش  
 ۳۸. بوی خوشی از دستش  
 ۳۹. بوی خوشی از دستش  
 ۴۰. بوی خوشی از دستش  
 ۴۱. بوی خوشی از دستش  
 ۴۲. بوی خوشی از دستش  
 ۴۳. بوی خوشی از دستش  
 ۴۴. بوی خوشی از دستش  
 ۴۵. بوی خوشی از دستش  
 ۴۶. بوی خوشی از دستش  
 ۴۷. بوی خوشی از دستش  
 ۴۸. بوی خوشی از دستش  
 ۴۹. بوی خوشی از دستش  
 ۵۰. بوی خوشی از دستش  
 ۵۱. بوی خوشی از دستش  
 ۵۲. بوی خوشی از دستش  
 ۵۳. بوی خوشی از دستش  
 ۵۴. بوی خوشی از دستش  
 ۵۵. بوی خوشی از دستش  
 ۵۶. بوی خوشی از دستش  
 ۵۷. بوی خوشی از دستش  
 ۵۸. بوی خوشی از دستش  
 ۵۹. بوی خوشی از دستش  
 ۶۰. بوی خوشی از دستش  
 ۶۱. بوی خوشی از دستش  
 ۶۲. بوی خوشی از دستش  
 ۶۳. بوی خوشی از دستش  
 ۶۴. بوی خوشی از دستش  
 ۶۵. بوی خوشی از دستش  
 ۶۶. بوی خوشی از دستش  
 ۶۷. بوی خوشی از دستش  
 ۶۸. بوی خوشی از دستش  
 ۶۹. بوی خوشی از دستش  
 ۷۰. بوی خوشی از دستش  
 ۷۱. بوی خوشی از دستش  
 ۷۲. بوی خوشی از دستش  
 ۷۳. بوی خوشی از دستش  
 ۷۴. بوی خوشی از دستش  
 ۷۵. بوی خوشی از دستش  
 ۷۶. بوی خوشی از دستش  
 ۷۷. بوی خوشی از دستش  
 ۷۸. بوی خوشی از دستش  
 ۷۹. بوی خوشی از دستش  
 ۸۰. بوی خوشی از دستش  
 ۸۱. بوی خوشی از دستش  
 ۸۲. بوی خوشی از دستش  
 ۸۳. بوی خوشی از دستش  
 ۸۴. بوی خوشی از دستش  
 ۸۵. بوی خوشی از دستش  
 ۸۶. بوی خوشی از دستش  
 ۸۷. بوی خوشی از دستش  
 ۸۸. بوی خوشی از دستش  
 ۸۹. بوی خوشی از دستش  
 ۹۰. بوی خوشی از دستش  
 ۹۱. بوی خوشی از دستش  
 ۹۲. بوی خوشی از دستش  
 ۹۳. بوی خوشی از دستش  
 ۹۴. بوی خوشی از دستش  
 ۹۵. بوی خوشی از دستش  
 ۹۶. بوی خوشی از دستش  
 ۹۷. بوی خوشی از دستش  
 ۹۸. بوی خوشی از دستش  
 ۹۹. بوی خوشی از دستش  
 ۱۰۰. بوی خوشی از دستش



از مطاوی آن خرزجان است تبیین و ایضاح یافته الشرح و امر بخشید و از تیاج قلوب  
اجبار از حد گذراند نظرات بخش لبستین گیتی بجمع هواخواهان مبارک و فرخنده گرداناد  
و آن نهال بار و اقبال و منظور از نظار باب نظر را از لسانم ناملائم روزگار غدا روز  
گفت صیانت خویش مصون و شسته زلال چشمه بقاسم بر و شاداب دارد و پیش  
نشانم ترشش و چمنها خوش و خوش و نعمت بر و خوش دارد و همین که از شورش گرفت  
خود نمایی خاموش شود و دل میا جایا بد بگامه از ای سر و مظل برای طلب میگردد  
فر لیکه از اطن فطرت معلوم ظهور رسیده بقلم می آید عنبر لای می متاع دل و نیم  
است لیکه کرد و نشسته عشق تو بر لوح جبین اشا کرد و خواهم از دیده سفر کرد و ز دل صبر و قرار  
بناگاه تو بد لها خلد از ایما کرد و غمزه ات کشت مرا لیکه شکر خنده تو به جان لب آمده را  
معجزه عیسی کرد و تا ز آینه بر آشتی و رفتی به چین به آب آینه رشق تو بچو بادا کرد و  
دید با نمرش و نظر با همه پا اندازست و مرده مقدم خبر تو بد لها جا کرد و چه عجب کرد  
بشکین ترا نرم کند و رایت حسن ترا آنکه فلک فرساکرد و چشم بد و بیام و ملک آسا  
بنشین به که دل از شوق لغایت در چشم واکرد و چاک گل کرد و زخوری می نیم سیت  
چه ستمما که نه آن گرس به پروا کرد و نیشا عشرت حجم نازه کن امر و بجام و خون دل  
نور و آنکس که غم فردا کرد و بلیالی قطرت مرز اعماد و شاعر بیت  
رحیم دل سوخته آتش مجوری شده و نامه ات داغ مرا مرسم کا فوری شده سواد  
را که کحل الجواهر معانی عبارت از آنست بر بیاض دیده جاودا و بیاضش را که غره  
بیاغ کامرانی اشارت بد است بر سواد چشم جهان بین نهاد علی الخصوص غریکه از  
لایح افکار تصامیه بر زبان قلم غنیزن رقم گذشته بطالعه طالع مفسر این تاره

۱۵۱  
شرب الیک اشارت غنیزن  
است "ت" غنیزن غنیزن  
فرد و زده در طایفه غنیزن  
مانند سوزن و در فتنه غنیزن  
"ط" ما و المعنی جایی غنیزن  
"ط" رایت حسن ناز غنیزن  
انکه اشارت لب و غنیزن  
کائنات "ط" و اگر دای  
کشته کرد طالع مفسر  
بیاغ و است

طبیعت را خطابی اندازده حاصل شد در صله ان قرائه می ناب که از آن گفت قلوب  
اجار اسند و رسولست ترصد که غقبول یافته سرخوشی افزای مزاج سراپا ابتهاج  
گردد و غمیکه در جواب غل عجایب خاطر گذشت نیز نگارش بافت غزل بود و تمهید  
زور باز و را به بنا توانی باکی رسد سخن او را به تعلیمت که درس تکلم آموزد و رموز  
گوشده خیم تو خیم آهورا به نیرسد میان منم زاری کی به هزار بار بدقت شکافتم و  
برای قتل دل خشکان گرد تا چند به گهی نیاز کشا قفل چین ابر و را به بیایه شتی حیا  
چشم کن که سوز و فغان و لطف و کرم نازنین خوش خورا به بدقیقه شناس کات  
خفی و جلی مزار حسن علی حسان عمد و اوان سبحان عصر و دوران سلا  
پریر و ز غلامه اسطو و طرث میر محمد عشرت بدیدن محب قدم رنج نموده بودند تا در  
رونق افزای محبت اجا بوده از نتایج البکار افکار و اشعار منتخب شاعران سخن گزار  
مطارحه در میان بود و جامی آن مهربان خالی دیده بگر خضر طلبیده شد ظاهر ترویج  
بانع و سبایتن و تماشای نبشته دریا حدیث شش عنایت بر آنخته بودند و درین ضمن انشا  
عشرت سرا و ج کشیده این مصراع شیخ سعدی مصرع دشمن چه زند جوهر بان  
باشد دوست به زبان آورده فرمایش رباعی تقصین آن کردند و هان وقت دیده  
گفته گند را میزد رباعی دیگر که متاع جان فدائی سراوست به جا کرد و مجتنب میان  
رگ و پوست به او بر سر مهر و بر سر مهر قریب به دشمن چه زند جوهر بان باشد دوست  
باری شخص افتاد وقت حضرت تکلیف نمودند که غری به ازین تقصین این مصرع  
نیز باید کرد مصرع ششمین گل بدست یارم بسته است به اگر چه بقدر استعداد و دانش  
در یافت دست و پاشی خواهم زد لیکن آنهم بان و مزار عنوان نیز خودت طبع بلند

تیز روی ۱۲۰ و شخارہ الغم یعنی دشوار ۱۲۰ +

[illegible]

پسند را کار مایند تا جوهر قدرت مخوری هر که ام بوض عرض و آید رفته به بهشت اس  
بیراگی بیت عشقت اندر تپس صد پوره مرغنون کرده آنکه حصار ترا دیدم نام چون  
کز ده ذکر جمیل ایشان باطنها حرم جرات و دریشان مهاباتی بیراگی سمت و صبح یافته  
مشاق دیدنا کرده اگر چه صحبت و شوق بامروم دنیا براری صاحب دلان خدای رس و  
سوخندان صبح نفس باعث نصیحت اوقات است اما بهشتها مهربانی از وقت خاص که ساعتی  
مخلی با طبع بهره یاب بهشتی و مهربانی گردد زبانی حامل رفته اعلام بخشند به مجموع  
خوبهاری می شود اسبت چندان میشوید که بهوشی آورده شاید که یاد  
مالقا مومنی آورده هر چند نبرد و تقوی مغرور و ممتاز اند و در زمره بقولان درگاه  
صدقت سر بلند و سرفراز دوستان بیرا که جرعه از سخنان لطف و کرم آرزو دارند بیاد  
آوردن گناه نیست و حفظ این و تیره و پیش صاحب دلان قابل اگر امانی دل بیاد  
دست بکار باید داشت نه اینکه صفتی را خالق و المود و محبت بر رعوت و خودمانی باید  
گماشت لازم که اگر گران خواب غفلت بهوش شده اوقات شب و روزی با احتمال هر دو  
مطلب از چند مصروف و دارند و تارک معاش معاد را بگذراند این شامل دیده  
بر آراسه بقدر قوت و نیوی و اخروی بدست آرند و فرقی بشوی دست را صلاح من  
بجان یرد از ده که دل سفید گردد و بجایه شویم به مجموعه خوبهاری سخندان  
نیک نام همو خالی خالق کائنات و ارق و زیات آن خلاصه موجودات را  
از خواص آفات برکنار دارد از خنک و جلباب و فراق فیما بین حامل گشته بشد اند بیعتی  
که قنار است و از دیدهای طوفان خبر چون ابر بر آید از شکله بهیچ درین چاروب  
اناق و دیده بر سر منزل مقصود کشیده و چندان در بحر نماید که گذارد و میرود

—



10

10

7-16-74

107  
1/6.



10


10

44

الموت

22

12



از خیمه مراد زلال وصال بخشیده فرو میجو طلی کردستان حصص باغش هند می دود  
قطره اشکم کیت و جوی دوست به از آنجا که حضرت کبریا شیت بر امری را وقتی معین و مقر  
است و ش از وقت قلع و بقراری را برایت و از شد رنایا جبریل المین تو کل دست به  
زوه نظر بر فضل خداوندی دارد و فروای دل صبور باش مخور غم که عاقبت به ابرج نند  
گردد و از شب سحر شود بخبر بر که با همه دست رس غد بید سگاسی و شت و  
برنگ بایه اگر قابل نفی می بود به آب هم در صدف آله گوهر شد به رفته مرسله که سر  
از زلف و نق مشا و هر نقش هزاران نفرین را سر او و مطالعه نو آمار خود و غلطی می بد  
از سواد و بیاضش شاید فرمود در وقت که زور رسان هوا جمعیت ایشان انا فانا  
سلمان مید به عذر بید سگاسی علامت کفران لغت و زوال دوست فرو بر که جمعیت  
اطهار پریشانی کند و میزند مال پریشانی بحال خویشین و حوصله سفله مر جان قد تو طفا  
نیزه ان کجا میداند و دل تنگ طرغان تو فوق ادای شکر الهی چگونه در میاید به حال مصر  
هر کسی ان در د عاقبت کار که گشت به بان غزیر که کلیف ترک شراب کرد  
ساعمر مراد باده صحت و شفا بریز باد پیام حکم بر جام ترک شراب مواظط د لیز و  
انصاح هوش افراد ریخته جمع ضلایع صغیر و فی الواقع سخن شنیدن سخ دوست  
لیکن از خیمه متضاده را چلایع چند مرتبه بیت و اثق گذشته و در تی تقلیل هم سفا  
لیکن با این طبیعت با شته فیکر اید و مواد زیاده در فراج شود آنا ضا و گشته آزار مید  
لند البقوا می جریه کشان بیدار دل هوشیار و رون اختیار محتاط بقیه و اخر و در زنده  
دارد تجاوز از حد اعتدال محض حرام میدانند و باده در جرم و لایک پری را د شود و قطره  
چون در صدف افتاد که بر خیزد و بر جام میفرماید رباعی چون کم بخورم عیش ز من نهان

۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷  
 ۴۹۸  
 ۴۹۹  
 ۵۰۰  
 ۵۰۱  
 ۵۰۲  
 ۵۰۳  
 ۵۰۴  
 ۵۰۵  
 ۵۰۶  
 ۵۰۷  
 ۵۰۸  
 ۵۰۹  
 ۵۱۰  
 ۵۱۱  
 ۵۱۲  
 ۵۱۳  
 ۵۱۴  
 ۵۱۵  
 ۵۱۶  
 ۵۱۷  
 ۵۱۸  
 ۵۱۹  
 ۵۲۰  
 ۵۲۱  
 ۵۲۲  
 ۵۲۳





تمتیدات انشایی گزاریش طالب و ناب چو بکین نشیان سخن گزار و چه آئین انشا پر و این  
ساده و برکار عاری نشود چو حدیف که عمر گرانمایه در فکر یاسی لاطالی و غما شمعش بساط  
و اندیشه معاد که مفید تر نگاری غنی است بپایه یون خاطر گوید و جلیهم که سنگ صفت گنایان غنی  
نجمه عصیان را بچرخه ریاضت کدام دست مایه عبادت آفرینش خواند شد رباعی هر چند  
سر سیر گناه آوردیم در سایه و طلت پناه آوردیم در حشر بامید زلال کرمت و چون  
نامه خود روی سیاه آوردیم هر صبح که از لبه استراحت بر میخیزم لشکر سد رمقی که شمع زنگار  
نوع انسانی است خاک مدت بر سر سیر نرم و چون شام در رسد از خلوصه و غلبه جوع رفته  
را بهمان رقیه سخت گرفتار می بینم بعد از نیکو شب پرده ظلماتی بر رو رخسار غلبه خواب  
مسلوب اسباب غفلت میگردد و میبست بهشتی گوئیم که فردا ترک این سودا کنیم باز چون فردا  
شود و امروز را فردا کنیم الهی برین غاصی بخشای و برین گنهگار کرم فرمای که استطاعت غفلت  
ندارم و غایت نومیدی تخم خست در مرغ دل میکارم توقع بعفو جرائم و بیفح نام و  
و غیر از بخشایش و استغاثت سر عزت بغیر فردی ارم فرو و ملتوانی که دایه اشک را در حق قبول و ایک  
در ساخته قطره بارانی را در دهان تو که تن را بر سر را بدی سامانی و سر و سامان که در  
بسر و سامانی را الهی خوشتر مر اگر که چه گرد و شهرستان غفلت است کامیاب جمعیت سازد  
تخل عرض عرض و طول مل را بایخ و بن از زمین خاطر م بر اندازد الهی بنده ام و اعجز  
و ناتوانی شمرنده من همراه رادی غوایت را بشماره نجات هدایت کن بخشایش من  
عامی را بجزت بنگان کفایت قمر و بر جرم من بخش که آورده ام شفیع و ذات محمدی علیه الصلوٰه

اختصاصی است. گفت: + شراب و بیوایم مطبوع محمد  
 ۱۳۰۲











